



صحت ۱۳۷

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم مهر ۱۴۰۱

ناجا
 فراجا



دکتر مهدی مطهرنیا:
نگرانی از طغیان‌های
اجتماعی زمینه‌ی
تغییر ناجا به فراجا را
به وجود آورده

ماهانامه حقوقی - اجتماعی خط صلح
صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

سردبیر: سیمین روزگرد

دبیر ویراستاری: علی کلائی

دبیر حقوقی: معین خزانلی

دبیر اجتماعی: مهرنوش نوع دوست

دبیر اقتصادی: سعیده شفیعی

دبیر زنان: الهه امانی

مشاور رسانه‌ای و ویراستار: نیما راهی

صفحه آرایی: غزل شکبیا

همکاران این شماره: نیلوفر گچیلو، علی ناصری، عباس دهقانی، مهناز نوروزیان، دلبر توکلی،
محمدرضا سرداری، محمد گلشاهی، عزیزه انظاری بخشایش، رها حقجو، مریم دهکردی،
صبا آلاله، روشنگ مهرآیین، و مرتضی هامونیان.



اطلاعات تماس با ما:

Address:

12210 Fairfax Towne Center, Unit 911
Fairfax VA 22033
United State

Phone: +1 (571) 223 54 06

Fax: +1 (571) 298 82 17

E-mail: editor@peace-mark.org

Web: www.peace-mark.org

ماهانامه خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می دارد.
استفاده از مطلب خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.

ISBN: 978-1-7332858-1-0

فهرست

- « برگزیده اخبار / ۴ »
« انتساب اتهام محاربه به زورگیران، تلاش قوهی قضاییه برای امنیت بخشی با اعدام / مهناز نوروزیان / ۶ »
« پنهان شدن معضلات حاشیه نشینی مدرن در ظاهر موجه شهرهای جدید / علی ناصری / ۸ »
« بررسی عوامل افت تحصیلی دانش آموزان در گفتگو با محمدرضا نیک نژاد، کارشناس آموزش / مهرنوش نوع دوست / ۱۲ »
« نقدی بر سند تحول بنیادین آموزش و پرورش / عزیزه انظاری بخشایش / ۱۸ »
« قیمت بنزین دوباره افزایش می یابد؟ / سعیده شفیعی / ۲۰ »
« ساختار فساد بر اساس سه وجهی آهنین رانت / عباس دهقانی / ۲۴ »
« نقدی بر طرح جامع بانکداری جمهوری اسلامی / محمد گلشاهی / ۲۸ »
« سینگلیسم چیست و چرا اهمیت دارد؟ / الهه امانی / ۳۱ »
« پرونده ویژه: فراجا / ۳۴ »
« از ناجا تا فراجا؛ ارتقایی برای نهاد سرکوب / مرتضی هامونیان / ۳۵ »
« فراجا، پلیس یا کارتل اقتصادی؟ / محمدرضا سرداری / ۳۸ »
« القای حس امنیت به جای ایجاد امنیت / نیلوفر گچیلو / ۴۱ »
« بابک پاک نیا؛ وجود گشت ارشاد با قواعد عرفی و عقلی و تاریخی هم خوانی ندارد / روشنگ مهرآیین / ۴۴ »
« جایگاه برخورد فیزیکی در رویه ی غالب پلیس در ایران / معین خزانلی / ۴۷ »
« چه تغییراتی با تغییر ساختار انتظامی حاصل می شود؟ / دلبر توکلی / ۵۰ »
« بررسی چگونگی نظارت نیروهای گشت ارشاد و انتظامی در سواحل جنوب ایران / رها حقجو / ۵۳ »
« یگان ویژه انتظامی؛ از کوی طلاب مشهد تا نزارهای ماهشهر / مریم دهکردی / ۵۶ »
« فراجا و امنیت روانی مردم / صبا آلاله / ۵۹ »
« مهدی مطهرنیا؛ نگرانی از طغیان های اجتماعی زمینه ی تغییر ناجا به فراجا را به وجود آورده / علی کلائی / ۶۲ »

ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم شهریور ۱۴۰۱

یادداشت زهرا جباری برجسته
سرپرست پیشین دفتر آب و خاک
سازمان محیط زیست
پیرامون مشکلات پسماند
در زمان وقوع سیل و پس از آن

پرونده‌ی ویژه

بومیان دیجیتال

تقی آزاد ارمکی، جامعه‌شناس:
خشونت‌ورزی ارادی
در میان نوجوانان
می‌تواند تبدیل به دیگرکشی شود

بررسی بازتولید کلیشه‌های
جنسیتی در فضای مجازی
در گفتگو با
منصوره موسوی، پژوهشگر

خوانندگان

□ شما چه گفته‌اید درباره‌ی...

نسل زی؛ آنلاین‌های مادرزاد / روشنگ مهرآیین

محمدحسین کاوه: تفاوت جالبی بین این سن و نسل‌های قبل وجود دارد که همین درگیر بودنشان در فضای آنلاین است. اما نسل‌ها معمولاً با هم تفاوت‌های اساسی این‌چنینی ندارند. مثل نسل ما که پای تلویزیون بزرگ شد و نسل قبلش که فقط روزنامه و کتاب در اختیار داشت. به نظر من این مسئله ارتباط مستقیمی به جهانی‌سازی و درهم‌تنیده شدن همه چیز و همه کس دارد. البته در مطلب هم به آن اشاره شد اما کافی نبود.

سوده اوجاجی: در مطلب اشاره شده که بالای هشتاد درصد نسل زی ارتباط رودررو را به آنلاین ترجیح می‌دهند. با این‌که به نظر می‌رسد این آمار یک تحقیقی علمی باشد، اما نمی‌شود به راحتی با آن موافقت کرد وقتی که واقعیت جامعه را می‌بینیم. البته قصد ندارم بگویم که نسل زی نسبت به نسل‌های قبل‌تر خود منزوی شده است، اما تا جایی که امکان داشته باشد ترجیح می‌دهند ارتباطات رودررو و مکالمه‌ی حضوری را نادیده بگیرند که این مسئله از لحاظ اجتماعی و برای آینده‌ی خودشان بسیار آسیب‌زا است.

کلید فردای بهتر در دست جوانان کنش‌گر / الهه امانی

مسعود مصطفی‌زاده: نسل جدید مثل نسل دهه‌ی پنجاه و شصت نیست که تمام زندگی‌اش در محدودیت بوده باشد و نداند آزادی چیست و خوب زندگی کردن چطوری‌ست. نسل جدید از دل همین فضای مجازی دیده که هم‌نسلان خودش در کشورهای دیگر چطور زندگی می‌کنند. در نتیجه نه به راحتی تن به هر خواسته‌ای می‌دهد و نه از خواسته‌های خودش کوتاه می‌آید.

نیما صحبتی: درست است؛ نسل زی در جهان دغدغه‌های محیط زیستی دارد که کاملاً هم به جا و منطقی است. اما نسل زی در ایران تفاوتی با هم‌نسلان خود در جهان دارد و آن هم سر همین قضیه است. نوجوان و جوانی که از آینده‌ی سیاسی و اقتصادی در کشور خودش حداقل اطمینانی ندارد، چطور می‌تواند به فکر مسائل محیط زیستی باشد؟ این تفاوت ما با جهان و به خصوص کشورهای پیشرفته است.

صلح
ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

برگزیده‌ی اخبار

- «ناهید شیرپیشه»، مادر پویا بختیاری، از جان باختگان اعتراضات آبان ۹۸، توسط دادگاه انقلاب کرج، به تحمل ۵ سال حبس محکوم شد.
- «سعدا خدیرزاده»، شهروند بازداشتی اهل پیرانشهر توسط دادگاه کیفری شهرستان مهاباد، به ۱۲ سال و ۶ ماه حبس تعزیری محکوم شد.
- شعبه ۳۷ دادگاه تجدید نظر استان فارس، ۲۵ شهروند بهایی را به مجموعاً ۸۳ سال حبس، تبعید و منع خروج از کشور محکوم کرد.
- یک کودک کار در اسلامشهر، در حین جمع‌آوری پسماند از سطل زباله، بر اثر برخورد یک خودروی سواری به وی، جان خود را از دست داد.
- به گفته‌ی رئیس کمیته پیشگیری از خودکشی انجمن علمی روانپزشکان، سالانه حدود ۴۲۰۰ نفر در کشور از طریق خودکشی جان خود را از دست می‌دهند.
- یک پسر نوجوان ۱۷ ساله به نام «سینا صادقی» در شهر کامیاران از طریق مصرف قرص دست به خودکشی زد و جان خود را از دست داد.
- یک نوجوان ۱۷ ساله به نام «آرمین ملکی» در شهرستان روانسر از طریق حلق آویز کردن خودکشی کرد و به زندگی خود پایان داد.
- یک نوجوان ۱۶ ساله به نام «کیان رضایی» در شهرستان دیواندره دست به خودکشی زد و به زندگی خود پایان داد.
- یک دختر نوجوان ۱۶ ساله به نام «فرزانه ابراهیم‌زاده» در شهرستان سردشت، اقدام به خودسوزی کرد و جان خود را از دست داد.
- یک دختر نوجوان ۱۶ ساله به نام «شیوه زارعی» در مریوان، به دلیل ممانعت خانواده با ادامه تحصیل وی، دست به خودسوزی زد و جان باخت.
- یک پسر نوجوان ۱۵ ساله به نام «طاها شیر محمدی» در شهر قروه، از طریق مصرف قرص برنج دست به خودکشی زد و جان خود را از دست داد.
- یک دختر نوجوان ۱۴ ساله به نام «فاطمه قبادیان» در شهرستان دلفان از طریق حلق آویز کردن دست به خودکشی زد و جان خود را از دست داد.
- یک نوجوان ۱۳ ساله به نام «شهداد نعمتی» در سنندج از طریق حلق آویز کردن دست به خودکشی زد و جان خود را از دست داد.
- یک دختر ۹ ساله به نام «ساینا نیک‌اندیش» در سقز از طریق حلق آویز کردن اقدام به خودکشی کرد و جان خود را از دست داد.
- زنی به نام «لمیا سعید هرویوان» در شهرستان ارومیه دست به خودسوزی زد و جان خود را از دست داد.

- آخرین گزارش جاوید رحمان، گزارشگر ویژه‌ی حقوق بشر در امور ایران، در خصوص وضعیت حقوق بشر در ایران منتشر شد.
- رئیس سازمان زندان‌ها با بیان اینکه در برخی از زندان‌ها تعداد زندانیان بیشتر از تخت‌های موجود است، وجود پدیده‌ی کف خوابی در زندان‌های کشور را تأیید کرد.
- «محمد شباهتی»، فعال دانشجویی دانشگاه تهران از ثبت نام در ترم جدید و ادامه‌ی تحصیل محروم شد.
- رئیس کل سازمان نظام پرستاری از اخراج ۱۰ هزار پرستار پس از فروکش کردن بحران کرونا در کشور خبر داد.
- با افزایش موج اعدام‌ها و ملتبه شدن جو زندان‌ها، خانواده‌های نگران اعدامیان سلسله تجمعاتی در شهرهای مختلف از جمله تهران و کرج برگزار کردند.
- «ابراهیم صدیق همدانی»، در اعتراض به عدم تحقق وعده‌های مسئولان به این زندانی سیاسی، در زندان مریوان دست به اعتصاب غذا زد.
- «بهنام موسیوند»، زندانی سیاسی، در اعتراض به انتقال خود از زندان اوین به یکی از سلول‌های انفرادی زندان رجایی‌شهر کرج اعتصاب غذا کرد.
- همزمان با دومین سالگرد اعدام «نوید افکاری»، سه تن از اعضای خانواده‌ی وی در مسیر مزار توسط نیروهای امنیتی بازداشت شدند.
- فرماندار همدان از دستگیری مجموعاً ۲۵ تن از شهروندان معترض به بحران بی‌آبی طی برگزاری سه تجمع اعتراضی در این شهر، خبر داد.
- «امیرحسین مرادی»، «سعید تمجیدی» و «محمد رحیمی» از شهروندان بازداشت شده در جریان اعتراضات آبان ۹۸، پس از نقض حکم اعدام، در روند دادرسی مجدد توسط دادگاه انقلاب تهران هر یک به ۵ سال حبس محکوم شدند.
- سخنگوی قوه‌ی قضاییه از محکومیت ۱۷ تن از کارگران آذرآب به پرداخت ۳ میلیون تومان جزای نقدی بدل از ۳ ماه و یک روز حبس تعزیری خبر داد.

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

- یک شهروند به نام «سجاد الباجی» در شهرستان شوش، به دلیل مشکلات معیشتی دست به خودکشی زد و جان خود را از دست داد.
- یک کارگر نانوايي به نام «عثمان داج» اهل شهرستان مریوان، دست به خودسوزی زد و بر اثر شدت جراحات وارده جان خود را از دست داد.
- زنی در مریوان به نام «شلیر رسولی» به دلیل تلاش مردی جهت تجاوز به او، خود را از پنجره‌ی خانه به پایین پرتاب کرد و جاننش را از دست داد.
- زنی به نام «آیسل دومانی» اهل روستای گرناویک از توابع شهرستان خوی با انگیزه‌های ناموسی پس از ضرب و شتم توسط عمو، برادر، و پسرعموهایش به قتل رسید.
- یک پسر نوجوان ۱۵ ساله در زرین‌دشت به نام «امیر حسین خادمی» مورد تجاوز قرار گرفت و به طرز مشکوکی جان خود را از دست داد.
- با تیراندازی مستقیم نیروهای نظامی در مرز بانه، یک کولبر به نام «بهالدین احمدپور» کشته شد.
- یک کولبر به نام «رزگار محمدزاده» در پی تیراندازی نیروهای نظامی در مناطق مرزی بانه، جان خود را از دست داد.
- در پی شلیک مستقیم نیروهای نظامی در مناطق مرزی بانه، یک کولبر به نام «ریبوار رشیدی» جان خود را از دست داد.
- در پی شلیک مستقیم نیروهای نظامی در مناطق مرزی نوسود یک کولبر به نام «اسماعیل عبدی» جان خود را از دست داد.
- به دلیل عدم نظارت مناسب مسئولان زندان، در پی درگیری در بند ۶ زندان رجایی شهر کرج چهار زندانی مجروح شدند و یک تن دیگر جان خود را از دست داد.
- یک متهم اقتصادی توسط شعبه‌ی ۱۱۶ دادگاه کیفری دو شهرستان کرج، در کنار سایر مجازات‌ها به تحمل ۳۰ ضربه شلاق محکوم شد.
- سخنگوی قوه‌ی قضاییه از صدور حکم ۶۰ ضربه شلاق در کنار سایر مجازات‌ها برای یک شهروند سوئدی از بابت اتهام مرتبط با جرایم مواد مخدر خبر داد.
- «مسعود فرهیخته»، فعال صنفی معلمان در کنار سایر مجازات‌ها توسط دادگاه کیفری تهران به ۷۴ ضربه شلاق نیز محکوم شد.
- متهم به قتل نگهبانان و مضرور کردن ماموران انتظامی خیابان طالقانی تهران، توسط دادگاه انقلاب به اتهام «محرابه» به اعدام محکوم شد.
- متهم به قتل یک مامور نیروی انتظامی در مشهد توسط دادگاه کیفری به اعدام در ملاءعام محکوم و این حکم در دیوان عالی کشور نیز تایید شد.

- «زهره صدیقی همدانی» و «الهام چوبدار» توسط دادگاه انقلاب ارومیه به اتهام افساد فی الارض از طریق مشارکت در آن‌چه از سوی مسئولان باند «قاجاق زنان و دختران» اعلام شده، به اعدام محکوم شدند.
- رئیس کل دادگستری استان تهران از صدور حکم اعدام برای متهم به سرقت در بزرگراه نیایش تهران به اتهام محاربه خبر داد.
- حکم قطع انگشتان دست یک زندانی متهم به سرقت به نام «مرتضی جلیلی»، در زندان اوین به اجرا درآمد.
- مهسا (ژینا) امینی زن جوان ۲۲ ساله‌ی اهل سقز که به تهران سفر کرده بود و در ایستگاه مترو حقانی تهران توسط گشت ارشاد بازداشت و ساعاتی بعد پیکر وی در حالت کما به بیمارستان کسری منتقل شد، جان باخت.
- جان باختن مهسا (ژینا) امنیتی واکنش‌های بی‌سابقه‌ای را در خارج و داخل از کشور در خصوص نقد عملکرد انتظامی، گشت‌های ارشاد و مسئله‌ی اجباری بودن حجاب در ایران و به طور کلی اشکال متعدد نقض حقوق بشر توسط حکومت ایران را، در پی داشت.
- مراسم خاکسپاری مهسا (ژینا) امینی در شرایط امنیتی در آرامستان «آیچی» سقز برگزار شد و همزمان تجمعات اعتراضی در چند شهر شکل گرفت.
- علاوه بر تجمعات اعتراضی که همزمان با خاکسپاری پیکر مهسا (ژینا) امینی به مدت دو روز در برخی شهرهای کشور -به ویژه مناطق کردنشین- شکل گرفت، از ۲۸ شهریورماه تجمعات و اعتراضات مردمی وسیع و متعددی هم‌روزه (تا پایان شهریورماه) در ده‌ها استان و شهر کشور در واکنش به این واقعه صورت گرفت و معترضان با سرکوب نهادهای امنیتی مواجه شدند. نیروهای امنیتی برای سرکوب شهروندان معترض از مواردی نظیر باتوم، شلیک گاز اشک‌آور، تفنگ‌های ساچمه‌ای و حتی در مواردی از سلاح جنگی استفاده کرده‌اند.
- صدها نفر در پی اعتراضات مردمی وسیع به جان باختن مهسا (ژینا) امینی بازداشت شده‌اند و مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند. چندین تن (دستکم ۹ نفر) نیز در این اعتراضات جانشان را از دست داده‌اند.
- در تاریخ ۳۰ شهریورماه و در میانه‌ی اعتراضات مردمی وسیع به جان باختن مهسا (ژینا) امینی «اینستاگرام» در ایران فیلتر و در علمکرد «واتساپ» اختلالات فراوانی به وجود آمد.
- در تاریخ ۳۰ شهریورماه و در میانه‌ی اعتراضات مردمی وسیع به جان باختن مهسا (ژینا) امینی اینترنت تلفن همراه در ایران قطع شد.



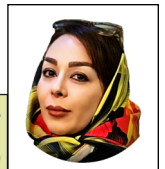
عکس از میزان

حقوقی

□ انتساب اتهام محاربه به زورگیران، تلاش قوه قضاییه برای امنیت بخشی با اعدام

زورگیری، جرمی که در قانون وجود ندارد زورگیری که صرفاً یک اصطلاح عرفی است نه حقوقی، عملی است که به موجب آن شخص زورگیر با ایجاد فشار و اعمال خشونت و تهدید دیگری را وادار به دادن پول یا مال خود می‌کند. جرم زورگیری بعضاً به دلیل دارا بودن مؤلفه‌های مشابه با سرقت و محاربه با این جرائم انطباق پیدا می‌کند. سوالی که ممکن است به ذهن خطور کند، این است که چه تفاوتی بین سرقت مقرون به آزار و زورگیری وجود دارد؟ نکته‌ی ظریفی در پاسخ وجود دارد. در سرقت مقرون به آزار عمل ربایش توسط خود سارق انجام می‌شود، اما در زورگیری قربانی است که برای دفاع از خود و نجات جاننش اموال خود را با دو دست تقدیم سارق می‌کند.

اما قانون و نظام قضایی حاکم بر کشور با توجه به ازدیاد و فراگیر شدن این نوع از جرائم و تبعات فیزیکی و روانی آن بر جامعه چه مجازاتی را برای این جرم در نظر گرفته است؟ شایان توجه است که علی‌رغم درصد بالای وقوع این جرم واژه‌ی زورگیری در قانون تعریف مشخصی ندارد و به تبع آن قانون مستقل و روشنی نیز برای برخورد با آن وجود ندارد. مطابق رویه‌ی قضایی موجود برای بررسی مجازات زورگیری شرایط هر پرونده با یکی از سه ماده‌ی ۶۱۷، ۶۵۲ و ۶۶۹ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده) سنجیده و بررسی



مهناز نوروزیان
وکیل دادگستری

این روزها انتشار اخبار مربوط به محکومیت زورگیر اتوبان نیایش به اعدام به اتهام محاربه، افکار عمومی و هم‌چنین مدافعان حقوق بشر را سخت به خود مشغول کرده و نظرات موافق و مخالفی برانگیخته است. عده‌ای معتقدند که نظام قضایی ما گرفتار هیجانات کاذب و تصمیمات تکانشی است و در مقابل جمعی عنوان می‌کنند که با توجه به سیر صعودی آمار وقوع جرائم ناشی از فشار اقتصادی و در شرایط فعلی جامعه که ناامنی پدید می‌آید، صدور چنین احکامی به عنوان عاملی بازدارنده و پیش‌گیری‌کننده از وقوع جرائم مشابه ضرورت دارد. صرف‌نظر از این که صدور چنین حکمی تا چه اندازه تحت تأثیر انتشار فیلم‌های فراگیر در فضای مجازی و هیجانات و احساسات عوامانه است و آیا می‌تواند اثر بازدارندگی داشته باشد یا خیر، پیش از ورود به ماهیت ماجرا باید تعریفی روشن و شفاف از واژه‌های زورگیری و محاربه در ذهن داشته باشیم. اما زورگیری به چه معناست و چه مجازاتی در قانون برای این جرم پیش‌بینی شده است؟

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

شده و نهایتاً متناسب با اوضاع و احوال و شرایط وقوع جرم آن را مشمول یکی از مجازات‌های مذکور در این مواد قانونی دانسته و حکم صادر می‌شود.

در همین زمینه بنا بر ماده ۶۱۷ قانون مجازات اسلامی «هرکس به وسیله‌ی چاقو یا هر نوع اسلحه‌ی دیگر تظاهر یا قدرت‌نمایی کند یا آن را وسیله‌ی مزاحمت اشخاص یا اخاذی یا تهدید قرار دهد یا با کسی گلاویز شود، در صورتی که از مصادیق محارب محسوب نباشد، به حبس از شش ماه تا دو سال و تا هفتاد و چهار ضربه شلاق محکوم خواهد شد.»

بنابراین مطابق این ماده هرگاه شخصی به وسیله‌ی اسلحه، اعم از سلاح سرد یا گرم برای دیگری ایجاد مزاحمت کند و از طریق استفاده از آن بخواهد مالی را با زور و اجبار از او بگیرد، مشمول این ماده می‌شود و به حبس از شش ماه تا دو سال و تا هفتاد و چهار ضربه شلاق محکوم خواهد شد.

در ادامه ماده ۶۵۲ قانون مجازات اسلامی نیز اعلام می‌دارد: «هرگاه سرقت مقرون به آزار باشد یا سارق مسلح باشد، به حبس از سه ماه تا ده سال و شلاق تا هفتاد و چهار ضربه محکوم می‌شود و اگر جرحی نیز واقع شده باشد، علاوه بر مجازات جرح به حداکثر مجازات مذکور در این ماده محکوم می‌شود.»

مطابق این ماده در صورتی که سارق مسلح باشد یا سرقت مقرون به آزار باشد، یعنی در حین سرقت سبب آزار شخص نیز شود، مطابق این ماده مجازات خواهد شد.

در نهایت به گفته‌ی ماده ۶۶۹ قانون مجازات اسلامی «هرگاه کسی دیگری را به هر عنوان تهدید به قتل یا ضررهای نفسی یا شرفی یا مالی یا به افشای سری نسبت به خود یا بستگان او کند، اعم از این که به این واسطه تقاضای وجه یا مال یا تقاضای انجام امر یا ترک فعلی را کرده یا نکرده باشد، به مجازات شلاق تا هفتاد و چهار ضربه یا زندان از دو ماه تا دو سال محکوم خواهد شد.» مجازات این ماده در صورتی می‌تواند مشمول زورگیری باشد که سارق با توسل به تهدید قربانی تقاضای وجه یا مالی را داشته باشد و قربانی بدون رضایت و با اکراه ناچار به پرداخت آن مال شود. اما جرم محاربه چیست و محارب کیست و آیا زورگیری می‌تواند مصداق محاربه باشد؟

محاربه به معنای اسلحه‌کشیدن روی مال و ناموس مردم و به وجود آوردن محیطی ناامن به قصد اسیر کردن و ضرر زدن به مال دیگران است.

جرم محاربه در ماده ۲۷۹ قانون مجازات اسلامی تعریف و مجازات آن مطابق ماده ۲۸۲ همان قانون تعیین شده است.

بنا بر این ماده «محاربه عبارت از کشیدن سلاح به قصد جان، مال یا ناموس مردم یا ارباب آن‌ها است، به نحوی که موجب ناامنی در محیط شود. هرگاه کسی با انگیزه‌ی شخصی به سوی یک یا چند شخص خاص سلاح بکشد و عمل او جنبه‌ی عمومی نداشته باشد و نیز کسی که به روی مردم سلاح بکشد، ولی در اثر

ناتوانی موجب سلب امنیت نشود، محارب محسوب نمی‌شود.» ماده ۲۸۲ قانون مجازات اسلامی نیز حد محاربه را یکی از چهار مجازات اعدام، صلب، قطع دست راست و پای چپ و نفی بلد (تبعید) تعیین کرده است.

با ارائه‌ی تعاریف دو واژه‌ی «زورگیری» و «محاربه» تفاوتی که میان این دو جرم مشهود است، قصد و نیت مرتکب است. هدف مرتکب از زورگیری بردن مال و هدف از محاربه سلب امنیت است؛ بنابراین با ذهنیت آگاهانه‌تری می‌توان به این سوال پاسخ داد که آیا زورگیری می‌تواند مصداق محاربه باشد و دلیل صدور احکامی که سارقان زورگیر را به اتهام محاربه که شدیدترین مجازات‌های حدی در قانون مجازات اسلامی را داراست و از جرایم غیرقابل گذشت است و هم‌چنین مجازات آن به دلیل برهم‌زدن نظم و امنیت عمومی حتماً اجرا خواهد شد، محکوم به اعدام می‌کند، چیست؟

موافقانی که زورگیری را مصداق محاربه می‌دانند، چنین استدلال می‌کنند که با توجه به ازدیاد این قبیل جرایم سیاست کیفری و تشدید مجازات حداکثری می‌تواند چاره‌ساز باشد و در درازمدت تأثیر بازدارندگی داشته باشد.

هم‌چنین به دلیل انتشار فیلم‌های مربوط به زورگیران و جریحه‌دار شدن افکار عمومی و خشم بزهدیدگان این قبیل جرائم مطالبه‌گری و عطش انتقام در جامعه که دچار التهاب روانی است، بیش‌تر می‌شود و ذهنیت اعدام‌پسند جامعه نظام قضایی را به سمت‌وسوی تصمیمات شتاب‌زده برای درس عبرت سارقان و التیام جامعه سوق می‌دهد.

اما اکثریت حقوق‌دانان و جرم‌شناسان بر این باورند که زورگیری انطباق شرعی و قانونی با جرم محاربه ندارد و دردی است که در مانع اعدام نیست. زورگیرها عموماً به دنبال ارباب در جامعه نیستند و هدف آن‌ها تحصیل مال است؛ هم‌چنین باید ویژگی‌های شخصیتی، شرایط اجتماعی و اقتصادی محرک وقوع جرم نیز توسط قاضی لحاظ شود. نظام قضایی نباید سوار بر امواج رسانه‌ای شود و هیجان‌زده برخورد کند. هرچند که زورگیری جرمی است که تأثیرات روانی و بعضاً جسمی بسیار مخربی دارد، اما برای پیش‌گیری از آن راه‌های دیگری جز اعدام و حذف افراد وجود دارد؛ هم‌چنین باید خشم و عطش انتقام به وسیله‌ی اعدام را در جامعه به نحوی مهار کرد.

صرف‌نظر از اظهارات موافقان و مخالفان انطباق جرم محاربه با زورگیری آن‌چه که مورد مطالبه‌ی جامعه است، احساس امنیت جسمی و روانی‌ست. هر سه واژه‌ی سارق، محارب و زورگیر تداعی‌کننده‌ی حس ناامنی در جامعه است که خلاصی از آن جز با به‌کارگیری تدابیری که ایجاد امنیت کند، میسر نمی‌شود.

بنابراین ریشه‌یابی و آسیب‌شناسی این جرایم و استفاده از ظرفیت‌های قانونی برای کاهش زمینه‌های وقوع آن می‌تواند در این راستا مؤثر باشد.

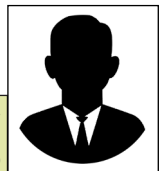
صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



اجتماعی

□ گزارش میدانی از وضعیت شهر جدید پردیس تهران پنهان شدن معضلات حاشیه‌نشینی مدرن در ظاهر موجه شهرهای جدید



علی ناصری
روزنامه‌نگار

را کنار بگذاریم و به حاشیه‌ی شهرها برویم و زندگی در این مناطق را با زندگی در شهر مقایسه کنیم. حاشیه‌نشینی در واقع حاصل و برون‌داد مشکلات اجتماعی و ساختاری است که عمدتاً بر اثر جریان سریع مهاجرت از شهرها به روستاها اتفاق می‌افتد. این پدیده‌ی اجتماعی در کشورهای توسعه‌نیافته پررنگ‌تر است و در فرآیند مدیریت شهری تأثیرات منفی بیشتری دارد. اگر بخواهیم تعریفی از حاشیه‌نشینی ارائه دهیم و افرادی را که در این مناطق اسکان دارند نیز هدف قرار دهیم، باید

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

با شنیدن کلمه‌ی «حاشیه‌نشینی» چه چیز در ذهنتان نقش می‌بندد؟ حلی‌آبادها؟ آلونک‌های کوچک و بزرگ؟ زندگی در کپر‌ها یا هر آن‌چه در این سال‌ها در تعریف این عنوان شنیده‌ایم؟ به نظر می‌رسد که چنین نشانه‌هایی در حاشیه‌ی شهرها کم‌تر از همیشه به چشم می‌خورد، اما آیا دیگر خبری از حاشیه‌نشینی نیست یا این پدیده تعریفی دیگر پیدا کرده است؟ برای دستیابی به این پاسخ بهتر است تعاریف کلیشه‌ای

گفت حاشیه‌نشینان کسانی‌اند که در محدوده‌ی اقتصادی شهر زندگی می‌کنند، ولی جذب نظام اقتصادی و اجتماعی آن نشده‌اند. حاشیه‌نشین به فردی اطلاق می‌شود که به دلیل مشکلات معیشتی در نظام شهری تاب مقاومت نیاورده و به حاشیه‌ی کلان‌شهرها پناه آورده است تا از هزینه‌های زندگی در متن شهر در امان باشد. (۱)

قطعاً تعاریف بیش‌تری با بیان دلایل بیش‌تر درباره‌ی شکل‌گیری پدیده‌ی حاشیه‌نشینی وجود دارد، اما با نگاهی به تاریخچه‌ی شکل‌گیری حاشیه‌نشینی می‌توان دلیل آن را گسترش بی‌رویه‌ی کالدهای شهری و از بین رفتن فرصت‌های شغلی مناسب برای روستاییان دانست که برای دستیابی به امکانات زندگی شهری مهاجرت را انتخاب کرده‌اند، اما عدم توانایی اقتصادی لازم برای زیستن در شهرها آن‌ها را به زندگی در حاشیه‌ی شهرها ناچار کرده است؛ اما طی سال‌های اخیر به دلیل گرانی غیرمتعارف زمین شهری در کلان‌شهرها شاهد ظهور شتابان حاشیه‌نشینی به شکلی متفاوت بودیم و این بار مسیر مهاجرت از روستا به شهر نبود، بلکه اکثر شهرنشینان (به خصوص تهران) توان ادامه‌ی زندگی در شهر را نداشته و به حاشیه رانده شده‌اند.

ساختمان‌های بلندی که با عنوان مسکن مهر در دو سمت شرق و غرب تهران در کنار هم قرار گرفته‌اند و در دل شهرهای جدیدی چون پردیس و پرند هستند، نشانه‌های حاشیه‌نشینی گذشته را در خود ندارند، اما با نگاهی دقیق‌تر به زندگی افراد در این مناطق می‌توان به این نتیجه رسید که شاید دیگر معضلاتی چون بهداشت و تحصیل برای ساکنان این مناطق وجود ندارد؛ اما دسترسی آن‌ها به فرصت‌های شغلی و درمان هم‌چنان از معضلات جاری برای زندگی در این مناطق به حساب می‌آید.

ساکنان شهر پردیس را در یک نگاه کلی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد؛ ساکنان «مسکن‌های مهر» و دیگر ساختمان‌ها که بخش اعظمی از آن‌ها در اختیار بازنشستگان نهادهای مختلف دولتی و حاکمیتی‌اند. آب‌وهوای کوهستانی شهر پردیس نکته‌ای است که تقریباً همه‌ی تهرانی‌های مهاجرت‌کرده به این شهر آن را به عنوان یک امتیاز مطرح می‌کنند. قطعاً شهر پردیس دیگر هیچ نسبتی با حلبی‌آبادها ندارد، اما اگر بخواهیم در تحلیلی دقیق‌تر زندگی در این شهر را مورد بررسی قرار دهیم، بهتر است سراغ ساکنان آن برویم.

نبود زایشگاه یکی از مشکلات اصلی شهر پردیس

صبح یکی از روزهای شهریور به شهر پردیس رفتیم. در

یک گشت‌وگذار میدانی در فازهای مختلف شهر پردیس با افراد متفاوتی صحبت کردیم. یکی از جوانان ساکن در این شهر که می‌گفت زندگی دوران مجردی را در تهران گذرانده و پس از ازدواج به شهر پردیس آمده، برای رفتن به محل کار هر روز مسافتی طولانی را در ترافیک طی می‌کند و برای برگشت هم این مسافت تکرار می‌شود. او با ناراحتی از این شرایط تأکید داشت که بیش‌ترین انرژی او نه برای کار که برای رفت‌وآمد به محل کار صرف می‌شود و به همین دلیل زمان اندکی را می‌تواند با خانواده‌اش بگذراند و این بر کیفیت زندگی‌اش تأثیر گذاشته است. نکته‌ی دیگری که او به آن اشاره کرد، نبود یک زایشگاه در شهر پردیس بود. او با اشاره به این که چند ماه پیش صاحب فرزندی شده است، گفت: «در روزهای پایانی بارداری همسرم مدتی در تهران بودیم و نمی‌توانستیم به خانه‌مان برگردیم و چندین روز را در خانه‌ی پدری گذراندیم تا فرزندم به دنیا آمد و به خانه‌مان برگشتیم.»

اما این معضل مسئله‌ای بود که جوان دیگری هم به آن اشاره کرد؛ مردی حدوداً سی‌ساله که ساکی ورزشی به دوش دارد و از باشگاه بدن‌سازی بیرون آمده است و قدم‌زنان به سمت خانه می‌رود. با او هم صحبت می‌شویم و از زندگی در پردیس می‌پرسیم. محل کار و زندگی‌اش در پردیس است. او با اشاره به این که بیش از دوازده سال است که در این شهر زندگی می‌کند، گفت: «صاحب دو فرزندم که چند ماه پیش دومین فرزندم به دنیا آمد و زمان وضع حمل همسرم با استرس فراوان او را به تهران منتقل کردم. نبود زایشگاه در این شهر باعث شد همسرم برای چندین ساعت تا رسیدن به تهران شرایط سختی را تحمل کند.»

او در ادامه گفت: «پدر من بازنشسته است و همراه مادرم در پردیس زندگی می‌کند، آن‌ها هر چند ماه یک‌بار برای درمان بیماری‌هایشان و چک‌آپ به تهران می‌روند. شهر پردیس درمانگاه و حتی بیمارستان دارد، اما این بیمارستان هنوز آن‌قدر مجهز نیست که ما بتوانیم در آن به امور پزشکی‌مان رسیدگی کنیم.»

تصادف اتومبیل‌ها در شهر پردیس خطرناک‌تر از تصادف در تهران است

همان فرد در میان صحبت‌ها یاد خاطره‌ای تلخ می‌افتد و این بار با خشم این خاطره را تعریف می‌کند و می‌گوید: «اگر در شهر پردیس تصادفی اتفاق بیفتد و نیاز به اورژانس باشد، تمام آمبولانس‌ها با سه بیمارستان شهدای تجریش، بعثت

صبح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

و امام حسین قرارداد دارند و فرد مصدوم حتی اگر نیاز فوری به درمان داشته باشد، باید این مسافت طولانی را در آمبولانس طی کند. چند وقت پیش یکی از دوستانم تصادف کرد. وقتی آمبولانس آمد و پزشک وضعیت او را دید، درخواست هلیکوپتر کرد و با هلیکوپتر او را به بیمارستان شهدای تجریش منتقل کردند و در نهایت او جان خود را از دست داد. من سواد پزشکی ندارم، اما شاید اگر بیمارستانی در این نزدیکی وجود داشت، دوست من جانش را از دست نمی‌داد. بارها افراد در پردیس تصادف کرده‌اند و به شدت

مصدوم شده‌اند، اما در آن شرایط که باید به سرعت به بیمارستان برسند، به ناچار مسافتی طولانی را برای انتقال به بیمارستان تحمل کرده‌اند.»

به نظر می‌توان نبود یک بیمارستان مجهز و زایشگاه را معضلی جدی در پردیس دانست؛ شهری که اتفاقاً تعداد زوج‌های تازه

ازدواج کرده در آن بسیار زیاد است و به گفته‌ی بسیاری از ساکنان در آینده‌ای نه‌چندان دور افزایش جمعیت چشم‌گیری خواهد داشت. برای مطرح کردن این پرسش به یک بنگاه معاملات ملکی رفتیم تا از اقشار مختلفی که برای خرید یا اجاره‌ی مسکن به آن مراجعه می‌کنند، اطلاعاتی کسب کنیم. مردی جوان (حدوداً سی و پنج‌ساله) پشت یک میز نشسته. از او درباره‌ی قیمت خانه‌ها برای خرید سوال می‌پرسیم؛ قیمت‌هایی که می‌گوید واقعاً شوکه‌کننده است. قیمت خانه‌ها در پردیس نسبت به تهران ارزان‌تر است، اما نکته‌ی عجیب تفاوت قیمت‌ها در نقاط مختلف است؛ حتی خانه‌هایی ویلایی در این شهر کوچک وجود دارد که متعلق به قشر مرفه‌تر این جامعه است.

او برای توجیه این تفاوت قیمت‌ها خاطره‌ی جالبی تعریف کرد و گفت: «چند وقت پیش در منزل یکی از اقوام که در خانه‌های مسکن مهر زندگی می‌کند، مهمان بودیم. آخر هفته بود و آپارتمان او در آخرین طبقات ساختمان بود. زمان صرف شام برای شستن دست‌هایمان با مشکل مواجه شده

بودیم، چراکه شلوعی ساختمان در روز تعطیل باعث شده بود که فشار کم آب اجازه ندهد که طبقات بالا بتوانند از آب استفاده کنند.»

او در ادامه گفت: «مشخص است که چنین ساختمان‌هایی باید ارزان‌تر باشند. خانه‌های مسکن مهر در ظاهر تفاوت چندانی با دیگر خانه‌ها ندارند، اما در واقع کیفیت این ساختمان‌ها کمی پایین‌تر است. علاوه بر این خیابان‌های طراحی‌شده در فازهایی از شهر پردیس که ساختمان‌های مسکن مهر در آن قرار دارند، به هیچ‌وجه پاسخ‌گوی جمعیت زیادی

که در این منطقه حضور دارند، نیست؛ البته هنوز بسیاری از این ساختمان‌ها خالی‌اند و با ساکن شدن افراد بیشتر قطعاً وضعیت ترافیکی به مراتب بدتر می‌شود. در این شرایط مشخص است که خانه‌های ویلایی در مناطق کم‌جمعیت باید گران‌تر باشند. چند وقت پیش یک مشتری داشتم که از جردن آمده بود و



شهر جدید پردیس تهران، عکس از ایسنا

با یک میلیارد تومان یک ویلای فوق‌العاده به او اجاره دادم.» از او دلیل خالی بودن برخی ساختمان‌های مسکن مهر را پرسیدیم و به نکته‌ی عجیبی اشاره کرد: «چند وقت پیش مردی مسن، صاحب سیصد آپارتمان مسکن مهر به ما مراجعه کرد و گفت این خانه‌ها را به صورت پکیج می‌فروشد. قطعاً کم‌تر کسی توانایی خرید سیصد واحد خانه را با هم دارد. نمونه‌های این چنین زیاد است و این یکی از دلایل خالی ماندن این خانه‌ها است.»

به داخل شهر برگشتیم. به نظر می‌رسد پردیس با وسعت اندکی که دارد، شهر کوچکی با قشرهای متنوع است که تضاد طبقاتی شدیدی هم در آن شکل گرفته و شکل زندگی در بخش‌های مختلف با هم تفاوت دارد. به فاز دو می‌رویم و وارد یک مغازه می‌شویم. چند خانم جوان مشغول صحبت و خریدند. خودمان را معرفی می‌کنیم و کسی حاضر به صحبت نمی‌شود. در این میان صدای خانم جوانی را می‌شنویم که کمی با فاصله از ما می‌گوید: «آقا من حرف می‌زنم؛ از من

بپرس.»

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

درباره‌ی شرایط زندگی در پردیس پرسیدیم. او هم مدتی طولانی در این شهر ساکن است و می‌گوید: «وقتی به پردیس آمدم، بهترین امتیازی که داشت، خلوت بودن شهر بود، اما امروز هرجا بخواهیم برویم، باید ترافیک را تحمل کنیم و برخی مواقع وضعیت از شهر تهران هم بدتر می‌شود. شهر خیلی شلوغ شده و همین شلوغی آسایش سال‌های گذشته را از پردیس گرفته است. با وجود این شلوغی و افزایش جمعیت هنوز تعداد نانوایی‌ها و سوپرمارکت‌ها بسیار اندک است و برخی مواقع تهیه‌ی نان و مواد خوراکی برای ما بسیار وقت‌گیر می‌شود.»

معضلات دیگری هم از اهالی این شهر تازه‌تأسیس شنیدیم؛ معضلاتی که فقط یک نفر از آن‌هایی که با ما هم‌صحبت شدند، مطرح کردند. یکی از زنان ساکن فاز یازده از بوی نامطبوع فاضلاب می‌گفت که هر از گاهی شنیده می‌شود که به نظر می‌رسد حاصل سیستم فاضلاب نامطلوب این منطقه است؛ حتی یکی از بنگاهداران این شهر که از قضا پیمان‌کار بود، از نایمن بودن ساختمان‌های مسکن مهر می‌گفت که فونداسیون ندارند. این مسئله قطعاً نیاز به بررسی کارشناسان دارد تا در صورت صحت به فوریت به آن رسیدگی شود.

خفت‌گیری، خطری که پردیس‌نشینان را تهدید می‌کند
در ادامه‌ی گشت‌وگذار که در پردیس داشتیم، با چند نفر دیگر هم صحبت کردیم و تقریباً همه از همین مسایل می‌گفتند و می‌شد به راحتی این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که نبود بیمارستانی مجهز، زایشگاه، مترو و هم‌چنین کمبود سوپرمارکت و نانوایی مشکلی است که اکثریت مردم پردیس به آن اشاره دارند؛ اما دو معضل جدی‌تر که تقریباً همه‌ی افراد به آن اشاره کردند، معضل ناامنی و تراکم شدید جمعیت در محدوده‌ای کوچک بود. ناامنی معضلی است که به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر بسیار پررنگ‌تر شده و هم‌زمانی این اتفاق با مهاجرت یک‌باره‌ی قشری از جامعه به این شهر حسی از بدبینی هم به وجود آورده است که می‌توان آن را یک خطر جدی فرهنگی و اجتماعی دانست؛ به طوری که همان جوان ورزشکار عامل شکل‌گیری این معضل را واگذاری خانه‌های مسکن مهر در سال‌های اخیر می‌دانست و معتقد بود این اتفاق باعث شد اقشاری از جامعه به پردیس بیایند که در بین آن‌ها ارادل و اوباش بسیار بیش‌تر است. این گزاره که همراه با مطلق‌نگری است و توسط دیگر افراد هم مطرح شد، قطعاً نمی‌تواند معیار درستی برای قضاوت باشد، اما نمی‌توان این نگاه را نادیده گرفت که ساکنان قدیمی

پردیس پررنگ‌شدن اتفاقاتی چون دزدی و خفت‌گیری و به طور کل ناامنی را برآمده از حضور ساکنان جدید پردیس می‌دانند و این خود نشان از یک شکاف عمیق در این جامعه کوچک است. اکثریت افرادی که با آن‌ها صحبت کردیم، از این معضل شکایت داشتند و کمبود کلانتری را یکی دیگر از عوامل پررنگ‌شدن آن می‌دانستند. علاوه بر معضل ارادل و اوباش و خفت‌گیری به نظر می‌رسد که سرقت از منازل نیز در پردیس خطری جدی است که ساکنان آن را تهدید می‌کند. یکی از ساکنان تعریف می‌کرد که چندی پیش یک راننده‌ی تاکسی که چند مسافر به شهر پردیس آورده بود، توسط همان مسافران قربانی خفت‌گیری شد. به نظر می‌رسد کمبود کلانتری حاشیه‌ی امنی برای این افراد ایجاد کرده که بعضاً ممکن است پردیس‌نشین هم نباشند، اما این شهر را برای این کار انتخاب کنند.

پردیس، شهری با ظاهری موجه و معضلاتی پنهان

قطعاً کشف دقیق‌تر معضلات و تحلیل و بررسی بهتر نیاز به تحقیق بیش‌تر دارد، اما در همین تحقیق یک‌روزه هم می‌توان به نتایج مهمی رسید. طرح مسکن مهر اگرچه از رشد حلی‌آبادها و زندگی در آلونک‌ها جلوگیری کرده، اما اجرای این طرح به نوعی ماهیت حاشیه‌نشینی را تغییر داده و هنوز این معضل در کشور ما به شکلی دیگر وجود دارد. شهروندی که تجربه‌ی زیستن در کلان‌شهر تهران را داشته، دیگر نمی‌تواند برای ادامه‌ی زندگی به آلونک‌ها و حلی‌آبادها مهاجرت کند و شاید به همین دلیل لازم است که ظاهری موجه برای زیستن در حاشیه‌ی شهر ایجاد شود که می‌توان آن را نوعی حاشیه‌نشینی مدرن دانست.

پردیس شهری است در حاشیه‌ی شهر تهران که ظاهری موجه دارد. قطعاً نمی‌توان آن را با حلی‌آبادها مقایسه کرد. خانه‌های ویلایی و پارک فناوری و وجود شرکت‌های مختلف تحت عنوان شرکت‌های دانش‌بنیان تصور ما از حاشیه‌نشینی را دور می‌کند، اما دنبال کردن دغدغه‌ی ساکنان این شهر نشان می‌دهد که هم‌چنان بسیاری از معضلات حاشیه‌نشینی قدیم در این شهر وجود دارد و پنهان بودن این معضلات در زیر ظاهر موجه این شهر اتفاقاً می‌تواند خطرناک‌تر باشد و نیاز رسیدگی به آن را ناملوس کند.

پانوش:

۱. میرزایی، مینو، لطفی، حیدر، عدالت‌خواه، فرداد، و وزیرپور، شب‌بو، بحران حاشیه‌نشینی و سکونت‌گاه‌های غیررسمی در مدیریت کلان‌شهرها و رهیافت‌های جهانی، جغرافیای انسانی، بهار ۱۳۸۹.

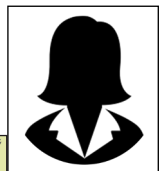
صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



اجتماعی

□ بررسی عوامل افت تحصیلی دانش‌آموزان در گفتگو با محمدرضا نیک‌نژاد، کارشناس آموزش چوب اقتصاد و سیاست بر سر دانش‌آموزان



گفتگو از مهرانوش نوع‌دوست

میانگین معدل دانش‌آموزان در سال تحصیلی ۱۴۰۰ حدود ده تا یازده‌ونیم اعلام شده؛ نمره‌ای که حداقل در یک دهه‌ی گذشته بی‌سابقه بوده و نشان از افت تحصیلی شدید دانش‌آموزان و پایین‌آمدن سطح سواد آن‌هاست. از طرفی در همین سال تحصیلی طبق آمارهای غیررسمی بین سه تا پنج میلیون نفر از تحصیل بازماندند. همه‌ی این اخبار

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

زنگ خطری برای وضعیت آموزشی کشور است. از همین رو سراغ محمدرضا نیک‌نژاد، کارشناس حوزه‌ی آموزش و پرورش رفتیم تا دلایل افت تحصیلی و بازماندن از تحصیل دانش‌آموزان ایرانی را جویا شویم.

■ بنا به گفته‌ی علیرضا منادی، رئیس کمیسیون آموزش مجلس میانگین معدل دانش‌آموزان در سال تحصیلی ۱۴۰۰ یازده‌ونیم اعلام شده و معلمان مسئول این افت

دانسته شده‌اند؛^(۱) البته میانگین معدل کشوری در پنج سال اخیر هیچ‌وقت بالاتر از چهارده نبوده، اما امسال نسبت به سال‌های گذشته افت شدیدی داشته. فکر می‌کنید چه عواملی در کاهش میانگین معدل کشوری دانش‌آموزان دخیل بوده؟

تحلیل مسائل مربوط به انسان تک‌بعدی نیست. موضوع آموزش هم چون مربوط به انسان است، از این قاعده مستثنی نیست. آموزش در ایران روندی را در دو-سه دهه‌ی اخیر طی کرده که ریشه‌های تاریخی دارد. بنیان‌های آموزش در ایران بر پایه‌ی یک آموزش کمی نهادینه شده. ارزیابی‌ها در آموزش همگی بر نمره و معدل و آزمون‌هایی بوده که نمی‌توانسته‌اند کیفیت آموزش را بسنجند و به دنبال کیفیت‌سنجی هم نبوده‌اند. همواره از همان بنیان‌هایی که حدود صد سال پیش گذاشته شده، استفاده می‌شود و در جهان هم به همین شکل بوده و است.

بنابراین آموزش بیش‌تر روی ارزیابی‌های کمی و عدد سنجیده می‌شود. ارزیابی‌های کیفی بسیار دشوار، پیچیده و زمان‌بر است که در کشورهای پیشرفته اعمال می‌شود. زمانی که عوامل متفاوت اجتماعی و فرهنگی به ارزیابی وارد می‌شود، آموزش را هم تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. زمانی آموزش گذرگاهی بود برای گذار بین‌طبقاتی. خانواده‌ها برای فرزندانشان هزینه می‌کردند و دولت هم به عنوان نهادی وظیفه‌مند با فراهم کردن آموزش رایگان این فضا را برای خانواده‌های متوسط و زیرمتوسط مهیا می‌کرد.

یکی از عوامل افت معدل مسدودشدن این مسیر گذار است. کسانی می‌توانند در این روند پیشرفت کنند و به مدارج بالا و کامیابی‌های آموزشی برسند که برای آموزش هزینه می‌کنند. این افراد از خانواده‌های محدودی‌اند که عموماً به لحاظ اقتصادی دو-سه دهک بالای جامعه‌اند و برای فرزندانشان هزینه می‌کنند و در این ارزیابی‌های کمی موفقیتی به دست می‌آورند و در نهایت هم می‌توانند به دانشگاه راه پیدا کنند، اما مابقی دهک‌های اقتصادی پایین نه می‌توانند هزینه کنند و نه آن مسیر برایشان باز است؛ مثلاً در این زمینه نمی‌توان بیکاری را نادیده گرفت؛ این‌که دانش‌آموزان انگیزه‌ی چندانی ندارند که از راه آموزش این گذار را طی کنند. زمانی تعداد افراد تحصیل کرده در یک خانواده اندک بود و آن افراد می‌توانستند به شغل‌های دولتی یا این‌چنینی راه پیدا کنند، زندگیشان تأمین شود و به لحاظ اقتصادی و اجتماعی یک جایگاه قابل‌پذیرش به دست آورند،

اما امروز در هر خانواده‌ای چند تحصیل کرده وجود دارند که عموماً یا بیکارند یا شغلشان ارتباطی با تحصیلاتشان ندارد. دانش‌آموز این مسائل را می‌بیند و انگیزه‌اش برای مطالعه و درس‌خواندن کم می‌شود. این افراد چون انگیزه‌ی درونی ندارند و عموماً با فشار خانواده ادامه‌ی تحصیل می‌دهند، پس درس نمی‌خوانند. نکته‌ی دیگر این است که مدارس از دوره‌ی دبستان این افت آموزشی را پنهان می‌کند؛ حتی با ارزیابی‌های کمی این نارسایی پنهان می‌شود تا سال دوازدهم تحصیلی که آزمون نهایی وجود دارد. تنها ارزیابی و آزمون دقیقی که در دوره‌ی آموزشی ایران وجود دارد، همین یک آزمون است که بعد از دوازده سال با عنوان آزمون نهایی برگزار می‌شود؛ یعنی سال دوازدهم است که نمره‌های واقعی دانش‌آموزان نشان داده می‌شود.

هم‌چنین معلم‌ها در مدارس به صورت رسمی و غیررسمی در فشارند؛ این فشار فقط از طرف مدیر مدارس نیست. این یک فشار آموزشی است که شاید خیلی هم آشکار نباشد. معلم باید درصد قبولی‌اش را بالا ببرد و اگر نمره‌های کلاسش بالا نباشد، سال بعد ممکن است در آن مدرسه جایی نداشته باشد. آزمون‌هایی که به این شکل گرفته می‌شود، نارسایی‌های آموزشی را تا سال دوازدهم پنهان نگه می‌دارد و آن‌جاست که نمره‌ی واقعی پس از دوازده سال مشخص می‌شود و معدل‌ها به این شکل افت خود را نشان می‌دهد.

ارزیابی کمی یک ارزیابی است که بنیانش در آموزش‌های امروز محکم نیست، اما هم‌چنان آموزش و پرورش درگیرش است؛ اما افت آموزش حتی اگر کمی در نظر گرفته شود، تک‌بعدی نیست. در حال حاضر مسائل اقتصادی، شغل و فشارهای اجتماعی و فرهنگی نیز در این افت آموزشی دخیل است؛ البته مسائل آموزشی هم تأثیرگذار است، اما این موضوع تنها به عهده‌ی معلمان نیست. معلم‌ها در آن چارچوبی که ازشان خواسته شده، کارشان را انجام می‌دهند. باید توجه کرد که معلم یکی از محورهای آموزش است.

آموزش در کشور ما به یک روند طبقاتی تبدیل شده است. همین چندی پیش اعلام شد چند هزار معدل بیست در سراسر کشور وجود دارد. زمانی که می‌خواستند بنا بر معدل ورودی کنکور را در نظر بگیرند، یکی از مسئولان اعلام کرد چندین هزار معدل بیست در آزمون‌های نهایی وجود دارد و نمی‌شود با توجه به تعداد زیاد آن‌ها پذیرش دانشگاه را بر حسب معدل انجام داد.

در حال حاضر روند امتحان نهایی را به شکلی درآورده‌اند که

حتی اگر معدل دانش‌آموز زیر ده هم باشد، قبول می‌شود؛ یعنی یک دانش‌آموز ممکن است یک درس زیر هفت داشته باشد و دو تا درس بالای هفت و مابقی نمراتش هم بالای ده باشد؛ معدلش زیر ده خواهد بود، اما قبول می‌شود. شاخصه‌هایی که قبلاً وجود داشته، نمی‌تواند پاسخ‌گوی عبور دانش‌آموز از مرز دیپلم باشد. بنابراین این شاخصه‌ها را نازل‌تر کردند تا بتوانند خروجی‌های آموزش و پرورش را بیش‌تر کنند که این مسائل در کیفیت آموزش در سطوح بالا نیز تأثیر می‌گذارد.

آموزش رایگان و همگانی در ایران وجود ندارد

■ با توجه به وضعیت پولی‌شدن آموزش آیا می‌توان گفت آموزش رایگان و همگانی در حال از بین رفتن است و فقط کسانی می‌توانند درس بخوانند که بتوانند هزینه‌های آموزشی را پرداخت کنند؟

از دوره‌ی مشروطه تاکنون مسئله‌ی آموزش رایگان و همگانی جزو اهداف کسانی بوده که دغدغه‌ی آموزش داشتند. در اوایل انقلاب بهمن ۵۷ هم این خواست وجود داشت و انقلابیون به آموزش طبقاتی که در زمان پهلوی بود، انتقاد می‌کردند؛ البته این به آن معنی نیست که در آن زمان آموزش همگانی وضع خوبی نداشت. اگر بخواهیم به طور نسبی نگاه کنیم، آن زمان آموزش همگانی‌تر بود، اما در انقلاب اصل ۳۰ قانون اساسی به عنوان یک اصل پیشرفته وجود داشت و امروز بعضی‌ها می‌خواهند تغییرش دهند. کسانی که به دنبال پولی‌سازی بیش‌ترند، می‌گویند این اصل برای آن دوران است و باید تغییر کند. گرچه به دلیل مقاومت‌های اجتماعی هنوز راه به جایی نبرده‌اند؛ حتی می‌توان گفت مقاومتی در سطوح میانی و بالای جمهوری اسلامی وجود دارد که هم‌چنان از این اصل دفاع می‌کنند. آموزش همگانی از اهداف انقلابیون اولیه بود، اما به تدریج در زمان دولت هاشمی رفسنجانی و سرکارآمدن تکنوکرات‌هایی که عموماً هم تحصیلات خارج از کشور داشتند و به دنبال خصوصی‌کردن کل حاکمیت و جامعه بودند، این اهداف فراموش شد و آموزش و پرورش را هم در موضوع خصوصی‌سازی گنجانده‌اند.

در کشورهایی که اقتصادی لیبرالی دارند، خصوصی‌سازی آموزش آخرین سنگری است که خصوصی می‌شود و هنوز هم در این مورد بسیار درگیرند؛ از جمله در آمریکا؛ اما در ایران اولین جایی که برای خصوصی‌سازی به سراغش رفتند،

آموزش و پرورش بود. این دسته از افراد نتوانستند اصل ۳۰ را به دلیل مقاومت‌ها در درون و بیرون حاکمیت تغییر دهند، اما به نوعی دورش زدند. امروز هم توجیه می‌کنند که بعضی‌ها دوست دارند فرزندانشان بیش‌تر درس بخوانند. یکی از معاونان آموزش و پرورش موضوع خصوصی‌سازی آموزش را با موضوع بنزین سهمیه‌ای مقایسه کرده و گفته است کسانی که پول دارند، می‌توانند بنزین بیش‌تری بزنند، پس در آموزش هم همین است. مقایسه‌ی آموزش با بنزین سهمیه‌ای چندش‌آور و بسیار گستاخانه است؛ اما به هر حال اصل ۳۰ را دور زدند و بنده به عنوان یک معلم می‌توانم ادعا کنم آموزش و پرورش رایگان در ایران وجود ندارد؛ زیرا آموزش و پرورش سرانه‌ی دانش‌آموزی را حتی به مدارس روستایی نمی‌دهد.

امروز بیش از یک دهه است که سرانه‌ی * دانش‌آموزی به بسیاری از مدارس اصلاً تعلق نمی‌گیرد و به این شکل مدیران مدارس را رها کردند تا هرچوری که می‌توانند، پول بگیرند و بدون این پول که از خانواده‌ها گرفته می‌شود، امکان اداره‌ی مدارس وجود ندارد. من خبر دارم این پول از ده تا پانزده هزار تومان در مدارس روستایی از خانواده‌ها گرفته می‌شود و تا حدود صد میلیون تومان در مدارس دولتی که در کلان‌شهرهایی مانند تهران وجود دارند؛ یعنی دست مسئولان مدارس را باز گذاشتند تا هرطور که می‌خواهند، مدارس را اداره کنند. با توجه به این موضوع می‌توان گفت آموزش رایگان در ایران وجود ندارد. آموزش و پرورش امروز فقط حقوق معلم‌ها را می‌دهد که می‌بینیم همان حقوق را هم نمی‌دهد. معلم‌ها همیشه معترضند و همین سال گذشته بیش از چهارده تجمیع در خیابان توسط معلم‌ها انجام شد که افزایش حقوق و جایگاه معیشتی و منزلتی درخواستند. دولت از این وظایفش شانه خالی می‌کند و آموزش را طبقاتی کرده است.

سال گذشته دولت آمار شرم‌آوری را منتشر کرد که سه هزار رتبه‌ی اول کنکور سراسری از سه دهک بالای اقتصادی بودند و امسال هم آمار دادند که از چهل نفر اول کنکور سی‌ونه نفرشان از مدارس غیردولتی عادی بودند و فقط یک نفر از مدرسه‌ی دولتی عادی توانسته رتبه‌ی عالی کنکور را کسب کند. ممکن است کسی مدعی شود که مدرسه‌ی

می‌توان گفت آموزش رایگان در ایران وجود ندارد. آموزش و پرورش امروز فقط حقوق معلم‌ها را می‌دهد که می‌بینیم همان حقوق را هم نمی‌دهد. معلم‌ها همیشه معترضند و همین سال گذشته بیش از چهارده تجمیع در خیابان توسط معلم‌ها انجام شد که افزایش حقوق و جایگاه معیشتی و منزلتی درخواست می‌خواستند. دولت از این وظایفش شانه خالی می‌کند و آموزش را طبقاتی کرده است.

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

سپاد یا تیزهوشان دولتی است، اما هیچ کدام از این مدارس بدون پول دانش آموزی را راه نمی دهند. ما دانش آموز استعداد درخشانی نداریم که بتواند در این مدارس بدون پول درس بخواند. بسیاری از کسانی هم که در این مدارس درس می خوانند، حقیقتاً به شکل ذاتی در یک سطح جامع باهوش نیستند. این افراد کسانی اند که خانواده هایشان در مسیر آموزش برایشان هزینه و به نوعی دوپینگ کردند و مسابقه را از چند متر جلوتر از دانش آموزان عادی مدارس دولتی شروع کردند و طبیعتاً زودتر هم به خط پایان می رسند و موفق می شوند. آموزش در ایران به شدت طبقاتی شده است. آمار و ارقام و تجربه های فردی معلم ها این موضوع را تصدیق می کند.

از نمره فروشی تا فشار به معلم ها برای بالابردن معدل
■ باتوجه به گفته های شما درباره ی موضوع ارزیابی کمی و تغییراتی که در ساختار آموزشی در چند سال اخیر رخ داده است، شاهد بودیم که دبستان به یک دوره ی شش ساله تغییر کرد و نمره از این دوره حذف شد؛ بنابراین معدل یازده و نیم فقط میانگین دوره ی متوسطه حساب می شود. آیا این تغییرات تأثیری بر کیفیت آموزشی حداقل در دوره ی دبستان گذاشته است و چه اثری بر دوره ی متوسطه دارد؟

در ایران یک روند پنهان سازی افت وجود دارد. باید توجه داشت حذف نمره در دوره ی دبستان یک تجربه ی جهانی است و آموزش و پرورش ایران هم از آن تجربه ی جهانی استفاده کرد که من هم از آن دفاع می کنم. در نه سال اول که تقریباً آموزش عمومی است، دانش آموزان فارغ از این که چه نمره ای دارند و قبولی چطور است، باید از این دوره رد شوند، اما این رد شدن به این معنی نیست که با هر کیفیتی که شد، این دوره را بگذرانند. دانش آموزان باید مورد ارزیابی های توصیفی قرار بگیرند که به ارزیابی های کیفی نزدیک می شود. معلم باید دانش آموزان را در این مورد ارزیابی کند. اما در ایران معلمان و مدارس و حتی مدیران از مناطق آموزشی و بعد از آن از طرف نهادهای بالاتر مثل وزارت آموزش و پرورش تحت فشارند. یک فشار سلسله مراتبی برای درصد قبولی و میانگین معدل وجود دارد. وقتی درصد قبولی و معدل برای کار یک معلم، مدیر، مدرسه و منطقه ملاک قرار می گیرد، تقلب های گسترده ایجاد می شود. این موضوع حتی در جایی مانند آمریکا وقتی دولت های لیبرال و دموکرات

بر سر کارند، وجود دارد و در مواردی برای تقلب به دادگاه کشیده می شوند. هر جا ارزیابی آموزش روی عدد و رقم انجام شد و مدارس از این نظر با هم مقایسه شدند، یک ارزیابی غیرحقیقی و نادرست به وجود می آید؛ مثلاً معلم یک نمره ی هشت یا نه را ده می کند، -جدا از بعد اخلاقی و انسانی اش- برای این که نسبت به کلاس کناری معدل بالاتری داشته باشد یا مدرسه همین طور به علت رقابت با یک مدرسه ی دیگر نمرات را بالا می برد. این رقابت کاملاً ناسالم است و یک روند واقعی ارزیابی وجود ندارد.

چند سال پیش می خواستم در یک مدرسه ی خوب و سطح بالای نمونه دولتی مشغول به کار شوم. با من قرارداد بستند که معدل یکی از پایه ها باید مثلاً از نوزده و بیست صدم به نوزده و سی برسد؛ یعنی اگر یک نفر از آن سی و شش دانش آموز به هر دلیلی درس نمی خواند، معدل کل کلاس افت می کرد و من دیگر نمی توانستم برای سال بعد در آن مدرسه کار کنم؛ پس من راهی نداشتم جز این که به دانش آموزانی که درس نمی خواندند، نمره بدهم.

امروز در دوره ی دبستان نمره وجود ندارد و ارزیابی توصیفی است. دانش آموزان از دوره ی دبستان با همه ی آن ویژگی های آموزشی وارد دوره ی متوسطه ی اول و چرخه ی ناسالم رقابت می شوند. این چرخه ی رقابت و این تغییر فضای آموزشی برای دانش آموزان کیفیت ارزیابی را پایین می آورد؛ مثلاً دانش آموزی که درس علومش در دوره ی متوسطه ی اول بیست بوده، فیزیک را در دوره ی متوسطه ی دوم پنج می گیرد و این برای این است که در آن دوره نمره ی واقعی نگرفته است.

چند سال پیش یکی از معاونان وزیر آموزش و پرورش طبق عددی که برای معدل میانگین اعلام کرد، مشخص کرد که معدل مدارس غیرانتفاعی نسبت به دیگر مدارس بسیار پایین است. مدارس غیردولتی و غیرانتفاعی با آزمون ورودی دانش آموزان متوسط و زیر متوسط را رد می کنند و دانش آموزانی را که از نظر اقتصادی، اجتماعی و درسی قوی اند، پذیرش می کنند و طبیعتاً باید زمان معدل گیری هم نتیجه ی بهتری داشته باشند یا دانش آموزانشان راحت تر در کنکور قبول شوند، اما با این حال به علت موضوع نمره فروشی در مدارس غیرانتفاعی باز هم معدل نهایی شان کم است. این مدارس هم از این آسیب در امان نماندند و باید گفت بخش مهمی از این افت معدل که توسط رئیس کمیسیون آموزش اعلام شده، مربوط به این مدارس است.

تبلیغ ایدئولوژی حاکمیت در مدارس منجر به افت آموزشی شده است

■ آموزش ایدئولوژیک در مدارس که توسط حاکمیت به شدت پیگیری می‌شود، چه تأثیری بر انگیزه‌ی دانش‌آموزان برای درس خواندن می‌گذارد و چه آسیب‌هایی به آموزش زده است؟

من به عنوان یک دبیر فیزیک که سی سال از نزدیک با دانش‌آموزان بوده‌ام، می‌توانم ادعا کنم نسبت به این نوع آموزش‌ها سطحی از تنفر وجود دارد. تقریباً گریزاننده‌ترین

درس‌ها در دروسی متوسطه درس‌های دینی و عربی است؛ به ویژه عربی. این ایدئولوژی که حکومت به دنبالش است، به دلایل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تا حدود زیادی شکست خورده و نتوانسته پاسخ‌گوی نیازهای گوناگون جامعه باشد. دانش‌آموزان هم از آن روگرداندند. این آموزش‌های

ایدئولوژیک در یک‌سری کتاب مثل درس دینی مستقیم و به شدت پیگیری می‌شود و در کتاب‌های دیگر مانند ادبیات، تاریخ و حتی درس‌های تخصصی مثل فیزیک به شکلی غیرمستقیم وجود دارد؛ مثلاً از یک حدیث برای تأیید قانون دوم نیوتن استفاده می‌شود یا آیه‌ی قرآن وجود دارد.

این نوع آموزش علی‌رغم هدف مسئولان و حاکمیت، دل‌زدگی ایجاد می‌کند؛ حتی اگر کسی بخواهد با این حاکمیت هم‌دل باشد، باید بگوید این روشی که به کار می‌برید، برای آن ایدئولوژی سم است. این آموزه‌ها به صورت مستقیم و غیرمستقیم در آموزش دل‌زدگی ایجاد می‌کند و این دل‌زدگی خودبه‌خود به شکل کلی اثر خودش را بر تنفر دانش‌آموزان از آموزش نشان می‌دهد. شاید متری وجود نداشته باشد که بتوان تأثیر آن را اندازه گرفت، اما قطعاً جزو عوامل تأثیرگذار است.

شهروندان جوان که به دنبال کار و درآمدند، با توجه به ناکارآمدی اقتصادی و ترویج مشاغل مانند دلالی و کاهش تولید مسیر آموزش را طولانی می‌بینند. در آخر کسانی هم که درس می‌خوانند، شاید بیست تا سی درصد امید دارند تا کاری در ارتباط با تحصیلاتشان پیدا کنند و قید درس خواندن را می‌زنند.

ناکارآمدی‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همراه با آموزه‌های ایدئولوژیک یک گریزانندگی برای درس خواندن ایجاد کرده است. دانش‌آموزان انگیزه‌ی ادامه‌ی تحصیل

ندارند، اما خانواده‌ها همچنان اسیر آن آموزه‌های سفت و سخت غلطی‌اند که از گذشته داشتند و راه موفقیت را تحصیل می‌دانند. دانش‌آموزان از این موضوع هم پیروی نمی‌کنند، اما بسیاری هم به ادامه‌ی تحصیل تن می‌دهند. از طرفی فضا برای کسب و کارهای

فضای مجازی هم فراهم شده و این انگیزه را کاهش داده است، اما همچنان برخی خانواده‌ها اسیر آن فرهنگ آموزشی صد سال اخیرند.

دختران بیش‌تر مجبور به ترک تحصیل می‌شوند ■ با نظر به آمار ضدونقیض دانش‌آموزان بازمانده از تحصیل و تأثیر پولی‌شدن آموزش بر این موضوع و همچنین افزایش کودکانی که از سال اول دبستان وارد مدرسه نمی‌شوند، چه عواملی در ترک تحصیل دانش‌آموزان به جز پولی‌شدن آموزش وجود دارد؟

آمار کلی که برای سال پیش توسط حاکمیت اعلام شد، حدود نهمدهزار نفر بازمانده از تحصیل بود؛ البته این آمار درست نیست و برخی این آمار را تا حدود سه میلیون یا حتی پنج میلیون نفر تخمین زده‌اند. من آمار سه میلیون نفر را



عکس از سوشیال مدیا

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

زیاد شنیدم که ممکن است آمار محتاطانه‌ای باشد که اعلام می‌کنند.

پوشش تحصیلی آموزش دبستان در کشور تقریباً صددرصد است؛ یعنی برای همه‌ی بچه‌ها در سن ورود به مدرسه در کشور مدرسه وجود دارد. این مدارس در مناطق عشایری یا روستاهای دورافتاده کلاس‌های چندپایه تشکیل می‌دهند و به هر حال دانش‌آموز بدون مدرسه یا معلم نمی‌ماند. سال‌نامه‌های تحصیلی هم این پوشش دوره‌ی دبستان را کم‌تر از نودوهشت یا صددرصد اعلام نکردند، اما در دوره‌ی متوسطه‌ی اول این پوشش به نوددرصد می‌رسد که مقصر دولت است. بحث این نوع پوشش تحصیلی یعنی دورشدن دولت از وظیفه‌ای که دارد؛ چیزی که باید اجرا کند و نمی‌تواند. در دوره‌ی متوسطه‌ی دوم این پوشش به حدود هشتادودرصد می‌رسد. این افت عموماً در بخش دختران است.

در همین چند روز اخیر بخش‌نامه‌ای در فضای مجازی درباره‌ی مدرسه‌ای در یک روستای دورافتاده منتشر شده که تا سال گذشته دانش‌آموزان را مختلط ثبت‌نام می‌کرده، اما امسال دختران را ثبت‌نام نمی‌کند، چون بلوغ زودرس پیدا می‌کنند. حالا هم خانواده‌ها یک استشهاد امضا و به مقامات بالاتر شکایت کردند که یا یک مدرسه برای دختران بسازند یا همان روند قبلی ادامه پیدا کند. اتفاقات این‌چنینی که در این دولت رخ می‌دهد، عجیب است. این موضوع برای بازماندن از تحصیل یک نمونه است.

از طرفی در مناطقی که کلاس‌های چندپایه و مختلط وجود دارد، در دوره‌های بالاتر از دبستان وقتی دانش‌آموزان به متوسطه‌ی اول و دوم می‌رسند، به دلیل نگرانی‌های فرهنگی و اجتماعی که از طرف خانواده و حاکمیت وجود دارد، تمایل به تشکیل کلاس‌های مختلط از بین می‌رود و کسانی که در این موضوع ضرر می‌کنند، دخترانند؛ بنابراین عموم بازماندگان از تحصیل در مسئله‌ی پوشش تحصیلی دخترانند.

من دوازده کشور پیشرفته‌ی آموزشی را بررسی کردم. در این کشورها، از جمله ژاپن، فنلاند، کانادا، سنگاپور و کره‌ی جنوبی ساختارهای پشتیبانی وجود دارد. خانواده‌های دانش‌آموزانی که به لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیاز به کمک دارند، توسط مدرسه پشتیبانی می‌شوند و دولت به آن‌ها کمک می‌کند. همین‌طور در مدارس صندوق‌هایی وجود دارد که این دانش‌آموزان را تحت حمایت قرار می‌دهد و خانواده‌ها کمک‌های مالی دریافت می‌کنند. وضعیت این

دانش‌آموزان مدام بررسی و به آن‌ها امکانات داده می‌شود تا ترک تحصیل نکنند. این ساختار در ایران وجود ندارد.

عامل اصلی بازماندن از تحصیل مشکلات اقتصادی است
ما غیر از فشارهای آموزشی، ایدئولوژیک، فرهنگی و اجتماعی مشکل اقتصادی داریم که مهم‌ترین عامل بازماندن از تحصیل است. زمانی که فشار اقتصادی بیش‌تر می‌شود، مسئله‌ی بازماندن از تحصیل گسترده‌گی پیدا می‌کند و کسی که در تهران زندگی می‌کند هم نمی‌تواند هزینه‌ی تحصیل را بدهد. اولویت خانواده‌ها امروز سیرکردن بچه‌هاست. اولویت زنده‌ماندن و چرخیدن زندگی است و آموزش در اولویت‌های بعدی قرار می‌گیرد. در این شرایط چون پسر به شکل تاریخی نیروی کار به حساب می‌آید، از یک سنی به بعد می‌تواند کمک‌خرج خانواده باشد، اما از یک نوع دید فرهنگی دختر هم یک نان‌خور اضافی حساب می‌شود و باید به سنی برسد که شوهر کند که مسئله‌ی کودک-همسری را هم ایجاد می‌کند. این یک نگاه نسبی گسترده در جامعه‌های فقیر است؛ به ویژه جوامعی که به فقر فرهنگی هم دچارند که پسر نیروی کار و دختر نان‌خور اضافی محسوب می‌شود.

امروز حتی کارکردن دختران در سن پایین را هم می‌بینیم؛ مثلاً یکی از معاونان دبیرستانی دخترانه در محله‌ای فقیرنشین در کرج مخالف تعطیلی مدارس در دوره‌ی کرونا بود، چون برخی از دختران آن مدرسه سر کلاس مجازی حاضر نمی‌شدند و در کارگاه‌های خیاطی مشغول به کار شده بودند. یکی از پیامدهای کرونا بر موضوع آموزش در مناطق محروم مانند خوزستان یا سیستان و بلوچستان همین موضوع بود که منجر به افزایش کودک-همسری شد و بسیاری از دانش‌آموزان از تحصیل بازماندند؛ بنابراین کرونا هم روی مسئله‌ی ترک تحصیل و بازماندن از آن تأثیر گذاشت و این آمار را افزایش داد.

در نهایت به جز عوامل آموزشی و کلی که نام برده شد، در مسئله‌ی افت معدل آموزشی و همین‌طور بازماندن از تحصیل باید موضوع کرونا را نیز اضافه کرد.

پانوش‌ها:

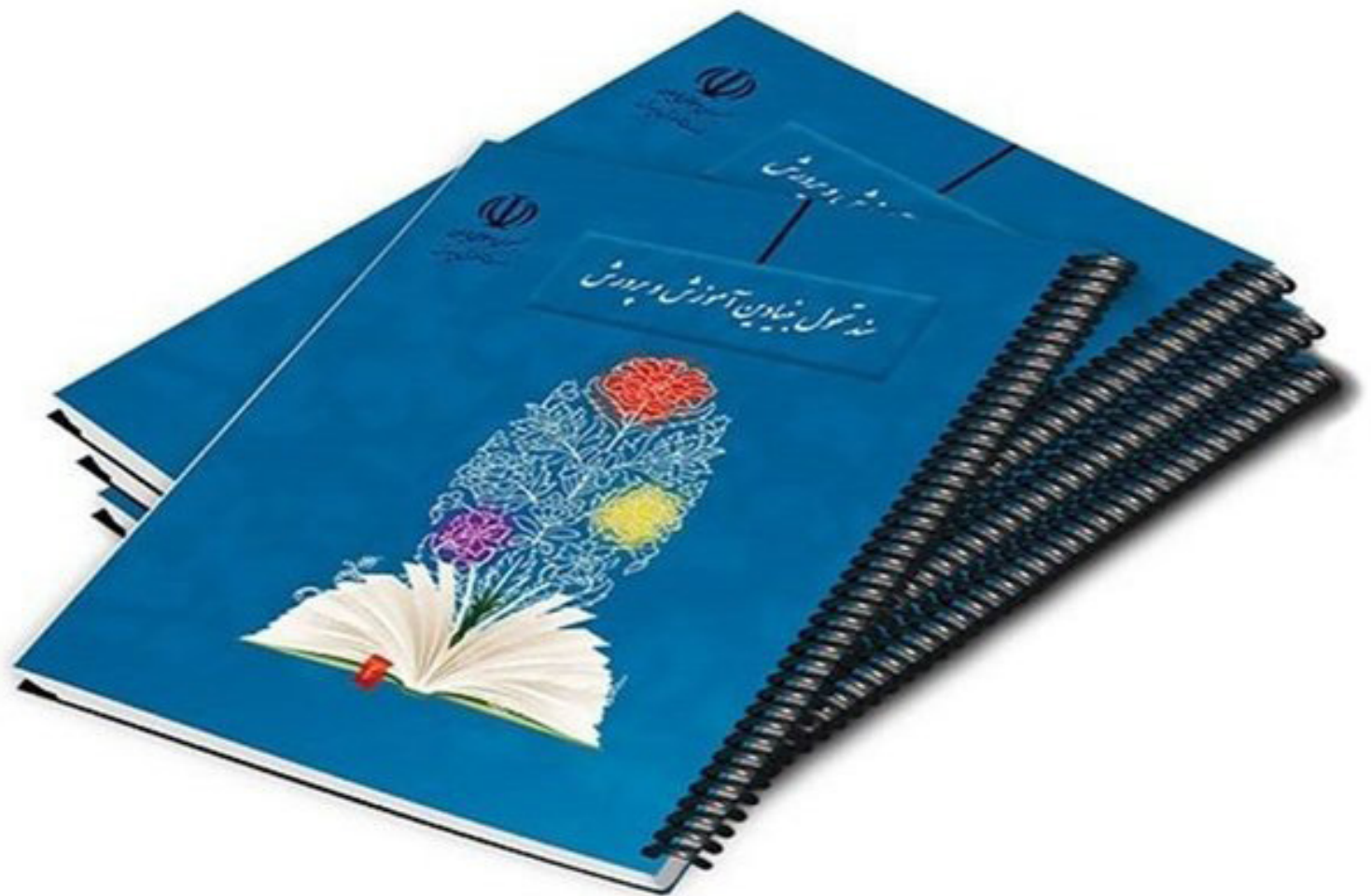
۱. میانگین معدل دانش‌آموزان کشور یازده‌ونیم است، باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۱ شهریورماه، ۱۴۰۱.

* سرانه‌ی دانش‌آموزی هزینه‌ای است که دولت و آموزش و پرورش مکلفند برای هزینه‌های جاری به مدارس بدهند.

در همین چند روز
اخیر بخش‌نامه‌ای در
فضای مجازی درباره‌ی
مدرسه‌ای در یک
روستای دورافتاده منتشر
شده که تا سال گذشته
دانش‌آموزان را مختلط
ثبت‌نام می‌کرده، اما
امسال دختران را ثبت‌نام
نمی‌کند، چون بلوغ
زودرس پیدا می‌کنند.
حالا هم خانواده‌ها یک
استشهاد امضا و به مقامات
بالاتر شکایت کردند
که یا یک مدرسه برای
دختران بسازند یا همان
روند قبلی ادامه پیدا کند.
اتفاقات این‌چنینی که در
این دولت رخ می‌دهد،
عجیب است. این موضوع
برای بازماندن از تحصیل
یک نمونه است.

صالح

ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



اجتماعی

□ نقدی بر سند تحول بنیادین آموزش و پرورش سند می نویسیم که سند نوشته باشیم؟

آن که دست یابی به ایرانی توسعه یافته با جایگاههای والای اقتصادی، اجتماعی، علمی و غیره در سطح منطقه همراه با تعامل سازنده و مؤثر در عرصه بین المللی بوده، تا این اندازه دور و آرمانی به نظر نمی آمد، اما آیا در حال حاضر دست یابی به افق ۱۴۰۴ که در سند تعریف شده و اکنون به این زمان نزدیک و نزدیک تر می شویم، قابل باور است؟ آیا زیرساخت های اجتماعی، اقتصادی، علمی و فناوری آن مهیا شده است یا خیر؟ آیا این سند و این ترسیم نقشه ی

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



عزیزه انظاری بخشایش
فعال صنفی معلمان

سند تحول بنیادین آموزش و پرورش مشتمل بر هفت فصل است که در هفته جلسه طی سال های ۸۹ و ۹۰ در شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب رسیده است. شاید زمانی که مسئولان این سند را می نوشتند، دست یابی به اهداف

راه همانند دیگر نقشه‌های پیش‌بینی‌شده در اتاق فکرهای پرهزینه فقط هزینه‌ای روی دست دست‌اندرکاران جامعه نگذاشته و بیشتر به یک سناریوی نمایشی شبیه نیست؟

بگذارید ببینیم محوری‌ترین اصل این سند چیست. در بند اول اولین فصل این سند آمده است که تحول نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی بایستی معطوف به «آموزه‌های قرآن کریم، نقش معنوی، اسودای، هدایتی و تربیتی پیامبر اکرم (ص) و حضرت فاطمه زهرا (سلام‌الله‌علیها) و ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) به ویژه امام زمان (عج) و ولایت‌مداری در تمام ساحت‌ها برای تحقق جامعه‌ی عدل جهانی (جامعه‌ی مهدوی)» باشد. آیا در حال حاضر که فرهنگ دینی و هویت ملی ما از معنا تهی شده و این ظرفیت در جامعه به وجود آمده که مردم به راحتی همه‌ی این موارد را پس می‌زنند و به دین‌ستیزی و دین‌گریزی رسیده‌اند، دست‌یافتن به چنین چشم‌اندازی ممکن است؟ چگونه؟

در بند چهارم همان فصل اول اشاره شده است که «فرآیند تعلیم و تربیت در تمام ساحت‌ها شامل تعلیم و تربیت اعتقادی، عبادی و اخلاقی، تعلیم و تربیت اجتماعی و سیاسی، تعلیم و تربیت زیستی و بدنی، تعلیم و تربیت زیباشناختی و هنری، تعلیم و تربیت اقتصادی و حرفه‌ای، تعلیم و تربیت علمی و فناوریانه» است که در آن هم بعد عبادی و اخلاقی محوریت دارد. بند هفتم نیز نقش معلم یا مربی را «در فرآیند تعلیم و تربیت و مؤثرترین عنصر در تحقق مأموریت‌های نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی» لحاظ کرده است. با این حال به اهمیت سلامت جسمانی و تقویت اراده‌ی معلمان متأسفانه اصلاً پرداخته نشده است.

هم‌چنین بند سیزدهم و چهاردهم فصل اول سند تحول بنیادین به اهمیت عقلا‌نیت و نیاز به ارتقای جایگاه و نقش تربیتی خانواده اشاره دارد. ارتقای جایگاه و نقش تربیتی خانواده و مشارکت اثربخش آن با نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی در حالی مطرح می‌شود که امروزه نقش کتاب‌های درسی و والدین در تربیت فرزندان چندان پررنگ نیست و نقش فضای مجازی نه‌تنها از نقش تربیتی نهاد خانواده و مدرسه، که از اماکن مذهبی و رسانه‌های جریان اصلی نیز پررنگ‌تر است؛ در واقع نسل حاضر نه از خانواده و مدرسه و نه حتی از هم‌سالان خود، بلکه از فضای مجازی کسب هویت می‌کند.

این سند به ادعای مسئولان آموزش و پرورش «بزرگ‌ترین دستاورد شورای عالی آموزش و پرورش» بوده است. در حین تهیه‌ی آن هم ادعا شده که سال‌ها اساتید دانشگاه بر روی آن کار تحقیقاتی می‌کردند (در حالی که معلمان و مدارس در تدوین این سند کم‌ترین مشارکت را داشته‌اند)؛ اما با وجود گذشت بیش از ده سال از تصویب این سند چه اتفاق خاصی برای دانش‌آموزان افتاده است؟ آیا این سند توانسته اندکی از مشکلات جامعه‌ی دانش‌آموزان و معلمان را حل کند؟ آیا فقط سند نوشتیم که سند نوشته باشیم؟ آیا طی ده سال گذشته به مشکلات مادی و معیشتی معلمان که در این سند نیز به اختصار به آن پرداخته شده، توجه کافی شده است؟ اگر معلم از نظر معیشتی مشکل داشته باشد، چطور می‌تواند به دغدغه‌های آموزشی دانش‌آموزان خود فکر کند؟ دغدغه‌مندبودن معلمان در حوزه‌های تربیتی را که باید در چنین شرایطی کلاً کنار بگذاریم.

یکی از مشکلات اساسی که در آموزش و پرورش وجود دارد، ارزش‌گذاری فعالیت فرهنگیان و همکاران ما، آن هم به روشی غیراصولی‌ست. در واقع قانون رتبه‌بندی باید به نیت ارتقای منزلت معلمان باشد و خبرگان عرصه‌ی تدریس باید صلاحیت معلم را بررسی کنند، اما متأسفانه شاهد چنین اتفاقی نیستیم.

اشکال دیگر این سند ضمانت اجرای معنوی آن است. آیا اساساً ما درک مشترکی از سند داریم و معلمان سندی را که کم‌ترین سهمی در تدوین آن نداشته‌اند، باور دارند؟ آیا لازم نیست که جهت ترمیم این سند گروه‌های کانونی در استان‌ها تشکیل شود؟

بایستی گفت که این سند اتفاقاً نه‌تنها به سود آموزش و پرورش کشور نیست، که به زیان آن عمل کرده است. ضربه‌ای که اجرای این سند به آموزش و پرورش زده، از سال ششم ابتدایی و بچه‌هایی که در آن دوران آسیب دیدند، آغاز شد؛ در واقع بدون آن که پیش‌بینی‌های درخور توجه جهت استخدام نیرو برای سال ششم ابتدایی صورت گرفته باشد، ضربه‌ای محکم به این پایه‌ی تحصیلی وارد کردند؛ چراکه محبور شدند از افراد فاقد صلاحیت استفاده کنند. یکی دیگر از ایرادهای کلیدی که این سند دارد، عبور از نظام قدیم و نظام جدید است که چنین تحولی پیش از وقوع به درستی از سوی افراد خبره مورد تحلیل و بررسی قرار نگرفت.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



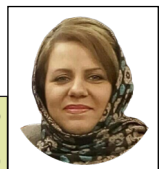
اقتصادی

□ قیمت بنزین دوباره افزایش می‌یابد؟ گمانه‌زنی‌های بنزینی جدید

در جدیدترین اقدام پنج‌شنبه، دهم شهریورماه رسانه‌های داخلی اعلام کردند سهمیه‌ی بنزین سه‌هزار تومانی در کارت سوخت شهروندان از دویست‌وپنجاه لیتر به صدوپنجاه لیتر کاهش پیدا کرده است. پس از اعلام این خبر گمانه‌زنی‌ها در خصوص افزایش مجدد قیمت بنزین بالا گرفت و علی‌رغم تکذیب دولت‌مردان تاکنون ادامه دارد. اگرچه دولت‌ها با هدف کاهش مصرف دست به سیاست افزایش قیمت زده‌اند،

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

سعیده شفیعی
روزنامه‌نگار



مصرف بنزین و مسائل حواشی آن یکی از موضوعات مهم مورد توجه مردم و دولت‌مردان طی دو دهه‌ی گذشته بوده است. دولت‌مردان طی این مدت همواره با این استدلال که مصرف بنزین رو به افزایش است و باید کنترل شود، به سیاست‌های قیمتی روی آورده‌اند تا از میزان مصرف بکاهند.

اما بررسی تاریخی روند مصرف بنزین نشان می‌دهد که طی دو دهه‌ی گذشته تغییرات قیمت تأثیر چندانی بر کاهش مصرف بنزین نداشته است.

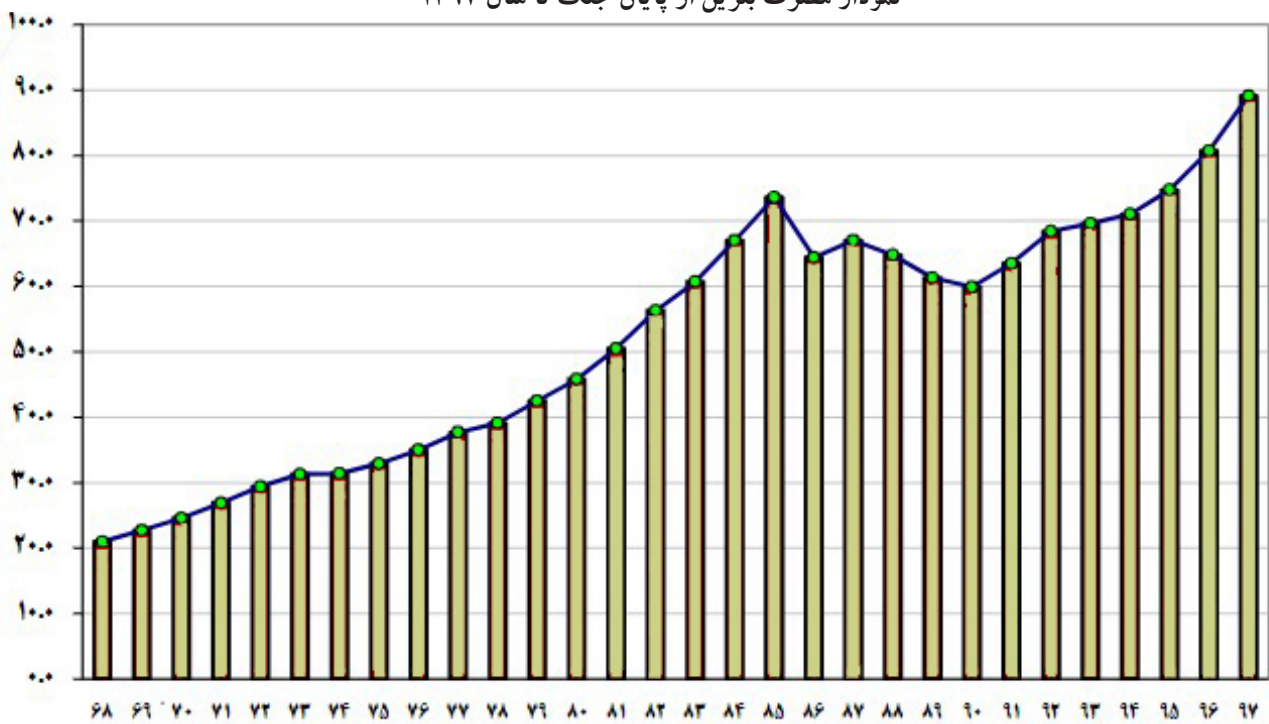
صد تومان و بنزین آزاد با نرخ چهارصد تومان عرضه شد. اگرچه دولت اول محمود احمدی‌نژاد سعی داشت با این سیاست از رشد مصرف بکاهد، اما آثار این سیاست تنها

مصرف بنزین کل کشور طی دوره‌ی ۱۳۸۶-۱۳۹۷

سال	مصرف (میلیون لیتر)	رشد (درصد)	سال	مصرف (میلیون لیتر)	رشد (درصد)
۱۳۸۶	۶۴.۴	-۱۲.۵	۱۳۹۲	۶۸.۴	۷.۷
۱۳۸۷	۶۶.۹	۳.۸	۱۳۹۳	۶۹.۵	۱.۷
۱۳۸۸	۶۴.۸	-۳.۲	۱۳۹۴	۷۱.۰	۲.۰
۱۳۸۹	۶۱.۲	-۵.۵	۱۳۹۵	۷۴.۷	۵.۳
۱۳۹۰	۵۹.۸	-۲.۳	۱۳۹۶	۸۰.۷	۸.۰
۱۳۹۱	۶۳.۴	۶.۱	۱۳۹۷	۸۹.۱	۱۰.۴

منبع: آمارنامه‌ی مصرف فرآورده‌های نفتی ایران، شرکت ملی پالایش و پخش فرآورده‌های نفتی.

نمودار مصرف بنزین از پایان جنگ تا سال ۱۳۹۷



منبع: آمارنامه‌ی مصرف فرآورده‌های نفتی ایران، شرکت ملی پالایش و پخش فرآورده‌های نفتی.

در کوتاه‌مدت رخ داد. مصرف بنزین در آن سال با کاهش ۱۲/۵ درصدی به ۶۴/۴ میلیون لیتر رسید، اما در سال ۱۳۸۷ با رشد ۳.۸ درصدی به ۶۶/۹ میلیون لیتر افزایش یافت.

محمود احمدی‌نژاد سیاست شوک‌درمانی را در دولت دومش نیز ادامه داد. این بار افزایش قیمت حامل‌های انرژی را ذیل طرح تحول اقتصادی پیش برد. در ۲۸ آذر ۱۳۸۹ اجرای قانون هدفمندسازی یارانه‌ها در ایران کلید خورد و هر لیتر بنزین از صد تومان به چهارصد (سه‌میه‌ای) و هفتصد تومان



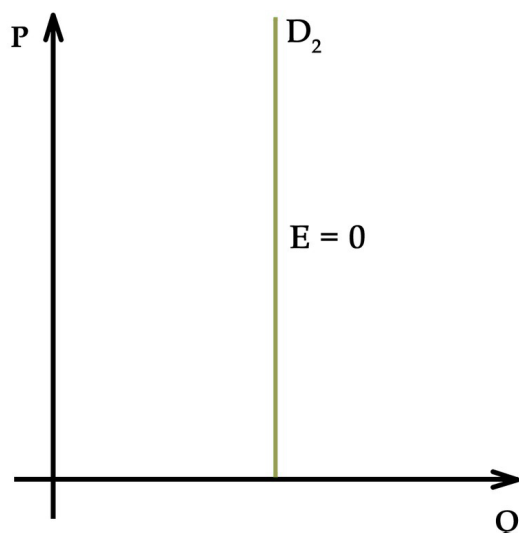
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

روند تاریخی

بر اساس آمار رسمی منتشرشده توسط شرکت ملی پالایش و پخش فرآورده‌های نفتی ایران مصرف بنزین از ۱۳.۷ میلیون لیتر در سال ابتدایی انقلاب (۱۳۵۷) به سی‌ودومیلیون لیتر در سال ۱۳۷۵ رسید. این روند افزایشی طی سال‌های بعد ادامه یافت؛ به طوری که در سال ۱۳۸۶ مصرف بنزین به هفتادوسه‌میلیون لیتر در روز رسید. در تیرماه ۱۳۸۶ با اجرای سیاست سهمیه‌بندی هر لیتر بنزین سهمیه‌ای با نرخ

تابع عمودی تقاضا

به طور کلی تعداد خودرو، درآمد ملی و رشد جمعیت عوامل مهم و تأثیرگذار بر تقاضا و مصرف بنزینند. بر اساس نتایج پژوهش‌های مستقل و دانشگاهی در کشور بنزین کالایی کم‌کشش و با تابع تقاضای عمودی است ($E=0$). به عبارت دیگر بنزین مانند کالاهای معمولی و عادی نیست که با افزایش قیمت کاهش تقاضا را تجربه کند، بلکه برعکس، با تغییر قیمت میزان تقاضای برای آن کاهش پیدا نمی‌کند؛ در واقع تقاضا نسبت به نوسانات قیمت کشش چندانی ندارد؛ بنابراین می‌توان گفت متغیر قیمت تأثیر چندانی بر مصرف بنزین در ایران ندارد یا رابطه‌ی بسیار ضعیفی میان قیمت و مصرف بنزین وجود دارد. در یک تعبیر محتاطانه تغییرات قیمت بنزین به تنهایی اثر چندانی بر مصرف این فرآورده نخواهد داشت.



شائبه‌ی بنزین سه‌نرخه

پنج‌شنبه، دهم شهریورماه رسانه‌های داخلی اعلام کردند سهمیه‌ی بنزین سه‌هزار تومانی در کارت سوخت شهروندان از دوپنجاه لیتر به صدپنجاه لیتر کاهش پیدا کرده است. پس از این گمانه‌زنی‌ها در خصوص افزایش مجدد قیمت بنزین بالا گرفت؛ هرچند کمی بعد اعلام شد که دلیل چنین اقدامی آن است که مردم بیش از صدپنجاه لیتر بنزین سه‌هزار تومانی مصرف نمی‌کنند. محمد مهاجری، فعال سیاسی اصول‌گرا در کانال تلگرامی خود ادعا کرد بنزین در حال سه‌نرخه شدن است و چنین استدلال کرد که هیچ دلیلی برای این که سهمیه‌ی کارت صد لیتر کم شود و هم‌زمان بتوان از کارت سوخت جایگاه‌ها به میزان مورد درخواست استفاده کرد، وجود ندارد.

(آزاد) افزایش یافت. این سیاست اگرچه سبب کاهش ۲/۳ درصدی مصرف بنزین در سال ۱۳۹۰ شد، اما روند افزایشی مصرف طی سال‌های بعد ادامه یافت.

مرحله‌ی بعدی افزایش قیمت بنزین در سال ۱۳۹۳ با اجرای فاز دوم هدفمندسازی یارانه‌ها در ایران رخ داد که هر لیتر بنزین سهمیه‌ای به هفتصد تومان و بنزین آزاد به هزار تومان رسید. جالب این که آمار رسمی نشان می‌دهد که مصرف بنزین در این سال کاهش نیافته و حتی رشد آن تقریباً ثابت بوده است.

با تک‌نرخ شدن بنزین در سال ۱۳۹۴ بنزین سهمیه‌ای حذف شد، اما مصرف هم‌چنان سیر صعودی را طی کرد. رشد مصرف بنزین طی سال‌های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ به ترتیب ۵/۳، ۸ و ۱۰/۴ درصد بود که رکورد جدیدی طی دو دهه‌ی اخیر محسوب می‌شود. در سال ۱۳۹۷ با راه‌اندازی پالایشگاه ستاره‌ی خلیج فارس با تولید روزانه‌ی چهل و هفت میلیون لیتر بنزین واردات این فرآورده به صفر رسید.

در ۲۴ آبان‌ماه ۱۳۹۸ دولت دوم حسن روحانی سیاست افزایش قیمت بنزین را در پیش گرفت که بر اساس آن نرخ بنزین سهمیه‌ای به هزاروپانصد تومان و بنزین آزاد به سه‌هزار تومان رسید و اعتراضات بسیاری در شهرهای مختلف ایران صورت گرفت. دولت ادعا کرد که مصرف بنزین در یک‌ماهه‌ی بعد از اجرای این طرح از هشتادونو به هفتادوپنجمیلیون لیتر رسید که شانزده درصد کاهش داشته است.

طی سال‌های ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ به دلیل وجود شرایط کرونایی و کاهش تردها مصرف بنزین با کاهش مواجه شد؛ در حالی که قیمت بنزین طی این دو سال ثابت مانده بود. با فروکش کردن موج کرونا، مصرف بنزین رو به افزایش گذاشت. گزارش‌های آماری پراکنده نشان می‌دهد که مصرف بنزین در کشور از روزهای پایانی سال گذشته و با کم‌رنگ شدن محدودیت‌های کرونایی به یک‌باره اوج گرفت و به صدوسی و یک‌میلیون لیتر نیز در برخی از روزها رسید.

بنا بر گفته‌ی افشین مهدوی، مدیر برنامه‌ریزی شرکت ملی پالایش و پخش فرآورده‌های نفتی ایران میانگین مصرف بنزین در ایران طی یک ماه اخیر به حدود صدویکمیلیون لیتر در هر روز رسیده است؛ در حالی که میزان مصرف روزانه‌ی بنزین در مدت مشابه سال ۱۴۰۰ تنها هشتادوهفت میلیون لیتر بوده که بیان‌گر افزایش چهارده درصدی مصرف بنزین در سال جاری است.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

برخی کارشناسان نیز این زمزمه‌ها را شروعی آرام بر تغییرات مجدد قیمت بنزین می‌دانند. سیامک قاسمی، کارشناس اقتصادی در یادداشتی نوشت: «مسیر افزایش قیمت بنزین از سه‌نرخ کردن آن شروع می‌شود و کم‌کم نرخ‌های پایین حذف و نرخ‌های بالا پرنگ می‌شود. بازی از الان شروع شده است، اما حذف نرخ‌های پایین به دلیل نگرانی از تأثیرات اجتماعی به سال بعد موکول می‌شود.»

البته دولت‌مردان نیز مانند همیشه افزایش قیمت را تکذیب کردند و برخی از معاونان رییس جمهوری نیز از مخالفت او با افزایش مجدد قیمت بنزین سخن راند؛ البته بررسی دقیق‌تر حاکی از آن است که افزایش‌های این‌چنینی در سطوح بالاتر از قوه‌ی مجریه رخ می‌دهد.

مهار قاچاق سوخت

یکی از استدلال‌های سیاست‌گذاران در ایران برای افزایش قیمت بنزین قاچاق فرآورده‌های نفتی، به خصوص بنزین است. آمار دقیقی از میزان قاچاق بنزین در دست نیست، اما ارقام غیررسمی این رقم را حدود دو تا چهارمیلیون بشکه در روز عنوان می‌کند.

پس از کاهش سهمیه‌ی بنزین آزاد شهروندان خیرگزاری فارس در خبری با عنوان «رمزگشایی از برنامه‌ی بنزینی دولت سیزدهم / اجرای راهکارهای غیرقیمتی برای مهار قاچاق بنزین» نوشت: «دولت سیزدهم برنامه‌ای برای افزایش قیمت بنزین و استفاده از ابزارهای قیمتی در دستور کار ندارد و تنها با ابزارهای غیرقیمتی تلاش می‌کند مصرف را مدیریت کرده و از قاچاق سوخت جلوگیری کند.»

این خبرگزاری مدعی شد: «بر اساس آمارهای استخراج‌شده از سامانه‌ی هوشمند سوخت در مدت اجرای طرح کاهش صد لیتری سهمیه‌ی بنزین آزاد کارت سوخت در مردادماه پنجاه و پنج میلیون لیتر بنزین از چرخه‌ی قاچاق خارج شد و پیش‌بینی می‌شود در شهریورماه بیش از صد و پنجاه میلیون لیتر بنزین از چرخه‌ی قاچاق خارج شده و صرفه‌جویی اتفاق بیفتد.»

این ادعای خبرگزاری حامی دولت قابل راستی‌آزمایی نیست، اما به نظر می‌آید گذشته از قاچاق دولت نگران ازدست‌دادن درآمد ناشی از صادرات بنزین نیز است؛ درآمدی که طی سه سال گذشته از شکاف بین تولید و مصرف بنزین حاصل شده بود.

ناترازی بنزین

تا قبل از احداث پالایشگاه ستاره‌ی خلیج فارس شکاف بین تولید و مصرف بنزین از طریق واردات جبران می‌شد. در سال ۱۳۹۷ با راه‌اندازی پالایشگاه ستاره‌ی خلیج فارس و با تولید روزانه چهل و هفت میلیون لیتر بنزین واردات این فرآورده به صفر رسید. درآمدهای صادراتی بنزین ایران در سال ۱۳۹۸ رشد کرد، در سال ۱۳۹۹ به اوج رسید، در سال ۱۴۰۰ کاهش یافته و در سال ۱۴۰۱ به نقطه‌ی صفر می‌رسد. این رقم روزانه حدود ۵.۳ میلیون لیتر بوده که در سال گذشته درآمدی سه میلیارد دلاری در سال را نصیب دولت کرده است. هم‌اکنون با رشد مصرف مجدد پس از پشت‌سرگذاشتن کرونا احتمال بازگشت دوران بنزین وارداتی مطرح شده است. سربه‌سر شدن تراز بنزین (تساوی تولید و مصرف) تحت تأثیر افزایش مصرف سوخت که پیش‌تر در دولت دوازدهم هم پیش‌بینی شده بود، در دولت سیزدهم در حال محقق شدن است که دولت را از درآمد دو تا سه میلیارد دلاری صادرات بنزین محروم می‌کند. از این رو به نظر می‌رسد بحث کاهش قاچاق نسبت به چشم‌پوشی از درآمد صادراتی بنزین در اولویت دوم باشد.

طی سه دهه‌ی گذشته دولت‌های مختلف سیاست یک‌سانی را برای کاهش مصرف فرآورده‌های نفتی، به خصوص بنزین به کار بسته‌اند: افزایش قیمت. اگرچه طی این سه دهه سیاست سهمیه‌بندی و رشد قیمت بنزین برای کاهش مصرف جواب نداده، اما به نظر می‌رسد افزایش قیمت نفت و به تبع آن بنزین دولت سیزدهم را دوباره به این صرافت انداخته است. غافل از این‌که فشار ناشی از سهمیه‌بندی مجدد یا افزایش قیمت احتمالی به رشد هزینه‌های پنهان دولت می‌انجامد؛ هزینه‌هایی که گاه اندازه و شدت آن برای دولت‌مردان فراتر از حد تصور است.

پانوشت‌ها:

۱. آمارنامه‌ی مصرف فرآورده‌های نفتی ایران، شرکت ملی پالایش و پخش فرآورده‌های نفتی ایران.
۲. میانگین مصرف روزانه‌ی بنزین کشور به هفتاد و پنج میلیون لیتر رسید، خبرگزاری شانا، ۳ دی ماه ۱۳۹۸.
۳. مرگ تدریجی درآمد سه میلیارد دلاری ایران از صادرات بنزین، خبرگزاری فارس، ۱۷ بهمن ماه ۱۴۰۰.
۴. رمزگشایی از برنامه‌ی بنزینی دولت سیزدهم / اجرای راهکارهای «غیرقیمتی» برای مهار قاچاق بنزین، خبرگزاری فارس، ۲۲ شهریورماه ۱۴۰۱.

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



اقتصادی

□ نقیبی به فساد ۹۲ هزار میلیارد تومانی فولاد مبارکه ساختار فساد بر اساس سه وجهی آهنین رانت



عباس دهقانی
روزنامه‌نگار

گزارش تحقیق و تفحص از فولاد مبارکه که در مجلس قرائت شد، موجی از واکنش‌ها را در فضای جامعه در پی داشت. بر اساس این گزارش دست‌کم هزار و دویست تخلف در فعالیت‌های این شرکت در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۰ کشف شده و این تخلفات ابعاد و زمینه‌های گسترده‌ای از رانت و فساد تا هدیه و پرداخت پول بی‌رویه به نهادهای حکومتی، سپاه، دفاتر ائمه‌ی جمعه و رسانه‌ها و هم‌چنین حیف و میل سرمایه و عقد قراردادی با بیش از رقم واقعی با یک شرکت چینی غیرمتخصص دارد.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

پس از ارائه‌ی گزارش تحقیق و تفحص از فساد بزرگ در مجموعه‌ی فولاد مبارکه‌ی اصفهان و آشکارشدن فساد و سوءاستفاده‌ی مالی نود و دو هزار میلیارد تومانی در این مجموعه برخی اصول‌گرایان و رسانه‌هایشان تلاش می‌کنند خود و اطرافیان‌شان را از این سرقت اموال عمومی مردم تبرئه کنند. از همان ابتدا شماری از نمایندگان مجلس انقلابی و برخی چهره‌های دولتی عنوان کردند که این فساد در زمان ریاست جمهوری حسن روحانی در این واحد صنعتی رخ داده و اصلاح‌طلبان عاملان اصلی این اختلاسند. به تازگی نیز شماری از نمایندگان مجلس گفته‌اند گزارش سیصد صفحه‌ای تفحص از فولاد مبارکه مورد تأیید مجلس نیست. (۱)

موضوع فساد و رانت‌خواهی در شرکت‌های دولتی، بانک‌ها و مؤسسات غیرانتفاعی وابسته به دولت در اقتصاد ایران مبحث تازه‌ای نیست و سال‌هاست درباره‌ی این مسئله و زمینه‌ها و ریشه‌های شکل‌گیری آن‌ها گزارش‌های متنوعی منتشر می‌شود، اما هیچ تغییری برای اصلاح این رویه و ریشه‌کن کردن آن صورت نمی‌گیرد.

آمارها نشان می‌دهد که هفتاد تا هشتاد درصد بودجه‌ی کشور متعلق به شرکت‌ها، بانک‌ها و مؤسسات وابسته به دولت است.

رقم این بودجه برای امسال حدود سه هزار هزار میلیارد تومان است، اما به طور معمول صحبتی از دخل و خرج شرکت‌ها در اقتصاد ایران به میان نمی‌آید؛ حال آن‌که عمده‌ی گروه‌های سیاسی و اقتصادی در کشور تلاش می‌کنند به مدیریت شرکت‌ها و بنگاه‌های دولتی و وابسته به دولت با گردش مالی قابل‌ملاحظه دست پیدا کنند.

به اعتقاد «دارون عجم‌اوغل»، اقتصاددان شهیر معاصر و نویسنده‌ی کتاب «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟»، چنان‌چه توزیع رانت و امتیازات انحصاری در اقتصادی نهادینه شود و قواعد بازی بر اساس آن شکل بگیرد، امکان عبور به فاز توسعه غیرممکن خواهد بود. در جوامع رانتی مصرف‌گرایی ناهنجار که متناسب با ظرفیت و توانایی توسعه‌ی کشوری نیست با سرعت رشد می‌کند و به مانعی در برابر توسعه‌ی اقتصادی کشور بدل می‌شود.

سه‌وجهی آهنین

چند سال پیش سی‌وهشت نفر از اقتصاددانان ایرانی در نامه‌ی انتقادی و سرگشاده خطاب به رئیس‌جمهور، حسن روحانی الگوی کنونی اقتصاد کشورشان را «غیرمولد و غیرمردمی» دانستند و اعلام کردند: «از طریق انتقال دارایی‌های دولت به دوستان و آشنایان ثروت و سرمایه در دست گروه‌هایی متمرکز شد که از امتیازهای درون قدرت بهره گرفته بودند». این یعنی ترویج و اشاعه‌ی فساد در سطح قوای سه‌گانه با ایجاد لابی‌های سیاسی و اقتصادی و تشکیل سه‌وجهی آهنین بین بوروکرات‌ها (دولت)، قانون‌گذاران (مجلس) و گروه‌های اقتصاد رفاقتی. (۲) موضوع حمایت برخی نمایندگان مجلس از بخشش منابع و ثروت‌های ملی (که متعلق به عموم مردم است) به صورت رانت و مانند آن تازگی ندارد. پدیده‌ی سه‌وجهی آهنین (Iron Triangle) که عبارت از تبانی و همکاری نمایندگان مجلس، مسئولان دولتی و ذی‌نفعان اقتصادی برای کسب منافع بخش‌های اقتصادی خاص است، متأسفانه به میزان زیادی شیوع پیدا کرده است. موضوع درهای چرخان (Revolving Doors) نیز که عبارت است از مهاجرت و رفت‌وبرگشت کارکنان بخش عمومی به بخش خصوصی (مانند کسب مسئولیت‌های مهم در دستگاه‌های دولتی و شبه‌خصوصی از سوی نمایندگان مجلس) در مبارزه با فساد اهمیت زیادی دارد. تعداد نمایندگان مجلس که پس از اتمام دوره‌ی نمایندگی پست‌های عالی در دولت یا بخش شبه‌دولتی می‌گیرند، از حد متعارف خارج شده و در حال ازدیاد است.

مجلس شورای اسلامی برای بعضی از نمایندگان به محل بده‌بستان و پلکان ترقی مبدل شده است. به عنوان نمونه در جریان رأی اعتماد به وزیر نفت دولت دوازدهم نماینده‌ی ایزه و باغملک از نمایندگان مخالف وزیر پیشنهادی نفت از حضور بیست‌وسه نفر از نمایندگان ادوار مجلس و استخدام آن‌ها در

شرکت‌های نفت و پتروشیمی پس از اتمام دوره‌ی نمایندگی‌شان برده برداشت که البته با موضع‌گیری تند رئیس مجلس روبه‌رو شد. قوانین و فرآیندهای اداری کشور پاسخ‌گوی نیازهای واقعی و روبه‌رشد مردم نیست. این قوانین و فرآیندها عمدتاً مربوط به دوران پیش از انقلاب اسلامی و متناسب با اقتضات آن دوران تنظیم شده است. لزوم بازنگری جدی در ساعات کاری کارمندان، حذف رویه‌های زائد و کاغذبازی‌های بوروکراتیک، کاهش جدی هزینه‌های اداری و پرسنلی و نیز ارتقای کارآمدی و پاسخ‌گویی دستگاه‌های اداری به مردم وجود دارد. تجربه نشان داده است این امر از طریق اصلاح نگاه مدیران و اراده‌ی آن‌ها بر تغییر به نفع مردم قطعاً شدنی است.

در پیوست سه لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۱۴۰۱ بودجه‌ی سیصدو هفتادشش شرکت دولتی (سیصدوپنجاه‌ویک شرکت سودده و بیست‌وپنج شرکت زیان‌ده) درج شده است. نکته‌ی قابل‌توجه در این خصوص کاهش شرکت‌های زیان‌ده از پنجاه‌ونه شرکت در قانون بودجه‌ی سال ۱۴۰۰ به بیست‌وپنج شرکت در لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۱۴۰۱ است. این در حالی است که بر اساس گزارش عملکرد شش‌ماهه‌ی ابتدای سال ۱۴۰۰، تعداد صدوشصت‌وسه شرکت دولتی زیان‌ده‌اند و درج بودجه‌ی شرکت‌های زیان‌ده به صورت سربه‌سر و کم‌تر از تعداد واقعی در لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۱۴۰۱ باعث عدم شفافیت و غیرواقعی شدن بودجه‌ی شرکت‌های دولتی می‌شود. این در حالی است که شرکت‌های دولتی علاوه بر دریافت بودجه‌ی سنواتی از انواع و اقسام رانت نیز بهره‌مند می‌شوند. جای تعجب است که با وجود چنین حمایت‌هایی از شرکت‌های خصولتی-رانتی باز هم بخش زیادی از آن‌ها به مرحله‌ی سودآوری نیز نمی‌رسند و سال‌هاست که با زیان انباشته و وام‌های وصول‌نشده روبه‌رو هستند. (۳)

سهم‌بران عمده از رانت

عمده‌ترین بنگاه‌ها و صنایعی که در کشور به انحصار مختلف از منابع توزیع رانت استفاده می‌کنند، عبارتند از بانک‌ها، پتروشیمی، فولاد، سیمان و خودروسازی که از تنوع رانت گوناگونی مانند مواد اولیه، انرژی ارزان، انحصار بازار، ارز دونه‌ری، صادرات، مالیات، سرمایه و رانت سیاسی بهره‌مند می‌شوند. (۴)

یکی از مهم‌ترین منابع تأمین رانت برای شرکت‌های دولتی و خصولتی رانت مواد اولیه است که به واحدهای فولاد و پتروشیمی اعطا می‌شود. این منابع عبارت است از تأمین مواد خام اولیه به بهای ارزان و زیر قیمت‌های جهانی یا داخلی. پتروشیمی‌ها با رانت خوراک ارزان و فولادی‌ها با رانت سنگ آهن ارزان از منافع بالایی در این باره استفاده می‌کنند. باید توجه داشت که بخش اعظم قیمت تمام‌شده‌ی صنایع بالادستی را هزینه‌ی مواد خام و پس از آن هزینه‌های انرژی و سرمایه‌گذاری تشکیل می‌دهد. موضوع مهم این است که رانت منابع خام که در حلقه‌ی

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

اول (بالادستی) زنجیره‌ی عرضه‌ی تولیدات پتروشیمی و فولادی تزریق می‌شود، به هیچ عنوان به حلقه‌های پایین‌دستی تسری پیدا نمی‌کند. نکته‌ی مهم دیگر که هدف از ایجاد این صنایع را به چالش می‌کشد، سطح و مراحل فرآوری پایین در این صنایع است که نشان می‌دهد هدف تولید محصولات متکی به نیروی کار و نوآوری نیست و بیش‌تر کسب رانت از ثروت‌های ملی مدنظر است.

به عنوان مثال بیش از نیم‌قرن است که در مرحله‌ی تولید آهن و فولاد خام درجا می‌زنیم و هنوز زنجیره‌ی صنعت فولاد ایران موفق به تولید محصولات و کالاهای نهایی کاربر و نوآور با ارزش افزوده‌ی بالا نیست و اگر هم توانایی‌ها و ظرفیت‌هایی در این حوزه دارد، با سیاست‌گذاری‌های اعمالی در حال نابودشدن است و در مقابل فقط بر تولید آهن و فولاد خام تکیه و تمرکز می‌شود. اقتصاد صنعتی ایران هنوز در فضای صنایع دودکشی یک قرن پیش نفس می‌کشد. این توقف در گام اول صنعتی‌شدن هیچ علتی ندارد جز بهره‌گیری از رانت منابع و ثروت‌های ملی به وسیله‌ی بنگاه‌های دولتی و شبه‌خصوصی.

در چهل سال اخیر تأسیس صنایع ارزبر و انرژی‌بر مانند تصفیه‌ی آلومینیوم، ذوب فولاد، تولیدات شیمیایی، به ویژه پتروشیمی و سیمان مورد حمایت دولت مردان قرار گرفته است. سهام این‌گونه شرکت‌ها به عمود خیمه‌ی بورس سهام تهران تبدیل شده و دیگر کم‌تر خبری از سهام کارخانه‌های تولیدی کاربر مانند لوازم خانگی، نساجی، چرم، کفش، کشت و صنعت و واحدهای تولیدی تخم‌مرغ و غیره در این بورس به گوش می‌رسد. (۵)

دوام عمده‌ترین شرکت‌های بورس فعلی به ظاهر پررونق مرهون ادامه‌ی تزریق یارانه‌های هنگفت انرژی است. به عنوان مثال در سال ۹۲ بازار بورس تهران به دنبال مصوبه‌ی مجلس مبنی بر افزایش قیمت گاز طبیعی تحویلی به پتروشیمی‌ها از سه سنت به سیزده سنت در هر متر مکعب به شدت سقوط کرد؛ زیرا بیش از پنجاه درصد سود سهام توزیع‌شده‌ی بازار بورس متعلق به پتروشیمی‌هاست و به این ترتیب دولت مجبور شد در مصوبه‌ای قیمت گاز طبیعی را به ۸.۵ سنت کاهش دهد. در صورت اجرای کامل قانون «هدفمندی یارانه‌ها» گردانندگان این شرکت‌ها ناگزیر خواهند بود بار دیگر با صرف هزینه‌ی کلان خطوط تولیدی خود را با شرایط بازار رقابتی و اقتصاد بدون رانت سازگار کنند. عمدتاً این یارانه‌های انرژی بوده‌اند که مدیریت بحران‌زده‌ی منابع، تجارت و صنایع را از چشم عموم جامعه مخفی نگه داشته‌اند.

انرژی در قالب گاز طبیعی، الکتروسیته و سوخت‌های نفتی به صنایع انرژی‌بر تزریق می‌شود. صنایع آهن و فولاد با سهم چهل و پنج درصد و پس از آن صنایع سیمان با سهم شانزده درصد، مسئول اصلی مصرف انرژی در کشور هستند. بیش از سی و پنج درصد از مصرف انرژی الکتریکی مربوط به صنعت

است که بخش اصلی آن صرف تولید آهن و فولاد می‌شود. ایران یکی از کشورهای است که سهم استفاده از برق در تولید فولاد آن زیاد است. بهای گاز طبیعی تحویلی به صنعت به مراتب پایین‌تر از قیمت‌های جهانی و بهای انرژی الکتریکی در حدود یک‌سوم تا یک‌پنجم قیمت‌های جهانی است.

با توجه به رشد بالای صنایع انرژی‌بر در دوره‌ی ۲۰۱۴-۲۰۰۰ میلادی شدت مصرف انرژی در صنایع ایران سی و هشت درصد افزایش یافت. در همین دوره شدت مصرف انرژی در صنایع کل جهان و اتحادیه‌ی اروپا به ترتیب چهارده و بیست و چهار درصد کاهش پیدا کرد. به عبارتی در دوره‌ی ۲۰۱۴-۲۰۰۰ میلادی شدت مصرف انرژی صنعت در ایران نسبت به کل جهان و اتحادیه‌ی اروپا به ترتیب شصت و هشتاد و سه درصد بالا رفت. صادرات مواد اولیه‌ی صنعتی انرژی‌بر که بارانت انرژی الکتریکی ارزان ممکن می‌شود، دارای خسارات بیش از صادرات مواد خام برای اقتصاد کشور است؛ زیرا انرژی که با سرمایه‌گذاری و اتلاف تولید از نفت و گاز ایجاد می‌شود، علاوه بر خام‌فروشی با بهره‌وری پایین برای تولید مواد اولیه مانند فولاد استفاده می‌شود که به مفهوم خام‌فروشی مضاعف است.

اگر مصرف انرژی در صنعت به صورت خوراک (گاز طبیعی)، اتلاف بسیار بالای انرژی در خودروهای ساخت داخل، اتلاف مصارف خانگی به علت فقدان تولید مصالح مناسب در بخش تولید مصالح خانگی و موارد دیگر در نظر گرفته شود، صنایع انرژی‌بر و خودروسازی (صنایع رانتی) مسئول مصرف نیمی از انرژی کشورند. در شرایطی که صنایع رانتی مسئول اصلی اتلاف انرژی در ایرانند، جریان‌های رسانه‌ای وابسته به این صنایع انگشت اتهام را به سمت مردم نشانه گرفته‌اند. بر اساس اطلاعات منتشرشده از سوی «سازمان بهره‌وری انرژی ایران» (سابا) در سه مرحله‌ی تولید فولاد، گندله‌سازی، احیای مستقیم و روش کوره‌ی قوس الکتریکی به سیصد و بیست و پنج متر مکعب گاز طبیعی و هشتصد و پنجاه و شش کیلووات ساعت برق نیاز است. بر اساس محاسبات صورت گرفته کل فرآیند سه مرحله‌ی اصلی تولید یک تن فولاد احیای مستقیم با مصرف پانصد و پنجاه و شش متر مکعب گاز طبیعی صورت می‌گیرد. اکنون که قیمت نفت و به تبع آن قیمت گاز طبیعی در دنیا کاهش یافته است، قیمت گاز طبیعی صادراتی ایران به عراق به ازای هر متر مکعب بیست و پنج سنت است.

بنابراین به ازای تولید یک تن فولاد در این کارخانه‌ها ارزش انرژی مصرف‌شده صدوسی و نه دلار است. در سال ۱۳۹۴ فروش گاز طبیعی به صنعت فولاد در کشور هزا و سیصد و بیست ریال برای هر متر مکعب بود که با نرخ تبدیل دلار معادل سی و پنج هزار ریال ۳۸ سنت می‌شد؛ بنابراین کارخانه‌های تولید فولاد به روش احیای مستقیم تنها ۱۲.۲۱ دلار از صدوسی و نه دلار هزینه‌ی انرژی را پرداخت می‌کنند و بقیه را که حدود صد و هجده دلار در

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

تُن است، با عنوان یارانه‌ی «بی‌هدف» دریافت می‌کنند و به تولید فولاد کشور و جاهد اقتصادی می‌دهند.

قیمت شمش فولاد ایران در ژانویه ۲۰۱۶ برابر با دوپست‌هشتادونه دلار در هر تُن بوده است. پس سهم یارانه‌ی مخفی انرژی در صنعت فولاد گازی برای تولید یک تُن شمش فولاد فقط در سه فرآیند اصلی تقریباً چهل و یک درصد از قیمت فروش آن را تشکیل می‌دهد. در سال ۲۰۱۴ تولید فولاد به روش احیای مستقیم در ایران ۶.۱۴ میلیون تُن بوده است. می‌توان گفت در این سال دولت مردان ایران در کمال سخاوت حداقل یک میلیون یاردهفتصدویست و دو میلیون و هشتصد هزار دلار یارانه‌ی مخفی انرژی به صنعت فولاد گازی کشور جایزه داده‌اند.

کاملاً پیداست که چرا مدیران دولتی، نمایندگان مجلس و گروه‌های ذی‌نفع رانت‌طلب برای کنترل و سیطره بر شرکت‌های بزرگ دولتی و شبه‌دولتی در قالب یک همکاری چندسویه تلاش می‌کنند. علاوه بر منافع سرشار اقتصادی، اقتدار سیاسی و کسب قدرت نیز در این تعامل و همکاری قابل‌ردیابی است. این‌جا مشخص می‌شود که چطور منابع سرشار رانت میان افراد و سازمان‌های مختلف حاکمیتی توزیع می‌شود و البته در پوششی به نام تولید، صادرات و صنعتی‌سازی به راحتی می‌توان رانت بخشید و رانت مطالبه کرد.

آن‌چه تحت عنوان سودآوری شرکت‌های بزرگ به شکل تبلیغات پرمطرق به خورد افکار عمومی داده می‌شود، در واقع همان رانت‌هایی است که به اشکال مختلف کسب می‌شود و ناگفته پیداست در شرایطی کاملاً شفاف و رقابتی به جای سود و ارزش افزوده زیان و خسران سنگینی نصیب این‌گونه صنایع و شرکت‌ها خواهد شد.

بازتولید فساد و تداوم وضع موجود

با گشوده‌شدن هر پرونده‌ی فساد آن‌چه بیشتر در ذهن و باور جامعه‌ی ما نمود پیدا می‌کند، سیاهه‌ای از افراد و نام‌ها و شرکت‌های دولتی و غیردولتی یا خصولتی است که در نهایت نیز با صدور احکام سبک و سنگین خاتمه پیدا می‌کند و هرچند تلاش می‌شود به ابعاد و ریشه‌هایی که منجر به شکل‌گیری فسادهای گسترده می‌شود، پرداخته شود، اما به فاصله‌ی چند هفته و چند ماه و شاید هم سالی مجدداً پرونده‌ای دیگر رونمایی می‌شود و چه بخواهیم و چه نخواهیم، به ازای هر پرونده‌ی اختلاس و فساد که در دستگاه قضایی باز می‌شود، بخش قابل‌توجهی از اعتماد جامعه‌ی ایران نیز فرو می‌ریزد و فساد نیز به امری عادی‌تر در جامعه تبدیل می‌شود.

فسادها و اختلاس‌های چندهزارمیلیاردی که به پدیده‌ی رایج کشور بدل شده، بانک‌ها، مؤسسات مالی و صندوق‌ها و مؤسسات اعتباری ورشکسته و وابسته که خسارت‌اشتباهات و سوءاستفاده‌های آنان از درآمد ملی پرداخت می‌شود، گسترش مداوم بنگاه‌های زیان‌ده و خروج مداوم سرمایه‌ی مالی و

سرمایه‌ی انسانی از کشور از دیگر نشانه‌های اقتصاد ناکارآمد است. ریشه‌کن‌کردن فساد در این اقتصاد نیازمند تغییر در ساختار اقتصادی کشور، بزرگ‌شدن اقتصاد ملی و کوچک‌شدن سهم اقتصاد حاکمیتی در اقتصاد ملی، استقلال اقتصاد از قدرت و سیاست و به حداکثر رسیدن نظارت ملی بر اقتصاد است.

نجات اقتصاد کشور از فساد در صورتی قابل‌تحقق است که توسعه‌ی ملی به یک عزم ملی تبدیل شود، اقتصاد به جایگاه طبیعی خود در جامعه بازگردد و قدرت سیاسی اقتصاد را به جامعه بسپارد و به نقش حاکمیتی و نظارتی ملی خود برای حفظ سلامت اقتصاد، حمایت از افزایش مداوم ثروت ملی، تأمین رفاه ملی و برقراری عدالت اجتماعی اکتفا کند؛ در واقع کلیدواژه‌های اصلی مقابله با فساد توقف دخالت نهادهای غیرمسئول در اقتصاد، حذف بنگاه‌های حاکمیتی از اقتصاد، شفافیت عملکرد و پاسخ‌گویی و قانون‌مداری همه‌ی بخش‌های حاکمیت در حوزه‌ی اقتصاد از یک‌سو و بازسازی قدرت نظارت مردم بر عملکرد اقتصاد و سیاست در کشور از طریق تقویت جامعه‌ی مدنی، مطبوعات مستقل و آزاد و نهادهای مدنی قدرتمند از سوی دیگر است.

تجربه ثابت کرده است که برای مبارزه با فساد حتی وجود نهادهای نظارتی رسمی سالم نیز کافی نیست. توجه به نقش سازنده‌ی نظارت ملی و پایان‌دادن به روش‌ها و رویکردهای منفی در قبال نهادهای مدنی و مطبوعات مستقل و کمک به تقویت جامعه‌ی مدنی از مهم‌ترین عوامل پیش‌گیری و مقابله با فساد سالم‌سازی اقتصاد و بازسازی اعتماد عمومی به کارآمدی نظام در مبارزه با فساد است. در غیر این صورت با توجه با باقی‌ماندن صورت مسئله‌ی فساد در اقتصاد ایران و رویکردی که به جای دیدن صورت مسئله و البته بیشتر «تعارض منافع» اصرار بر پاک‌کردن آن دارد، هر آن باید منتظر پرده‌ی جدیدی از رانت و فساد سیستماتیک در اشکال دیگری غیر از «پتروشیمی گیت» و دکلهایی که هنوز پیدا نشده‌اند و اختلاس‌های خرد و کلان باشیم. تا این ساختار اصلاح نشود، به طور قطع در بر همین پاشنه خواهد چرخید. مبارزه با فساد نیاز به یک عزم ملی دارد.

پانوش‌ها:

۱. فساد داغ مبارکه، شبکه‌ی شرق، ۲۲ مردادماه ۱۴۰۱.
۲. نامه‌ی سرگشاده‌ی سی‌وهشت اقتصاددان ایرانی به روحانی و انتقاد از اوضاع اقتصادی، اصلاحات نیوز، دوشنبه ۲۲ مردادماه ۱۳۹۷.
۳. قراخانلو، مهتاب، بررسی لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۱۴۰۱ کل کشور، بودجه‌ی شرکت‌های دولتی، مرکز پژوهش‌های مجلس، ۲۸ بهمن ماه ۱۴۰۰.
۴. سلطانی، احسان، فولاد و پتروشیمی، صنایع مادر بنگاه‌های خارجی، روزنامه‌ی شرق، ۱۲ بهمن ماه ۱۳۹۶.
۵. نی، مریم، و آگاه، مهدی، نقدی بر یارانه‌ی انرژی پرداختی به تولید فولاد در ایران، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۷ آذرماه ۱۳۹۵.

با گشوده‌شدن هر پرونده‌ی فساد آن‌چه بیشتر در ذهن و باور جامعه‌ی ما نمود پیدا می‌کند، سیاهه‌ای از افراد و نام‌ها و شرکت‌های دولتی و غیردولتی یا خصولتی است که در نهایت نیز با صدور احکام سبک و سنگین خاتمه پیدا می‌کند و هرچند تلاش می‌شود به ابعاد و ریشه‌هایی که منجر به شکل‌گیری فسادهای گسترده می‌شود، پرداخته شود، به ازای هر پرونده‌ی اختلاس و فساد که در دستگاه قضایی باز می‌شود، بخش قابل‌توجهی از اعتماد جامعه‌ی ایران نیز فرو می‌ریزد و فساد نیز به امری عادی‌تر در جامعه تبدیل می‌شود.

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران CENTRAL BANK OF THE ISLAMIC REPUBLIC OF IRAN

عکس از ایرنا

اقتصادی

□ نقدی بر طرح جامع بانکداری جمهوری اسلامی حلال مشکلات یا یک گره دیگر؟

سابق بانک مرکزی به مخالفت با آن برخاسته‌اند. هم فعالان اقتصادی بخش خصوصی از آن انتقاد کرده‌اند و هم تجمعاتی در حوزه‌های علمیه علیه آن شکل گرفته است. این موضوع نشان می‌دهد که این طرح نه تنها نتوانسته گروه‌های مختلف جامعه را به اقتناع برساند، بلکه وضع به گونه‌ای در حال پیش‌روی است که بسیاری قانون قدیمی بانکداری بدون ربا، مصوب سال ۱۳۶۲ را بر آن مرجح می‌دانند و خواستار

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

محمد گلشاهی
روزنامه‌نگار



یکی از طرح‌های اخیر که در دستور کار مجلس شورای اسلامی قرار گرفته است، طرح جامع بانکداری جمهوری اسلامی است که چندی است سروصدای زیادی به خصوص در محافل اقتصادی ایجاد کرده است؛ به طوری که هم مدیران شاغل و بازنشسته‌ی بانک‌ها و هم مدیران عامل

باقی ماندن وضع موجودند. اما چرا این قانون به این شکل مورد انتقاد گروه‌های مختلف جامعه قرار گرفته است؟ در واقع این طرح نه تنها نتوانسته است مشکلات قانون قبلی را رفع کند، بلکه فضای غبارآلودی را به وجود آورده است که به باور کارشناسان می‌تواند تبعات بدتری نسبت به تداوم اجرای پراشکال قبلی داشته باشد، اما مشکل این قانون در کجاست و چه چیزی باعث این حجم از نگرانی شده است؟

شورای فقهی و گسترده‌ی اختیارات آن

یکی از مهم‌ترین بخش‌هایی که مورد توجه قرار گرفته است، بحث شورای فقهی و دامنه‌ی تصمیمات و نظرات آنان است؛ در واقع قرار است یک رکن جدید به ارکان بانک مرکزی اضافه شود و این رکن جدید دارای اختیارات گسترده‌ای نیز باشد؛ به خصوص بُعد نظارتی آن که زنگ خطر را برای بسیاری از مدیران بانک‌ها به صدا درآورده است. اگرچه بسیاری از مدیران بانک‌ها توسط دولت یا نهادهای شبه‌دولتی وابسته انتخاب می‌شوند و به نوعی «خودی» محسوب می‌شوند، اما همین مدیران خودی می‌دانند که قوانین بانکداری در ایران چنان است که نمی‌توان آن را به صورت صحیح انجام داد و باید به نحوی آن را به اصطلاح «دور» زد؛ بنابراین به لطایف‌الحیلی اقدام به پشت‌سرگردان قوانین می‌کنند و عملاً بانک مرکزی نیز اقدامی در برابر این بی‌قانونی بانک‌ها انجام نداده است. این موضوع سبب شده مدیران بانکی حاشیه‌ی امنی را برای خود قائل باشند که بتوانند هر اقدامی را در آن انجام دهند. حال اگر شورای فقهی تشکیل شود که اصرار به انجام کارهای بانکی بر اساس الگوی تئوری داشته باشند و در کار بانک‌ها مداخله کنند و با توجه به قدرت بالایی که به واسطه‌ی این قانون به آن‌ها داده شده، مدیران بانکی را بازخواست کنند، آن‌گاه صندلی مدیران مانند گذشته استوار نیست و ممکن است هر لحظه این نیروهای «خودی» بروند و نیروهای «خودی‌تری» وارد عرصه‌ی بانکداری شوند. بانک‌ها به واسطه‌ی مسائلی رابطه‌ی چندانی خوبی با روحانیت ندارند و حتی برخی از روحانیون بلندپایه در کشور نظام بانکی کشور را ربوی دانسته و برخی حتی پا را فراتر نهاده و درآمد بانک‌ها را غیرشرعی محسوب می‌کنند. در مقابل البته بانک‌ها بدون توجه به تذکرات این افراد هم‌چنان به کار خود مشغولند. به عنوان نمونه به رغم تأکید بسیاری از مراجع قم به اشکال شرعی در مورد جرمه‌ی دیرکرد بانک‌ها هم‌چنان به انجام امور خود مشغولند، اما اگر

این اعتراضات و اخطارها از رکن بالاسری بانک‌ها صادر شود، آن‌گاه مدیران بانکی مجبور به تمکین هستند. در نتیجه مدیران بانکی چندان تمایلی به قرارگرفتن در زیرمجموعه‌ی شورای فقهی و زیر ذره‌بین این نهاد ندارند.

از سوی دیگر علاوه بر موارد فوق بسیاری وجود نهاد فقهی را تنها به عنوان یک نهاد مشورت‌دهنده لازم می‌دانند و نه به عنوان نهادی که وظیفه‌ی سیاست‌گذاری داشته باشد. این طیف گسترده‌ی اختیارات این موضوع را در اذهان ساخته که قرار است در بانک مرکزی هم شورای نگهبانی ایجاد شود تا بر شرعی بودن موازین نظارت داشته باشد؛ در واقع مسایل و اختلافاتی که در حوزه‌ی سیاست به واسطه‌ی حضور شورای نگهبان وجود دارد، در حوزه‌ی اقتصاد نیز شکل خواهد گرفت.

عدم استقلال بانک مرکزی

در این طرح نه تنها گامی در جهت استقلال بانک مرکزی از دولت برداشته نشده است، بلکه موجباتی را فراهم کرده است که سلطه‌ی دولت بر بانک مرکزی به واسطه‌ی نحوه‌ی انتخاب و انتصاب و نیز عزل ریاست آن بیش‌تر نیز شده است؛ هم‌چنین در زمینه‌ی چینش اعضای هیات عالی نیز باز پای دولت وسط کشیده می‌شود تا علاوه بر آن که ریاست بانک مرکزی توسط رییس‌جمهور انتخاب شود، جهت اطمینان از فرمانبرداری بانک مرکزی از دولت اعضای هیات عامل نیز توسط دولت چینش شود تا هم‌سویی سیاست‌ها بیش‌تر و بیش‌تر و از طرف مقابل امکان اخذ تصمیمات بر خلاف میل دولت نیز کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر شود. این امر موجب می‌شود بانک مرکزی از اجرای سیاست مستقل باز بماند و بیش‌تر به عنوان یک مجری فرامین بالادستی دولت عمل کند. با توجه به اشتیاق دولت‌ها در ایران به تأمین کسری بودجه از طریق انتشار اسکناس و نیز سیاست‌های انبساطی که اکثر دولت‌های پس از انقلاب به آن اعتقاد داشتند، این رویه سبب ادامه‌ی تورم افسارگسیخته در کشور خواهد شد.

از بین رفتن توان کارشناسی بانک مرکزی

بانک مرکزی به واسطه‌ی نیروهایی که تربیت کرده، بیش‌تر یک نهاد تخصصی و کارشناسی است تا سیاسی. با این حال طرح جدید بانکداری جامع جمهوری اسلامی سبب شده تا پای دیگر نهادها و قوا به بانک مرکزی باز شود و در نتیجه از سطح کارشناسی آن کاسته شود و بیش‌تر به سطح یک نهاد بین‌قوا تبدیل شود. حضور نمایندگانی از قوه‌ی مقننه و قوه‌ی

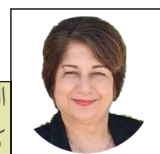
صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



زنان

□ سینگلیسم چیست و چرا اهمیت دارد؟ نابرابری جنسیتی دولایه؛ زن بودن و مجرد بودن



الهه امانی
کشنش گر کمیسیون زنان سازمان ملل

فرهنگ لغت انگلیسی کمبریج اخیراً یک کلمه، یک «ایسم» جدید اضافه کرده است: سینگلیسم (Singlism) که به عنوان «رفتار ناعادلانه با افراد مجرد» تعریف می‌شود. بلا دی پائولو (Bella DePaulo)، روان‌شناس اجتماعی تقریباً یک دهه‌ی پیش این اصطلاح را ابداع کرد و در حالی که در گفتمان عمومی جامعه هنوز به وسعت دیگر «ایسم‌ها» مانند نژادپرستی (-Racism) و جنسیت‌گرایی (Sexism) به کار برده نمی‌شود، آگاهی در مورد تبعیض‌هایی که مجردها با آن روبه‌رو هستند، مسلماً در سطح جهان افزایش یافته است. سال‌های اخیر تز دی پائولو مبنی بر این که با افراد مجرد ناعادلانه رفتار می‌شود، توسط پژوهش‌های دانشگاهی جدید تأیید شده و نشان می‌دهد افراد مجرد در مقایسه با بزرگسالان مزدوج از سطح رفاه کم‌تری برخوردارند که تا حدی به رفتار تبعیض‌آمیز با افراد مجرد نسبت داده می‌شود.

در خیل رو به رشد افراد مجرد در جهان، چه در بین آن‌ها که مزدوج نیستند و چه آن‌ها که مطلقه‌اند و با تبعیض‌ها و انگ‌های گوناگون و تعرض‌های کوچک مواجه می‌شوند، زنان مجرد بار سنگین‌تر و آسیب‌بارتری را تجربه می‌کنند. یک زن چه انتخاب کند یا تحت شرایطی مجرد باشد، در سراسر جهان به میزان مختلف مورد تبعیض‌های اجتماعی، اقتصادی یا شغلی است. در بسیاری از کشورهای جهان زندگی یک زن حتی اگر در برخی از جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی موفق باشد، به دلیل انگاره‌های ذهنی واپس‌گرا بدون معنا و تهی تلقی می‌شود.

گزارش مهم «خانواده‌ها در جهانی در حال تغییر» که توسط کمیسیون زنان سازمان ملل در تابستان ۲۰۱۹ منتشر شد، این امر را که در سراسر جهان ازدواج روندی کاهنده و زندگی مجردی روندی رشدیابنده دارد، به روشنی و با آمار نشان داده شده است. در این گزارش سازمان ملل آمار دربارہی درصد زنانی که به اواخر چهل سالگی خود می‌رسند و هنوز ازدواج نکرده‌اند، در حال افزایش است؛ هم‌چنین نسبت افرادی که در اواخر چهل سالگی خود طلاق گرفته‌اند یا از هم جدا شده‌اند، در حال افزایش است. میانگین‌های جهانی و هم‌چنین آمارهای جداگانه برای هشت منطقه‌ی جهان گزارش شده است. (۱)

در سراسر جهان ۴.۳ درصد از زنان بدون ازدواج به اواخر دهه‌ی چهل عمر خود می‌رسند. تفاوت‌ها بر اساس جغرافیا قابل توجه است. در استرالیا و نیوزلند از هر هفت زن در اواخر چهل سالگی یک نفر هرگز ازدواج نکرده است. این آمار در آسیای مرکزی و

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

جنوبی از هر صد زن تنها برای یک نفر صادق است. با توجه به این که میانگین جهانی ۴/۳ درصد است، تفاوت‌ها در سطح جهان در فهرست زیر نشان داده می‌شود:

- استرالیا و نیوزلند: ۱۴/۱ درصد
- آمریکای لاتین و کارائیب: ۱۳/۴ درصد
- اروپا و آمریکای شمالی: ۱۰/۸ درصد
- جنوب آفریقا: ۶/۱ درصد
- شمال آفریقا و غرب آسیا: ۴/۸ درصد
- اقیانوسیه (به استثنای استرالیا و نیوزیلند): ۳/۷ درصد
- شرق و جنوب شرق آسیا: ۲/۵ درصد
- آسیای مرکزی و جنوبی: ۱/۱ درصد

در هر هشت منطقه درصد زنانی که هرگز ازدواج نکرده‌اند، در دو دهه بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ افزایش یافته است.

مرکز تحقیقات «پیو» تخمین می‌زند تا زمانی که افراد نسل یکس، میلینیال‌ها و نسل زی در ایالات متحده به سن پنجاه سالگی می‌رسند، حدود بیست و پنج درصد از آن‌ها تمام زندگی خود را مجرد خواهند بود. (۲) داشتن گروهی متشکل از افراد پنجاه‌ساله که در آن یک نفر از هر چهار نفر هرگز ازدواج نکرده‌اند، چشم‌انداز اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را به گونه‌ای تغییر می‌دهد که هنوز به طور کامل نمی‌توانیم تصور کنیم.

میزان تبعیض‌هایی که زنان مجرد تجربه می‌کنند، سیستماتیک، ساختاری و نهادینه‌شده در سیستم دیرپای پدر-مردسالاری است و در قوانین، سیاست‌ها، رویه‌ها و آداب و رسوم تبلور می‌یابد. بررسی این تبعیض‌ها در کشورهایی که دموکراسی و پژوهش‌ها می‌توانند در آن‌ها بدون محدودیت‌های دولت‌های اقتدارگرا صورت گیرند، می‌تواند شکاف قوانین بین افراد مجرد و متأهل را به روشنی نشان دهد. برای مثال در آمریکا تجزیه و تحلیل لیزا آرنولد و کریستینا کمپبل که در «آتلانتیک» منتشر شده است، نشان می‌دهد که یک فرد مجرد در طول زندگی برای مراقبت‌های بهداشتی، مالیات، مسکن و سایر هزینه‌های مشابه بسیار بیش‌تر از افراد متأهل هزینه پرداخت می‌کند. (۳) این نابرابری‌ها تاحدی ناشی از سیاست‌هایی است که به طور ضمنی و گاهی به طور صریح به نفع متأهلان نسبت به مجردان است. آیا آمریکایی‌ها فکر می‌کنند این تبعیض‌های نهادینه‌شده منصفانه است یا ناعادلانه؟ یافته‌ها در پژوهشی از هزار نفر نشان می‌دهد که افکار عمومی تقریباً به طور مساوی تقسیم شده است (۴): از این رو زنان نه تنها تبعیض‌های جنسی و جنسیتی را تجربه می‌کنند، بلکه زنان مجرد لایه‌ی فزون‌تری را بر دوش می‌کشند که آن‌ها را در رده‌ی پایین‌تری از شهروند درجه‌ی دوم قرار می‌دهد.

در بسیاری از کشورها قوانین به نفع افراد متأهل است. در بازار از بیمه‌های بهداشتی مناسب‌تر، امکانات کاری و پیشرفت‌های شغلی، مرخصی‌های خانوادگی برای مراقبت از همسر و فرزندان (افراد مجرد نمی‌توانند برای افراد خانواده، خواهر یا برادر

مرخصی بگیرند) تا امکانات مسکن برای اجاره و گرفتن وام مسکن و موارد دیگر، همه به سود افراد متأهل است.

در متن چنین نابرابری‌هایی حقوق انسانی و آزادی‌های زنان مجرد به ویژه در کشورهای آسیای غربی (خاورمیانه)، آسیای جنوبی و مرکزی و شمال آفریقا به مراتب بسیار فزون‌تر نقض می‌شود. ۴ اوت روز زنان شاغل مجرد است؛ روزی که برای شناسایی نقش مهم زنان شاغل مجرد در جوامع در نظر گرفته شده است. انگ و کلیشه‌های مرتبط با زنان شاغل مجرد را باید شکست زیرا فرامی‌تواند و فرآیند نابرابری‌های جنسی و جنسیتی ساختاری است.

زنان مجرد در ایران

در ایران زنان به مثابه‌ی نیمی از جمعیت در جای‌جای قوانین از حقوق برابر برخوردار نیستند. زنان مجرد به ویژه با تبعیض‌های پررنگ‌تری در زمینه‌ی اشتغال و مسکن مواجهند.

قوانین و بازار کار ایران بر مبنای جنسیت و فرودستی موقعیت زنان سازمان یافته است. سیمین کاظمی، جامعه‌شناس و پژوهشگر ایرانی اخیراً در مقاله‌ای تحت عنوان «بازار کار و کنترل وضعیت تأهل زنان» نوشته است که: «تبعیض بر اساس وضعیت تأهل در استخدام زنان در بخش دولتی و خصوصی اعمال می‌شود. در حالی که تأهل در بخش دولتی، به ویژه بعد از تصویب قانون جوانی جمعیت یک امتیاز محسوب می‌شود، در بخش خصوصی تجرد به یک شرط مهم برای استخدام تبدیل شده است. در بخش دولتی زنان به فرزندآوری تشویق می‌شوند و در بخش خصوصی شاغلان زن در صورت بارداری و زایمان با خطر اخراج مواجهند. بازار کار دوگانه به این شکل متناقض زندگی شخصی و انتخاب‌های زنان را کنترل می‌کند. بخش خصوصی این پیام را به زنان می‌دهد که بین کار و زندگی شخصی فقط یکی را می‌توانند داشته باشند و بخش دولتی می‌گوید تا شوهر نداشته باشید، از امتیاز کار دولتی خبری نیست.» (۵)

بر اساس گزارش‌هایی که در رسانه‌های ایران انعکاس یافته، موارد اذیت و آزار جنسی و جنسیتی در محیط کار در بخش خصوصی که در آن برای زنان مجرد فرصت‌های شغلی بیش‌تری فراهم است، بسیار زیاد است. در بستر قوانین ایران در زمینه‌ی اذیت و آزار زنان در محیط کار تعریف روشنی وجود ندارد و پاسخ‌گویی در برابر این موارد برای شخصی که حقوقش پایمال شده هم وجود ندارد. در لایحه‌ی «صیانت، کرامت و تأمین امنیت زنان» نیز بحث آزار جنسی زنان در محیط کار به طور صریح گنجانده نشده و در هیچ ماده‌ای از این لایحه اشاره به حقوق زنان در محیط کار و خصوصاً آزار جنسی نشده است.

باید اشاره کرد که شکاف اشتغال زنان و زنان با تحصیلات دانشگاهی در ایران حدود پنجاه درصد است. زنان مجرد علاوه بر محدودیت‌های فرصت‌های اشتغال برای کل زنان از لایه‌ی فزون‌تری از محدودیت حقوقشان رنج می‌برند.

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

در کنار محدودیت‌های شغلی یکی دیگر از چالش‌بارترین مشکلات زندگی و اقتصادی زنان مجرد در ایران تهیه مسکن است. تهیه مسکن مناسب با توجه به انگاره‌های ذهنی واپس‌گرایانه و با محدودیت‌های مالی و اجتماعی بسیار مشکل است. در ایران چون آمریکا و سایر کشورهای جهان کیفیت و سطح اقتصادی زنان اغلب بعد از طلاق افت می‌کند، ولی در ایران به دلایل فرهنگی و جنسیت‌زدگی جامعه‌ی ایران، فشارهای اجتماعی هم بر دوش زنان مجرد و مطلقه سنگینی می‌کند.

مادران مجرد شاغل در ایران نیز چون سایر کشورها در رابطه با انتخاب مسکن به ویژه به علت محدودیت مالی و نبودن مهد کودک رایگان یا مهد کودکی که هزینه‌ی آن برای آن‌ها قابل تحمل باشد، بیش‌تر مایل به تهیه‌ی مسکنی‌اند که به محل کار نزدیک باشد.

برای زنان در ایران امنیت -چه در فضای خصوصی و چه در فضای عمومی- امری‌ست که بسیار مدنظر دارند. برای تهیه‌ی مسکن نیز ملاحظات گوناگونی را باید در نظر داشته باشند تا آسودگی روانی و امنیت خود را فراهم و پاسداری کنند. زندگی زنان مجرد در هر سنی زیر ذره‌بین نگاه جامعه‌ی مردسالار با قوانین زن‌ستیز و گفتمان غالبی است که زنان در آن صرفاً با

نقش مادری و همسری تعریف می‌شوند. زنان مجرد کم‌تر به حضور در جمع دوستان متأهل تشویق می‌شوند. ترس از بدنامی و انگ‌های واپس‌گرایانه همواره از دیرباز چون ابری تیره بر زندگی زنان مجرد سایه انداخته و این در تاریخ شفاهی زنان مجرد و شاغلی که امروزه در دهه‌ی هشتاد و نود زندگی خودند، به کرات انعکاس یافته است.

چنین فضای بسته‌ی اجتماعی و اقتصادی‌ای موارد بی‌شماری از حقوق شهروندی و حقوق انسانی زنان و به ویژه زنان مجرد را که در برگیرنده‌ی زنان مطلقه و تک‌سرپرست نیز هست، نقض می‌کند که گره آن تنها با تغییرات عمیق و ساختاری باز می‌شود. باشد تا فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

پانوش‌ها:

۱. دی پائولو، بلا، در سرتاسر جهان، ازدواج رو به کاهش است، مجردها در حال افزایش هستند، سایکولوژی تودی، ۱۹ اوت ۲۰۱۹.
۲. همان.
۳. آرتولد، لیزا، و کمپبل، کریستینا، قیمت بالای مجرد بودن در آمریکا، آتلانتیک، ۱۴ ژانویه ۲۰۱۳.
۴. اورت، تایلر، آیا افراد مجرد مورد تبعیض قرار می‌گیرند؟ خیلی‌ها می‌گویند بله، موسسه‌ی پژوهشی یوگاو (YouGov)، ۸ فوریه ۲۰۲۲.
۵. کاظمی، سیمین، بازار کار و کنترل وضعیت تأهل زنان، روزنامه‌ی شرق، ۴ مردادماه ۱۴۰۱.

عکس ماه



بدون شرح

صراط

پرونده ویژه

فراجا





حقوق بشر

■ از ناجا تا فراجا؛ ارتقایی برای نهاد سرکوب

پاسداران داشت. حال با ارتقای سازمانی آن به عنوان یک فرماندهی در واقع هم‌رده‌ی سپاه و ارتش و قرار می‌گیرد؛ یعنی فرماندهی کل انتظامی هم‌رده‌ی فرماندهی کل ارتش و سپاه شده و معادل و هم‌رده‌ی وزیر دولت محسوب می‌شود؛ هم‌چنین با این تغییر فرماندهی کل انتظامی در رده‌ی سازمانی هم‌رده‌ی معاون اول دولت محسوب می‌شود. نام آن نیز از ناجا که مخفف نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران بود، به فراجا تغییر می‌کند؛ یعنی فرماندهی انتظامی جمهوری اسلامی ایران.

با این ارتقای سازمانی اول معاونت اطلاعات ناجا به سازمان اطلاعات فراجا تغییر می‌کند، دوم پلیس اطلاعات و امنیت عمومی نیروی انتظامی به دو مجموعه‌ی سازمان اطلاعات و پلیس امنیت عمومی تبدیل می‌شود، سوم دانشگاه علوم انتظامی امین به دو دانشگاه جامع تحصیلات تکمیلی و دانشگاه تربیت افسری و تربیت پلیس بدل می‌شود، چهارم معاونت علوم، تحقیقات و فناوری و دفتر همکاری‌های مردمی و پلیس افتخاری ایجاد می‌شود و پنجم در این طرح تبدیل معاونت اجتماعی نیروی انتظامی به معاونت فرهنگی و اجتماعی و ارتقای



مرتضی هامونیان
فعال حقوق بشر

به گفته‌ی فرماندهی انتظامی کشور که حال از مرتبه‌ی نیرو به فرماندهی بدل شده و قرار است در خصوص پلیس در ایران «تحول در امنیت و خدمت‌رسانی به مردم» ایجاد شود؛ در واقع حسین اشتری، فرماندهی کل انتظامی جمهوری اسلامی ایران ریشه‌ی این تغییر را ارتقای عملکرد پلیس می‌داند. به باور او و تصمیم‌گیرندگان این تغییر و تحول نقطه‌ی مرکزی عملکرد هر سازمان و دستگاهی به ارتقای سطح تصمیم‌گیری و هم‌چنین بهبود کیفیت نیروی انسانی آن برمی‌گردد؛ پس با ارتقا به سطح فرماندهی کل مدعی‌اند که سعی در بهبود عملکرد آن دارند. (۱)
اما ماجرا چیست؟

تا پیش از این پلیس در ایران یک نیرو بود و جایگاه سازمانی پایین‌تری نسبت به نهادهای دیگر نظامی مانند ارتش و سپاه

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

محل سازمانی فرماندهی انتظامی استان البرز و غرب تهران و ارتقای سازمانی برخی رده‌های دیگر دیده شده است. (۲)

بیش از صد و چهل سال از تشکیل نظمی در ایران می‌گذرد. پیش از آن و از زمان شکل‌گیری شهرنشینی در ایران نیروی برقراری امنیت تحت نظر حاکمان از جنس داروغه و عسس و شب‌گرد و شهنه بودند. این‌ها بودند که حفظ امنیت شهرها و راه‌های بین‌شهری را بر عهده داشتند. باید زمانی می‌گذشت تا در عصر ناصرالدین‌شاه قاجار پلیس به سبک نوین و شبه‌اروپایی آن در ایران پایه‌گذاری شود. نهادی به نام نظمی در عصر ناصری در ایران در شرایطی تشکیل شد که اداره‌ی امور پایتخت در دست گزندگان و فراشان بود، اما روند عصر ناصری و مواجهه‌ی او با غرب از سویی و برخورد کالسکه‌ی شاهی با سنگ‌های انداخته‌شده از سوی سربازان گرسنه از سوی دیگر به همراه عواملی چند دست‌به‌دست هم دادند تا تصمیم ملوکانه بر تشکیل نظمی به عنوان نهادی جدید در ایران قرار بگیرد. شاه قاجار از امپراطور اتریش خواست که مستشاری نظامی را بر این امر برای او بفرستد و طرف اتریشی هم کنت دومونت فرت را به ایران روانه کرد تا در سال ۱۲۵۸ شمسی بنیان نظمی در ایران گذاشته شود. (۳)

در عصر قاجارها این نظمی زیر نظر وزارت‌خانه‌ای بود که همیشه در نامش کلمات پلیس و احتساب را در خود داشت. تا عصر رضاشاه پهلوی که نظمی بدل به شهربانی شد و این نهاد تا اجرایی‌شدن قانون نیروی انتظامی، مصوب ۲۶ تیرماه ۱۳۶۹ در سال ۱۳۷۰ هم‌چنان برقرار بود، اما در سال ۱۳۷۰ بود که نیروی انتظامی با ادغام سه نهاد شهربانی، کمیته و ژاندمری پا به عرصه وجود نهاد. (۴)

این نهاد اما همیشه و در تاریخ خود، بالاخص از آغاز عصر پهلوی به بعد تنها ضامن نظم و امنیت نبود، بلکه خود به بخشی از دستگاه سرکوب حکومت مستقر بدل شده بود. از پزشک احمدی در زمان پهلوی اول تا پس از تأسیس ساواک در سال ۱۳۳۵ شهربانی عصر پهلوی هم‌چنان بخشی از بازوی سرکوب آن حکومت بود؛ کما این‌که رقابت شهربانی و ساواک در سرکوب مخالفان نظام حاکم هم‌چنان برقرار بود و بالاخص در دهه‌ی پنجاه در آن‌چه که شکار چریک‌ها نامیده می‌شد، شهربانی سعی می‌کرد گوی سبقت را از ساواک برآید و با حذف مخالفان نظام شاهی در برابر چشم‌اعلی حضرت برای خود آبرویی بتراند؛ امری که تا پس از انقلاب نیز ادامه پیدا کرد. با تشکیل نیروی انتظامی در سال ۱۳۷۰ و بعد تشکیل یگان ویژه‌ی این نیرو در همان سال سازمان سرکوب در ایران بازوی جدیدی پیدا کرد.

این سازمان سرکوب جدید اما در مسیر خود از دهه‌ی هفتاد و هشتاد و نود تا سال ۱۴۰۰ مسیری پر از سابقه‌ی برخورد با خیزش‌ها و طغیان‌های اجتماعی را در کارنامه‌ی خود دارد. می‌توان گفت که از اعتراضات سال ۱۳۷۸ تا امروز دست‌کم

دو سطح از سطوح نیروی سرکوب متعلق به نیروی انتظامی بوده است: (۵) هم در سطح نیروهای عادی و هم سطح یگان ویژه. از سال ۱۳۸۵ نیز این نیرو با راه‌اندازی گشت ارشاد و تحدید بیش‌تر آزادی‌های عمومی مردم گامی به پیش برای نقض حقوق شهروندان ایرانی برداشته است.

اما سرکوب عمومی در حوزه‌ی اعتراضات و طغیان‌های اجتماعی تنها سطحی نیست که نیروی انتظامی در آن به نقض حقوق شهروندان دست زده است. سوی دیگر عملکرد و رفتار این نیرو در کلانتری‌ها و با متهمان عادی است که در واقع نه تنها نقض حقوق بشر، بلکه نقض تمامی اصول انسانی را به پیش ذهن می‌آورد. گزارش‌های متعددی توسط نهادهای حقوق بشری از برخورد نیروی انتظامی در کلانتری با متهمان عادی وجود دارد. نام برخی از این کلانتری‌ها هم حداقل برای ساکنان شهر تهران آشناست. کلانتری شاپور در محله‌ی گمرگ تهران به جایی مشهور است که فردی که جرمی هم نکرده، آن‌جا به همه‌چیز اعتراف خواهد کرد.

وجه دیگر در خصوص متهمان عادی هم گرداندن آن‌ها در سطح جامعه و با حضور یگان ویژه است. آن‌ها توسط یگان ویژه در مقابل چشم مردم ضرب و شتم و تحقیر می‌شوند تا به قول مسئولان پلیس برای متهمان و کسانی که خیال ارتکاب جرم را دارند، «درس عبرت» شوند. در همین دهه‌ی اخیر از آفتابه به گردن‌اندازی برای این افراد تا کتک‌زدن و فشار بر آن برای درآوردن صدای حیوانات مختلف در ویدئوهایی که از این نوع برخوردها توسط شهروندان و با تلفن‌های همراه هوشمندشان منتشر شده، سندی بر این مدعاست.

نیروی انتظامی بارها طرح‌های مختلف را با ترجیح‌بند «امنیت اجتماعی» برگزار کرده است. مدعای این طرح‌ها این است که با آن‌چه آن‌ها ارادل و اوپاش می‌خوانند، برخورد می‌شود، اما نتیجه این است که با هربار برخورد، گویی ما با ازدیاد کسانی مواجهیم که پلیس به آن‌ها ارادل و اوپاش می‌گوید. ماجرا وقتی تلخ‌تر می‌شود که بدانیم امثال حسین همدانی، سردار سپاهی که در سوریه کشته شد، خود از کنترل و بعد استفاده از پنج‌هزار تن از ارادل و اوپاش شناسایی‌شده در سرکوب معترضان در سال ۱۳۸۸ و به طور مشخص در عاشورای آن سال خبر می‌دهد. حسین همدانی گفته است که «با کار اطلاعاتی اقدامی انجام دادیم که در تهران صدا کرد. پنج‌هزار نفر از کسانی را که در آشوب‌ها حضور داشتند، ولی در احزاب و جریانات سیاسی حضور نداشتند، بلکه از اشرار و ارادل بودند، شناسایی کردیم و در منزلشان کنترل‌شان می‌کردیم. روزی که فراخوان می‌زدند، این‌ها کنترل می‌شدند و اجازه نداشتند از خانه بیرون بیایند. بعد این‌ها را عضو گردان کردم. بعداً این سه گردان نشان دادند که اگر بخواهیم مجاهد تربیت کنیم، باید چنین افرادی را که با تیغ و قمه سروکار دارند، پای کار بیاوریم.» (۶) این ماجرا تنها به



صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

سال ۸۸ ختم نمی‌شود. در نیمه‌ی دوم دهه‌ی نود تصاویری از «هانی‌گُرده»، از اوباش مشهور تهران در سوریه در کنار نیروهای نظامی ایران در آنجا منتشر می‌شود. او شوری است که به قول خبرگزاری تابناک پورشه سوار می‌شود. (۷) خبرهایی هم به صورت تأییدنشده از حضور او در آبان ۱۳۹۸ و در سمت نیروهای سرکوب منتشر شده است.

ماجرا اما تنها حضور نیروی انتظامی به عنوان یک نیروی سرکوب نیست. گویی پلیسی که باید دزدان و مفسدان را بگیرد، خود تا مغز استخوان دچار فساد اقتصادی است. اسماعیل احمدی مقدم، فرماندهی پیشین ناجا در یک برنامه‌ی تلویزیونی در خرداد ۱۳۹۴ پرده از فساد اقتصادی داخلی ناجا برمی‌دارد و می‌گوید که در خصوص فساد در ناجا دو بار به پرسش‌های کتبی قاضی پاسخ داده است. (۸)

حال نیرویی با این مشخصات و این سابقه‌ی سرکوب و فساد اقتصادی از سازمان نیرو به سازمان فرماندهی ارتقا پیدا می‌کند. این ارتقا تنها ارتقای سازمانی نیست، بلکه رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس می‌گوید که بودجه‌ی این نهاد هم افزایش پیدا خواهد کرد؛ (۹) در واقع مجلس که باید خانه‌ی ملت باشد، بودجه‌ی نهادی را افزایش می‌دهد که در زمانی که نیرو بود، هم سابقه‌ی سرکوب دارد و هم فساد اقتصادی. گویی به متهمی جایزه داده باشند. آن نیرو با آن سابقه امروز فرماندهی کل شده است؛ با اختیارات بیش‌تر و بودجه‌ی پروپیمان‌تر.

نیروی انتظامی دیروز و فرماندهی کل امروز سازمان اطلاعات خودش را هم دارد؛ نیرویی که در عصر ناجایی خود سابقه‌ی بازداشت و بلاگ‌نویسان در سال ۱۳۸۳ و برخورد و شکنجه‌ی شهرداران مناطق تهران در سال‌های ۷۶ و ۷۷ را در کارنامه‌ی خود دارد. تا جایی که محمدرضا نقدی، فرماندهی حفاظت اطلاعات ناجای آن زمان به اتهام دستور ورود غیرمجاز در پرونده‌ی شهرداران تهران در دادگاه بدوی به هشت ماه زندان محکوم شد؛ حکمی که در دادگاه تجدیدنظر شکست و نقدی تیرئه شد. این ناجا در دهه‌ی نود هم پلیس فضای مجازی خود را تأسیس کرد و این پلیس فتا در همان آغاز تأسیسش با پرونده‌ی قتل و بلاگ‌نویسی چون ستار بهشتی نشان داد که چیزی جدای از بقیه‌ی سازمان سرکوب انتظامی نیست.

اما این سازمان اطلاعات فراچای جدید خود هم‌رده‌ی سازمان‌های اطلاعاتی در ایران، از جمله وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه شده است؛ یعنی چنان‌که در عصر پهلوی دوم شاهد رقابت شهربانی و ساواک برای برخورد با مخالفان حکومت بودیم، امروز سازمان اطلاعات فراچا در کنار وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه دوباره برای سرکوب به رقابتی تنگاتنگ دست می‌زنند؛ کما این که دست کم در دو دهه‌ی اخیر بارها شاهد رقابت وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه در برخورد با نیروهای منتقد و دستگیری آن‌ها

بوده‌ایم و کار به جایی رسید که تصویر این درگیری در سریالی به نام «گانگو» عیان شد و راز از پرده به در افتاد. ناجای فراچاشده با سابقه‌ی سرکوب، فساد اقتصادی و عاملیت اطلاعاتی در سرکوب و رقابت با دیگر نهادهای امنیتی در کشور امروز و به اتکا به نیروهای خود چون نیروهای عادی و یگان ویژه‌اش یکی از اصلی‌ترین نیروهای سرکوب کف میدان نظام جمهوری اسلامی است. این متن در شرایطی به رشته‌ی تحریر در می‌آید که مهسا (ژینا) امینی پس از بازداشت توسط گشت ارشاد جان باخته است. او زن جوانی بود که در تهران به بهانه‌ی بدحجابی بازداشت شد و بعد پس از انتقال به بیمارستان جان سپرد. (۱۰) این متن در شرایطی نوشته می‌شود که شهرهای مختلف کشور صحنه‌ی اعتراضات گسترده‌ی مردمی است که پس از قتل حکومتی مهسا امینی به دست پلیس امنیت اخلاقی یا همان گشت ارشاد به خیابان‌ها آمده‌اند و در برابر نیروهایی که در تصاویر ویدئویی منتشر شده در فضای مجازی اکثریت نیروهای فراچا هستند، با دست خالی مقاومت می‌کنند. (۱۱) این فراچایی که امروز مردم را سرکوب می‌کند، همان نهادی است که تازه به فرماندهی ارتقا پیدا کرده و از بودجه‌ی عمومی همین مردم قرار است سهم بیش‌تری نصیبش شود. در این پرونده از این فراچا می‌گوییم و باید بیش‌تر هم بگوییم. فراچا نیرویی است که باید حافظ جان و مال مردم باشد و اما خود به عامل قبض جان و نابودی مال و آزادی و حقوق اساسی مردم بدل شده است.

پانوش‌ها:

۱. چرایی تغییر «ناجا» به «فراچا» / تغییراتی هم در ساختار هم در عمل، خبرگزاری مهر، ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۴۰۱.
۲. «فراچا» جایگزین «ناجا» شد / در ساختار جدید چه تغییراتی رخ داده است؟، تابناک، ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۴۰۱.
۳. پیدایش نظمی در ایران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۴. قانون نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۲۶ تیرماه ۱۳۶۹، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
۵. لایه‌های هفت‌گانه‌ی سازمان سرکوب در جمهوری اسلامی، مراد ویسی، رادیو فردا، ۱۸ مردادماه ۱۳۹۷.
۶. نگاهی به آخرین گفتگوی منتشرشده با سردار حسین همدانی، انصاف نیوز، ۱۹ مردادماه ۱۴۰۱.
۷. در مورد هانی‌گُرده در ویکی تابناک بیش‌تر بخوانید.
۸. روایت فرماندهی سابق ناجا از فساد در نیروی انتظامی، دوپچه‌وله فارسی، ۲۰ خردادماه ۱۳۹۴.
۹. تغییر در ساختار پلیس فقط در نام و عنوان نیست / افزایش بودجه‌ی انتظامی در دستورکار، خبرگزاری فارس، ۱۸ دی ماه ۱۴۰۰.
۱۰. از گشت ارشاد تا خاک سوده؛ گزارش اجمالی از جان‌باختن مهسا امینی، هرانا، ۲۵ شهریورماه ۱۴۰۱.
۱۱. در واکنش به جان‌باختن مهسا امینی؛ گزارشی از چهارمین روز اعتراضات سراسری، هرانا، ۳۰ شهریور ۱۴۰۱.

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



عکس از دیده‌بان ایران

حقوق بشر

■ فراجا، پلیس یا کارتل اقتصادی؟

پاسخ این سه جمله‌ی سوالی را در یک کلمه می‌توان داد: فساد. فساد به طور عمومی میان نهادهای نظامی کشورهای در حال توسعه و غیردموکراتیک امری رایج است. نیروهای مسلح عمدتاً پشتوانه‌ی نظام‌های غیردموکراتیکند و از این رو به رانت‌های منحصربه‌فردی دسترسی دارند. بروز کودتاها و تغییرات سیاسی ناگهانی در این کشورها خود نشانی از وجود رقابت‌های مافیایی اقتصادی و سیاسی در میان نهادهای نظامی است.

ایران نیز البته از این قاعده مستثنی نبوده است. مسئله‌ی فساد در میان نهادهای نظامی، به ویژه از زمانی که ارتش و پلیس منظم در زمان رضاشاه ایجاد شد، همواره در مقاطع مختلف مشاهده شده که اکنون از بحث ما خارج است. آنچه که در چارچوب این بحث قرار دارد، یافتن پاسخی برای این پرسش

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

محمد رضا سرداری
روزنامه‌نگار



جان‌باختن مهسا امینی دختر کرد ایرانی پس از بازداشت توسط «گشت ارشاد فراجا» بار دیگر احساسات عمومی را برانگیخته است. بسیاری می‌پرسند چرا خشونت در میان نیروی پلیس این‌گونه افسارگسیخته شده و حرمت و آبروی شهروندان از سوی این ارگان امنیتی به سخره گرفته شده است؟ چرا نیرویی که قرار است حافظ جان و مال مردم باشد، بلای جان آنان شده است؟

است که چطور نیروی پلیس در یک حکومت مذهبی-نظامی به تنهایی تبدیل به یک کارتل اقتصادی شده و از درون آن مفاسد اقتصادی متعددی بیرون زده است.

به طور عمومی ریشه‌ی اصلی مفاسد اقتصادی در میان نهادهای نظامی عدم نظارت عامه بر فعالیت‌های آنها است. در نهادهای نظامی همه‌ی اسناد و مدارک «به کلی سری» است. از این رو فقط افراد معدودی به آنها دسترسی دارند و امکان نظارت عام روی آنها وجود ندارد. از این رو این نهادها همواره حیات خلوت سودجویان می‌شوند که قادرند با پوشش امنیتی و حذف رقبا در عرصه‌ی اقتصادی منافع افسانه‌ای به جیب بزنند.

مسئله‌ی دیگری که می‌تواند به فساد در میان نهادهای نظامی دامن بزند، مشکلات حقوقی و ساختاری است. قانون‌گذاران ناآگاهانه یا آگاهانه اختیاراتی را به نهادهای نظامی و انتظامی واگذار می‌کنند که می‌تواند مفسده‌برانگیز باشد، در حالی که هیچ نظارتی روی آنها حتی از سوی همان نهاد قانون‌گذار نیز امکان پذیر نیست. این قضیه در ماجرای آلوده‌شدن پلیس ایران که از بدو تأسیس تاکنون فقط چندین بار نام عوض کرده، صادق است.

نخستین نامی که ابتدا بر نیروی پلیس ایران نهاده شد، «نظمیه» بود. نام نظمیه سپس به «شهربانی» و «ژاندارمری» تبدیل شد. شهربانی مسئول نظم شهر و ژاندارمری مسئول برقراری نظم در روستاها و نواحی مرزی بود. پس از انقلاب «کمیته‌ی انقلاب اسلامی» نیز به این مجموعه افزوده شد. وظیفه‌ی کمیته‌ها ابتدا شناسایی و بازداشت مقامات حکومت شاه و برقراری نظم در کلیه‌ی شهرهای انقلاب‌زده بود. انقلاب در واقع همه‌ی نهادهای امنیتی و انتظامی را منحل کرده بود و کمیته‌ها دست بالایی در برقراری نظم شهری داشتند. کمیته‌ها تدریجاً به ابزاری قهری برای تحقق‌بخشیدن به شعارهای اسلامی شدند. از برخورد با بی‌حجابی تا بازداشت پسران و دختران، ریختن در مهمانی‌های مختلط و ضبط کردن ویدئو، مشروب و مواد مخدر؛ شرح وظایفی که امروز بر عهده‌ی گشت ارشاد و پلیس امنیت اخلاقی نهاده شده است.

در دهه‌ی هفتاد، یعنی زمانی که عبدالله نوری نماینده‌ی روح‌الله خمینی در سپاه پاسداران، وزیر کشور شد، شهربانی، ژاندارمری و کمیته‌ها در هم ادغام شدند و نیروی انتظامی تحت فرماندهی رهبر جمهوری اسلامی شکل گرفت. هرچند رسم بر این شد که رهبر اختیارات خویش را به وزیر کشور تفویض کند تا امورات طبق گذشته توسط وزارت کشور پی‌گیری شود. با این وجود قرارگرفتن نیروی انتظامی زیر

لوای رهبر نقطه‌ی آغازی بود برای شکل‌گیری یک کارتل اقتصادی زیر پوشش نیروی انتظامی.

در زمان وزارت عبدالله نوری، رضا سیف‌اللهی، از سرداران سپاه به فرماندهی نیروی انتظامی منصوب شد. این انتصاب سرآغازی بود تا پای سرداران سپاه به نیروی انتظامی باز شود. نخستین گام اقتصادی نیز با تأسیس «بنیاد تعاون ناجا» در سال ۱۳۷۲ در همین دوره شکل گرفت؛ بنیادی که ابتدا برای تأمین مسکن نیروهای ناجا با پشتیبانی از تعاونی‌های مسکن ناجا از طریق تأمین زمین و تغییر کاربری آنها و انجام حمایت‌های حقوقی و قانونی و تولید و عرضه‌ی مصالح و محصولات ساختمان‌سازی پایه‌ریزی شد؛ اما با افزودن تبصره‌ای به قانون به این نیروی مسلح اجازه‌ی فعالیت‌های تجاری و بازرگانی و تأسیس واحدهای تولیدی و عمرانی نیز داده شد. مجله‌ی تجارت فردا به نقل از حاج‌علی‌بیگی، یکی از اعضای پیشین بنیاد تعاون ناجا نوشته ارزش سرمایه‌ی این بنیاد بیش از شش هزارمیلیارد تومان است.

این روند در دوره‌ی فرماندهی هدایت لطفیان شدت گرفت و در دوره‌ی قالیباف به اوج خود رسید. با حضور قالیباف در رأس نیروی انتظامی هرچند تحولات قابل‌توجهی در ناوگان نیروی انتظامی رخ داد، اما تمایلات شدید قالیباف و تيمش به فعالیت‌های اقتصادی نقطه‌ی عطفی در شکل‌گیری این کارتل اقتصادی بود. مهم‌ترین موضوعی که در مناظرات انتخاباتی سال ۹۶ فاش شد، اخذ رشوه‌ی فرماندهی وقت نیروی انتظامی از قاچاقچیان کلان مواد مخدر بود؛ پولی که بر اساس گزارش ستاد مواد مخدر ریاست جمهوری وارد ستاد انتخاباتی باقر قالیباف شد و حسن روحانی در مناظرات گفت که سال ۸۴ مردانگی کرده و مانع انتشار این گزارش شده است.

در دوره‌ی فرماندهی احمدی مقدم کارتل ناجا وارد مرحله‌ی جدیدی شد. دیگر مسئله‌ی رشوه‌ی قاچاقچیان مواد مخدر و پورسانت بنزهای صفر کیلومتر پلیس امری پیش‌پاافتاده شد. با آغاز تحریم‌های بین‌المللی علیه برنامه‌ی هسته‌ای جمهوری اسلامی نیروی انتظامی وارد معاملات نفتی شد.

دولت روحانی در اعلام اسامی مالی بدهکاران بزرگ یکی از شرکت‌های زیرمجموعه‌ی ناجا را نیز نام برد و از بدهی ناجا به وزارت نفت خبر داد. بر اساس این گزارش‌ها محموله‌های نفتی به ارزش صدو هشتاد میلیون دلار و شصت میلیون دلار در اواخر سال ۹۱ و اوایل سال ۹۲ با دستور محمود احمدی‌نژاد توسط نیروی انتظامی فروخته شد، اما مبلغ حاصل از آن به خزانه‌ی دولت واریز نشد؛ مبلغی که با توجه به قیمت

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

چهارهزار تومانی دلار در اوایل سال ۹۲ بیش تر از نهصدمیلیارد تومان می شد. سخن گوی نیروی انتظامی از این رقم تنها چهارصدمیلیارد تومان آن را پذیرفته بود.

از بنیاد تعاون ناجا به عنوان یکی از پنج هلدینگ اصلی کشور یاد می شود؛ هلدینگی که از شرکت های نوشابه سازی تا شرکت های بزرگ عمرانی و ساختمان سازی تا شرکت های نفتی بزرگ در آن حضور دارند. مثلاً در سال ۱۳۸۸ این شرکت بیش از هشتاد درصد سهام شرکت تأسیسات دریایی را که جزو سه شرکت اصلی ساخت سکوهای نفتی و تأسیسات بنادر است، خریداری کرد.

بنیاد تعاون ناجا به تنهایی مالک فروشگاه های مگامال، یاس، هایپرمی و غیره در تهران، هتل های ثامن الحجج، صدر، زمره، نگین، باختر در مشهد، چندین هتل و مجموعه ی تجاری و تفریحی در تهران و مشهد و شیراز و آبادان و استان های شمالی کشور، سنگ آهن گل گهر و از سهام داران عمده ی شرکت سرمایه گذاری مهرگان

است؛ هم چنین شرکت سازی پایدار قرن که نزدیک به صد شرکت را در زیرمجموعه ی خود دارد (شصت شرکت در تهران و بیش از سی شرکت در شهرستان ها)، یکی دیگر از مجموعه های تحت امر امپراتوری بنیاد تعاون ناجا است که در دولت احمدی نژاد بخش قابل توجهی از پروژه های مسکن مهر را اجرا می کرد.

شرکت مهندسی عمران و تولید نیرو با بیش از دویست و پنجاه پروژه ی سدسازی، شرکت واردات خودرو که تنها در یک قلم بیش از ده هزار خودروی ون دلیکا را وارد کشور کرده است، شرکت لاله کامپیوتر که کارت های هوشمند ده بانک را تولید می کند، شرکت پژوهش و توسعه ی ناجی که خدمات انحصاری آی تی به دفتر پلیس ۱۰+ را در اختیار دارد، مؤسسه ی ناجی هنر، شرکت نظارتی ناجی سازان امین، شرکت افق توسعه ی انرژی خلیج فارس که پروژه های نیروگاهی می گیرد، فولاد و سیم تاکستان، سیمان عرش نطنز، زاگرس نوش مهرگان، صنایع مفتولی تهران گستر، ناجی نشر، مؤسسه ی بیمه ی امید، ناجی پوشش، فروشگاه های نجم

و چیت ری و راهگشا (بیمان کار پلیس راهور) از دیگر زیرمجموعه های بنیاد تعاون ناجا هستند.

از سوی دیگر مؤسسه ی قرض الحسنه ی قوامین که با سرمایه ی نیروهای پلیس و به بهانه ی خدمات رسانی به آن ها به عنوان زیرمجموعه ای از بنیاد تعاون ناجا تأسیس شده بود، با مجوز دولت احمدی نژاد به بانک تبدیل شد و بخشی از فساد بنیاد تعاون ناجا با استفاده از این بانک صورت گرفت؛ بانکی که هشتصد شعبه در سراسر کشور دایر کرد، اما سرانجام به ورشکستگی افتاد و درون بانک سپه ادغام شد. پرونده ی فساد در بنیاد تعاون ناجا هنوز هم در جریان

است، اما نتیجه ای به دنبال نداشته است. اوایل سال ۹۸ ترکی، دادستان نظامی اعلام کرد پرونده ی بنیاد تعاون ناجا پرونده ی مهمی است و تعدادی در این پرونده حکم قضایی گرفته اند، اما هیچ اشاره ای به نام به این افراد نشد. احمدی مقدم، فرماندهی عزل شده ی نیروی انتظامی متهم اصلی این پرونده است؛ هرچند هیچ حکمی



هنوز برای او صادر یا به صورت علنی اعلام نشده است. اما چرا ناجا که امروز به فراجا تغییر نام داده است، به حیاط خلوتی برای فساد تبدیل شد؟ پس از وقایع سال ۸۸ اعتراضات عمومی و صنفی، مطالبات زنان و دختران خواستار آزادی پوشش و گسترش فضای مجازی به سه نقطه ی حساس و جدی برای جمهوری اسلامی تبدیل شد. حکومت اسلامی برای مصون ماندن در مقابل این سه پدیده ناچار بوده روی نیروی انتظامی سرمایه گذاری هنگفتی کند. تجهیز یگان ویژه ی ضدشورش، راه اندازی گشت ارشاد و پلیس فتا در کنار سایر وظایف روزمره ی پلیس در کشور هزینه های هنگفتی است که تأمین همه ی آن بار زیادی بر دوش خزانه می گذارد. از این رو از دوره ی احمدی نژاد به این سو به تدریج تصمیم گرفته شد تا نیروی انتظامی خودگردان شود تا علاوه بر بودجه ای که از خزانه برای مخارج عمومی دریافت می کند، اجازه ی فعالیت های اقتصادی و تجاری نیز داده شود تا تحقق مأموریت های محول شده خشک و خالی نباشد، بلکه در ازای سرکوب ها و بگیر و ببندها جذابیتی نیز برای فرماندهان و مأموران فراجا مهیا شود.

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



عکس از ایرنا

حقوق بشر

در نظر گرفتن جرم‌های به خصوصی در زمان‌ها و مکان‌های مشخصی نیازسنجی و انجام شدند.

حال پس از بیش از پانزده سال از آغاز این طرح‌ها و آنچه با امیدواری به ریشه‌کن کردن جرایم مؤثر بر امنیت عموم آغاز شد، می‌گذرد و می‌توان به قضاوت تأثیرگذاری تلاش‌ها جهت بازپایی امنیت اجتماعی تحت عنوان این طرح‌ها نشست و بررسی کرد که آیا اهداف این طرح‌ها در افزایش امنیت اجتماعی محقق شده است یا نه و در سایه‌ی آن نیز بررسی کرد که سیاست‌های نیروی انتظامی و قوه‌ی قضاییه در حفظ و ایجاد امنیت عمومی و کاهش و پیش‌گیری از جرایم به عنوان وظیفه‌ی دستگاه‌های مذکور تا چه حد کارآمد و مؤثر واقع شده است.

در ابتدا آنچه در طرح‌های ارتقای امنیت اجتماعی غیرقابل چشم‌پوشی به نظر می‌رسد، نامتناسب و غیرتخصصی بودن تعریف ارائه‌شده از امنیت اجتماعی در طرح‌های مورد بحث است که به ناهمگونی جرایم جامعه‌ی هدف این طرح منجر شده است. در این راستا می‌توان گفت قراردادن بدحجابی در ردیف جرایمی نظیر سرقت و پیگیری افرادی که به توزیع تصاویر به اصطلاح مبتذل می‌پردازند و در ردیف اراذل و اوباش و مزاحمان نوامیس مقدمه‌ی کاهش مشروعیت و مقبولیت این طرح را رقم زد. افکار عمومی نیز از این نکته غافل نمانده است و با استناد به تحقیق‌های کمی متفاوتی می‌توان گفت در سال‌های ابتدایی شروع طرح

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

■ نمایش اقتدار پلیس و طرح‌های ناجا درد جرم را درمان نمی‌کند القای حس امنیت به جای ایجاد امنیت



نیلوفر گچیلو
کارشناس ارشد حقوق بشر

از ابتدای سال ۱۳۸۶ اجرای طرح‌هایی موسوم به ارتقای امنیت اجتماعی در سراسر کشور در دستور کار ناجا قرار گرفت. هدف این طرح مقابله با جرایمی نظیر مزاحمت برای نوامیس، سرقت، توزیع مواد مخدر و روان‌گردان و مشروبات الکلی، خشونت و آزار، رواج تصاویر مبتذل و بی‌حجابی و پوشش غیروطنی و موارد این‌چنینی که به طور خاص و مستقیم بر امنیت افراد در جامعه مؤثر تلقی می‌شود، عنوان شد. این طرح در سال‌های گذشته با عناوین متفاوتی با تقسیم‌بندی موضوعی جرایم دنبال شد. طرح‌های «رعد»، «کاشف»، «صاعقه» و غیره هر کدام با

مذکور افکار عمومی و مطبوعات در بررسی این طرح در ابتدا درباره‌ی حضور و لزوم توجه به بی‌حجابی، توزیع مشروبات الکلی و روان‌گردان، رواج تصاویر مبتذل در این طرح به مناقشه و اعتراض پرداختند و مطرح شدن این مسائل به خصوص مقابله با پوشش افراد به عنوان اولویت اختلال در امنیت جامعه مورد سوال و بحث و توجه کانونی قرار گرفت؛ (۱) بنابراین ناهم‌گونی انتخاب جرایم از همان ابتدا به کاهش وحدت نظر و تفاهم بر سر لزوم و کارآمدی این طرح و اقدامات ناجا منجر شد و همان‌گونه که امروزه مشاهده می‌کنیم، پیگیری این موارد به عنوان کنش‌های مخل در امنیت اجتماعی نه تنها کارآمدی و

مشروعیت این طرح و اعتماد مردم به طرح‌های امنیت اجتماعی را مورد خدشه قرار داده است، بلکه با گذشت سال‌ها امروزه کاهش اعتماد به اقدامات پلیس ناجا، قوه‌ی قضاییه و زیر سوال بردن لزوم حاکمیت قانون و مشروعیت قوانین جزا و مجازات فعلی و حتی به صورت کلی ایجاد بحران مشروعیت نظام سیاسی کشور نیز در پی این اولویت‌بندی غیرقابل انکار است. آن‌چه که به موجب

این ناهم‌گونی در تعریف و اعلام مصادیق اتفاق افتاد، آگاهی عموم مردم از تصورات حاکمیت از ناامنی و مصادیق ناامنی‌های مورد نظر حاکمیت بود که با مواردی که مردم از امنیت توقع و به آن نیاز داشتند، متفاوت بود و سرمایه‌ی اجتماعی نیروی انتظامی را نه تنها افزایش نداد، بلکه روزه‌روز موجب کاهش آن شد؛ به طوری که امروزه همین مسئله‌ی مقابله با پوشش‌های به اصطلاح نامناسب را که از طرح‌های مربوطه آغاز شد، می‌توان به تنهایی از بین برنده‌ی اعتماد به نیروی انتظامی در شهرها تلقی کرد. امروزه آن‌چه بدیهی و غیرقابل انکار به نظر می‌رسد، این است که طرح ارتقای امنیت اجتماعی نقطه‌ی آغازین ایجاد شکاف و فاصله میان مردم و اقدامات پلیسی است و نه افزایش امنیت اجتماعی. این طرح در همان سال‌های ابتدایی نیز به دلایل مختلف نتوانست همراهی و مشارکت جامعه را جلب کند و فرسودگی کادرهای اجرایی را فراهم آورد. این مسئله به کمک پژوهش‌های متعددی مطرح و آسیب‌شناسی شد تا بتواند عموم مردم را همراه کند. (۲) در راه‌کارهای پیشنهادی جهت همراهی عموم و جلب اعتماد آنان کارآمدی مقابله‌ی نیروهای انتظامی با مجرمان را نیز در بر داشت، اما شاید مردم به درستی دریافته بودند که طرح‌های مذکور جز اثرات سطحی تأثیر و کارآمدی خاصی بر امنیت نخواهد داشت و با هدف ایجاد احساس امنیت و نه ایجاد امنیت در حال فعالیتند.

در چهار هدف اصلی طرح «رعد» که برای مقابله‌ی دوره‌ای با جرایم پی گرفته شد، هویت‌بخشی به کلانتری‌ها، پویا کردن و جلوگیری از روزمرگی کلانتری‌ها، انعکاس فعالیت‌ها جهت افزایش امنیت روانی جامعه و هدفمند کردن طرح‌های محله‌محور مشاهده می‌شود. (۳) مشاهده می‌کنیم که به موجب اهداف مدون برای این طرح که تا به امروز در بیش از شصت مرحله اجرا شده است نیز نمی‌توان خلوص در ایجاد امنیت و اثر عمیق و ملموسی بر امنیت عموم مردم را انتظار داشت؛ چراکه به نظر می‌رسد این طرح نیز در حد یک پروتکل داخلی نیروی انتظامی و نه چیزی فراتر از اقدامات پیشین است که کارآیی و کارآمدی

این پروتکل نیز در مقامی دیگر نیازمند بررسی است.

از عوامل مهم ناکارآمدی این طرح در بلندمدت می‌توان این نکته را در نظر گرفت که این طرح‌ها و به طور خاص طرح «رعد» با شناسایی مناطق جرم‌خیز و با توجه به فراوانی آمار جرم در مناطق جغرافیایی خاصی از تهران و با تمرکز بر عامل جغرافیای جرم پی‌گیری شد، اما مشخص نیست چرا امروزه پس از شصت



مرحله و پس از پانزده سال هنوز اقدامات ریشه‌ای در کاهش عوامل جرم‌زا در این مناطق در دستور کار نبوده و چرا هنوز فراوانی مجرم و وقوع جرم در این مناطق نیاز به اجرای شصتین مرحله از عملیات ضربتی را اقتضا می‌کند؟ آیا تمرکز بر کانون‌های مکانی وقوع جرم و عملیات مبتنی بر مکان و بررسی یک‌بعدی جرم به جای تمرکز بر عوامل جرم‌زا و عوامل پرورش مجرمان پس از شصت مرحله اجرای طرح قابل دفاع به نظر می‌رسد؟

اگرچه ایجاد ارعاب و ناامنی برای مجرمان از عوامل مهم کاهش وقوع جرم است و اگرچه منطقی به نظر می‌رسد که کانون‌های خاصی در جغرافیای شهری نیازمند توجه مضاعفی در ایجاد امنیت اجتماعی باشند، اما طرح‌های مذکور برای ایجاد امنیت اجتماعی را تنها در بازه‌ی زمانی کوتاه‌مدت می‌توان مؤثر و کارآمد فرض کرد و نه به عنوان روش‌های کافی و بلندمدت؛ چراکه در وهله‌ی اول مستمربودن ایجاد ارعاب با طرح‌های ضربتی سالیانه و ماهیانه در تضاد است؛ چرا که فرصت تنفس کافی را برای بازیابی امکان ارتکاب جرم فراهم می‌سازد و در وهله‌ی دوم جرم‌شناسان متعددی بر فراوانی و تعدد عوامل مؤثر بر جرم صحنه گذاشته‌اند که توجه به مناطق جرم‌خیز در جغرافیای شهری و کانون‌های تکثر جرم یکی از جزئی‌ترین عوامل تأثیرگذار بر وقوع و کنترل جرم و ایجاد امنیت اجتماعی است و نه مهم‌ترین

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

عامل. این مسئله لزوم بازاندیشی در طرح‌های نمایشی مورد بحث در این یادداشت و توجه به عوامل متعدد در کنترل جرم و ایجاد امنیت اجتماعی مانند اقتصاد، آموزش و پرورش، رسانه و غیره در ایجاد امنیت اجتماعی پایدار را یادآوری می‌کند.

لزوم بازاندیشی و توجه به عوامل بلندمدت کنترل جرایم با پاسخ به این سوال که آیا طرح‌های افزایش امنیت اجتماعی در سال ۸۶ به عنوان تسکینی موقت پیش‌بینی شده بود یا راه‌حلی ریشه‌ای محسوب می‌شد، دریافته می‌شود. اگر آن‌ها را عملیاتی با هدف بازدهی کوتاه‌مدت بدانیم، باید بازبینی روش و کارآمدی آن‌ها را شاهد باشیم و اگر اثری بلندمدت را توقع داشته باشیم، باید به آمار و ارقام افزایش جرم در سال‌های اخیر مراجعه کنیم که در این مورد به نظر می‌رسد نمی‌توان گفت شاهد کاهش چشم‌گیری هستیم و نمی‌توان گفت طرح‌های ضربتی و شدید فوق‌الذکر بدون توجه به عوامل جرم‌زا توانسته باشد اثر ماندگاری بر جا بگذارد. امروزه با افزایش وقوع جرایم کاهش‌دهنده امنیت اجتماعی مانند سرقت و زورگیری و غیره می‌توان به روشنی دریافت که پیش‌گیری از جرایم به راه‌حل و روش‌ها و برنامه‌ریزی‌های بلندمدت، پیچیده و دقیق‌تری از اشد مجازات و برخورد‌های ارعاب‌آمیز غیرمستمر با تأکید بر نمایش اقتدار پلیس و نمایش امنیت اجتماعی نیاز دارد.

ضعف قوانین کیفری در کیفی در کف‌دهی مناسب به متهمان ناقض امنیت اجتماعی را نیز باید از عوامل ناامیدی عموم از تأمین امنیت اجتماعی دانست. عدم بازدارندگی کافی مجازات‌ها، عدم تناسب جرم و مجازات در موارد متعدد و عدم پیش‌بینی شرایط تأمینی مناسب جهت پیش‌گیری از وقوع شرایط ارتکاب جرم در متهمان سابقه‌دار و غیره مواردی است که تأمین امنیت را در حد تلاش‌های بی‌ثمر متوقف کرد.

پس از پانزده سال از آغاز طرح‌های مورد نظر از این طرح چیزی جز اخبار و رپورتاژهای گاه‌به‌گاه در زمینه‌ی بازداشت مجرمان پرخطر باقی نمانده است؛ اخباری که با ناامیدی و فرسودگی و بدون چشم‌انداز کاهش جرایم توسط جامعه دنبال می‌شوند. روش‌های استفاده‌شده در این طرح‌ها در موارد زیادی با واکنش‌های منفی نیز مواجه می‌شوند؛ چراکه روش‌های مورد استفاده در نیروی انتظامی در مقابله با جرایم کاهش‌دهنده امنیت عمومی نیز از موارد ناکارآمدی و لزوم بازبینی پروتکل‌ها است؛ چراکه جامعه‌ی امروز تفاوت‌های معناداری با جامعه‌ی زمان آغاز این طرح دارد. امروزه مردم امید به ایجاد امنیت را در ضرب‌و‌شتم و متهم‌گردانی و اقتدار نمایشی نیروی انتظامی پیدا نمی‌کنند. اگر بتوان گفت طرح‌های امنیت اجتماعی در سال‌های پیشین در اعلام اقتدار و احساس امنیت به جامعه

موفق عمل کرده است، امروزه نمی‌توان این مورد را حتی به عنوان حداقل دست‌آورد ناجا شناسایی کرد؛ چراکه اقتدار و احساس امنیت مورد نظر همگی در سایه اقدامات متضاد با رعایت حقوق متهم و جریحه‌دار کردن افکار عمومی در مواردی نظیر متهم‌گردانی، شکنجه‌ی متهمان، انتشار بدون مجوز تصاویر مجرمان و غیره به حاشیه رانده می‌شوند. امروزه طرح‌هایی که با امید اعلام اقتدار پلیس انجام می‌شوند، توسط نخبگان حقوقی و نظریه‌پردازان جزا و جرم‌شناسی به عنوان اقتدار منفی که حقوق متهمان و شهروندان مجرم را نقض می‌کند، بازخوانی می‌شوند؛ اما قوای قضایی و نیروی انتظامی هنوز در عصری سیر می‌کند که مجرم را فاقد هرگونه حقوق قانونی و انسانی تصور می‌کند که در جامعه‌ی بدوی مرتکب جرم شده و عموم صرفاً با مشاهده‌ی این‌که انتقام شدیدی از او گرفته شده است، احساس امنیت و آرامش خواهد کرد؛ در صورتی که می‌توان گفت امروزه جامعه‌ی تحصیل‌کرده در موارد زیادی با مجرمانی که به موجب عوامل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و آموزشی و غیره مرتکب جرایم فوق می‌شوند، بیش‌تر حس هم‌دلی و همراهی نشان می‌دهد تا با نیروی انتظامی خشن و ناقض حقوق متهمان که در موارد بسیاری مضمون به رفتارهای سلیقه‌ای و سیاسی و تبعیض‌آمیز با شهروندان نیز است. آن‌چه جامعه از امنیت و اقتدار نیروی انتظامی انتظار دارد، در مشاهده‌ی ملموس کاهش کیف‌قاپی، زورگیری، سرقت موبایل، سرعت عکس‌العمل گشت‌های پلیس و فوریت‌های پلیسی، اولویت‌بندی نیروی انتظامی در مواجهه با جرایم به جای مقابله با شهروندان در جرایم خرد و غیره با توجه به نیازمندی جامعه است و این مهم جز با اراده‌ی بازاندیشی و کارآمدی نیروهای نظامی و انتظامی و قوای قضایی و قوانین کیفری با هدف عزم جدی در افزایش امنیت عمومی با توجه به نیازهای جامعه امروزی ایران ممکن نیست.

پانوش‌ها:

۱. عبدی، رمضانعلی، و کاشف، حمیدرضا، بررسی راهکارهای توسعه‌ی مشارکت مردم با ناجا در طرح ارتقای امنیت اجتماعی، فصلنامه‌ی علمی پژوهشی مطالعات امنیت اجتماعی، شماره‌ی ۴۴، زمستان ۹۴.
۲. بروجردی، مهدخت، و دژبانی، آرزو، بازتاب اجرای طرح امنیت اجتماعی در مطبوعات، فصلنامه‌ی انتظام اجتماعی، سال پنجم، شماره‌ی سوم، پاییز ۹۲.
۳. عبدی، رمضانعلی، و کاشف، علیرضا، بررسی راهکارهای توسعه مشارکت مردم با ناجا در طرح ارتقای امنیت اجتماعی، فصلنامه‌ی علمی پژوهشی مطالعات امنیت اجتماعی، شماره‌ی ۴۴، زمستان ۹۴.
۳. ناروقه، نعمت‌الله، الله‌وردی، فرهاد، و کاظمی جویباری، مهدی، تأثیر طرح‌های پلیسی در افزایش امنیت اجتماعی با تأکید بر طرح «رعد» در منطقه‌ی بیست تهران، فصلنامه‌ی پژوهش‌های دانش انتظامی، سال بیست‌ودوم، شماره‌ی دوم، تابستان ۹۹.

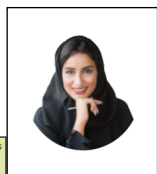
صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



حقوق بشر

■ بابک پاک‌نیا: وجود گشت ارشاد با قواعد عرفی و عقلی و تاریخی هم‌خوانی ندارد



گفتگو از روشنک مهرآیین

و عضو کانون وکلای مرکز گفتگو کند و نظر او را درباره‌ی رعایت حقوق شهروندی توسط پلیس در ایران و هم‌چنین گشت ارشاد و قانونی‌بودن آن بداند. پاک‌نیا نیز در این گفتگو ضمن اشاره به لزوم نظارت بر ضابطان انتظامی در ایران و مشکل آموزش این نیروها گفت که به باور او عوام‌زدگی و رفتار غیرقانونی در این نیرو حتی تا سطح فرماندهی آن جریان دارد. او هم‌چنین درباره‌ی گشت‌های ارشاد هم گفت که «اگر قرار است بی‌حجایی جرم‌انگاری شود، باید دیده شود که اکثریت جامعه نظرش درباره‌ی آن پوشش چیست» و با این مبنا گشت‌های ارشاد و اصولاً برخوردهای انجام‌شده با افرادی که حجاب اجباری توسط حکومت را رعایت نمی‌کنند،

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

در آخرین هفته‌ی شهریورماه ۱۴۰۱ مهسا (ژینا) امینی، زن جوانی که در تهران به بهانه‌ی بدحجابی توسط گشت ارشاد بازداشت شد، به بیمارستان انتقال یافت و چندی بعد خبر جان‌باختن او منتشر شد. در پی این واقعه که بسیاری عنوان قتل حکومتی روی آن نهاده‌اند، بار دیگر نگاه‌ها به عملکرد پلیس در ایران، بالاخص در حوزه‌ی حجاب و گشت‌های آن معطوف شده است. در همین رابطه با نگاهی به عملکرد پلیس در ایران در حوزه‌ی حقوق شهروندی ماهنامه‌ی خط صلح بر آن شد تا با بابک پاک‌نیا، حقوق‌دان، وکیل پایه‌ی یک دادگستری

بر مبنای همین قوانین موجود در همین نظام حقوقی موجود نادرست است.

مشروح گفتگوی ماهنامه‌ی خط صلح با بابک پاک‌نیا، وکیل دادگستری و عضو کانون وکلای مرکز را در زیر می‌خوانید.

■ به نظر می‌رسد یکی از اصلی‌ترین چالش‌های پلیس در ایران مسئله‌ی رعایت حقوق شهروندی است. به زعم شما حقوق شهروندی در ایران تا چه حد و از چه طرفی توسط پلیس نقض می‌شود؟ شأن این نهاد به عنوان ضابط چیست؟

درباره‌ی بحث مربوط به ضابطان باید توجه داشت که نیروی انتظامی ضابطی عام است. برخی از ارگان‌ها مانند وزارت اطلاعات و سازمان اطلاعات سپاه ضابط خاصند. درباره‌ی ضابط عام یا نیروی انتظامی این‌طور نیست که هرکس استخدام نیروی انتظامی باشد و جزو نیروهای رسمی این ارگان باشد، بگوییم که او ضابط محسوب می‌شود، بلکه بر مبنای قانون آیین دادرسی کیفری این افراد باید آموزش‌های لازم را دیده و کارت مخصوص داشته باشند. کیفیت آموزش آن‌ها بسیار مهم است؛ هم‌چنین پس از آموزش و دریافت کارت و امکان فعالیت به عنوان ضابط باید توجه داشته باشیم که ضابطان باید تحت دستورات دادستان، یعنی مقام قضایی فعالیت کنند. طبیعتاً اگر ضابطان به خوبی آموزش داده نشوند، در بحث رعایت حقوق شهروندی توسط آنان با مشکل مواجه خواهیم شد. مسایلی که در قانون حقوق شهروندی و در قانون آیین دادرسی کیفری آمده، باید به طور جزء‌به‌جزء و دقیق به ضابطان تعلیم داده شود؛ هم‌چنین حسن نظارت در این امر لازم است؛ یعنی باید بر ضابطان نظارت دقیق وجود داشته باشد. اگر نظارت و بازرسی دقیق روی ضابطان به درستی انجام نشود، ما به طور قطعی شاهد آثار سوء در رابطه‌ی ضابط و متهم خواهیم بود. در این حوزه مواردی هم بوده است؛ چه پرونده‌هایی که من وکالت آن‌ها را بر عهده داشتم و چه پرونده‌هایی که همکارانم داشته‌اند.

این مسایل و برخوردها در گذشته بوده، حال هم هست و در آینده هم خواهد بود. به هر حال خطاها همیشه هست؛ منتهی از آن‌جایی که امروزه با گسترش فضای مجازی مواجهیم، این مسائل بیش‌تر دیده می‌شود. پس از یک زاویه مسئله به آموزش نیروها و نظارت پس از آن برمی‌گردد که این امر باید اصلاح شود.

■ گه‌گاه و ذیل طرح‌های مختلف فراجا، از جمله طرح‌های موسوم به امنیت اجتماعی تصاویری از برخورد

خشن نیروهای انتظامی با متهمان در خیابان‌ها منتشر می‌شود. نظر شما درباره‌ی این برخوردها چیست؟ هدف انتظامی از این برخوردها را چه می‌دانید؟

ضابطان ما از بدنه‌ی همین اجتماع آمده‌اند. متأسفانه ما هم عوام‌زده‌ایم. شما می‌بینید که متهمی را در کوچه و بازار می‌آورند و می‌چرخانند؛ ولو این‌که جرمی هم مرتکب شده باشد و رفتار مجرمانه‌ای داشته باشد، چون تعالیم درستی ندیده‌ایم و جامعه‌ی عوام‌زده و جوته‌ای هستیم، تصور می‌کنیم که با این‌گونه اقدامات همه‌چیز اصلاح می‌شود.

مسئله این‌جاست که دستگاه‌های مختلف به وظایفشان عمل نمی‌کنند و جرائم خشن در جامعه زیاد می‌شود. در این وضعیت آقایان فکر می‌کنند که با اعدام و چرخاندن افراد در جامعه همه‌چیز درست می‌شود؛ در حالی که این‌طور نیست. ما باید به مسائل به طور ریشه‌ای نگاه کنیم. اولاً دستگاه‌های دولتی و عمومی باید کار خود را درست انجام بدهند. ما نمی‌توانیم بگوییم که چون اقتصاد مملکت مشکل دارد و دستگاه‌های امنیتی هم به وظایفشان درست عمل نمی‌کنند، پس ما بیاییم و با دادن حکم اعدام و برخورد با یک سارق، همه را بترسانیم و دیگر این جرائم خشن رو به افول می‌رود. این حرکت بر اساس یک رفتار عوامانه است که نه‌تنها مسئله‌ای را اصلاح نخواهد کرد، که حتی در صورت ایجاد ترس نتیجه‌ی آن مقطعی خواهد بود و نمی‌تواند ریشه‌ها و مبادی اصلی این اتفاقات را اصلاح بکند. ما باید بدانیم که فلسفه‌ی مجازات و کیفر و شخصی فردی بودن مجازات چیست. این‌ها بسیار مهم است، اما گاهی می‌بینیم که در مصاحبه‌های مقامات عالی انتظامی هم نواقص مشهودی در این ارتباط وجود دارد. مثلاً متهمی را گرفته‌اند. یک فرماندهی انتظامی می‌گوید که باید او را به اشد مجازات محکوم کرد. این در حالی است که ضابط حتی اگر فرماندهی کل نیروی انتظامی باشد، حق طرح بحث قضایی را ندارد. او شخصی را دستگیر کرده و باید امر را به دستگاه قضایی بسپرد و این دستگاه قضایی است که باید او را محاکمه کند. این قاضی است که تشخیص می‌دهد رفتار متهم منطبق با کدام ماده‌ی قانونی و عنوان مجرمانه است؛ یعنی متأسفانه ما حتی در سطوح عالی نیروی انتظامی هم حرف‌های عوامانه و توأم با احساسات می‌بینیم که این امر اساساً پذیرفته نیست.

■ مسئله‌ای که امروز بخش اعظمی از جامعه ایران، از جمله زنان را درگیر خود کرده و با جان‌باختن مهسا امینی نیز پررنگ‌تر از هر زمان دیگری شده است، بحث گشت ارشاد است. نگاه شما به عنوان یک حقوق‌دان به این امر چیست؟

خط صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

در بحث گشت ارشاد چند ایراد اساسی وجود دارد؛ هم‌چنین مهم است که ما از چه دیدگاهی به این مسئله ورود می‌کنیم. اگر بخواهیم به لحاظ شرعی طرح مسئله کنیم و در خصوص امر به معروف و نهی از منکر صحبت کنیم، خیلی از فقها چون آقای مصطفی محقق داماد صحبت کرده و گفته‌اند که فلسفه‌ی وجودی گشت ارشاد خلاف شرع است. اگر بحث مبانی عقلی و عرفی مسئله را بررسی کنیم، می‌بینیم که وجود گشت ارشاد و رفتاری که در بحث حجاب دیده می‌شود، با قواعد عرفی و عقلی و تاریخی هم‌خوانی ندارد، اما از زاویه‌ی قانونی چند جهت مختلف برای بررسی وجود دارد. اولاً ممکن است استدلال بشود که بی‌حجابی طبق قانون جرم است. در پاسخ می‌توان گفت که اگر بی‌حجابی جرم باشد، جرمی درجه‌ی هشت محسوب می‌شود. جرائم درجه‌ی هشت به طور مستقیم باید در دادگاه مطرح بشود؛ یعنی حتی اگر ما بخواهیم همین قانون موجود در جمهوری اسلامی را مبنا قرار دهیم که ماده‌ی قانونی‌ای داریم که بی‌حجابی را جرم‌انگاری کرده، بی‌حجابی باید تعریف داشته باشد. اگر اصل قانونی بودن جرم و مجازات می‌خواهد بی‌حجابی را تعریف کند، باید مشخص کند که بی‌حجابی چیست. نمی‌توان سلیقه‌ای رفتار کرد؛ مثلاً من بگویم که از نظر من این یعنی بی‌حجابی و مأمور دیگری بیاید و تفسیر کند و بگوید آن بی‌حجابی است؛ یعنی حتی در همین قانون جمهوری اسلامی هم در این حوزه بگیر و ببند نداریم.

■ نکته این‌جاست که انتظامی خود مرجع تشخیص است که چه کسی حجاب دارد و چه کسی ندارد و بر اساس آن با مردم برخورد می‌کند؛ هم‌چنین آیا طبق قانون نباید برای بازداشت هر فرد حکمی جداگانه و مرتبط با آن شخص ارائه شود؟

تفسیر این که چه چیزی بی‌حجابی است و چه چیزی نیست، به ضابط سپرده شده. این اشتباه است. ضابط، یعنی نیروی انتظامی نمی‌تواند بیاید و تشخیص بدهد که چه نوع لباس پوشیدنی بی‌حجابی است و بگوید بروید فردی را به این اتهام دستگیر کنید؛ هم‌چنین گاهی می‌بینیم که قضات دستورات عامی می‌دهند. خود این امر دارای ایراد است؛ یعنی این با فلسفه‌ی این‌که این امر جرمی درجه‌ی هشت است و هم‌چنین فلسفه‌ای که قانون‌گذار در خصوص دستور قاضی به ضابط گفته، هم‌خوانی ندارد و این نواقص همیشه بر پیکر این گشت ارشاد وارد است.

■ اصولاً آیا وجود گشت ارشاد قانونی و منطقی است و آیا می‌توان بی‌حجابی را به صورتی منطقی جرم‌انگاری کرد؟

قانون باید چیزی را جرم بداند که عموم اشخاص یک جامعه انجام آن را بد و ناپسند بدانند. ما گاهی فعلی را، ترک فعلی را یا فعل ناشی از ترک فعلی را مجرمانه می‌دانیم و قانون‌گذار رفتاری را باید جرم‌انگاری کند که آن رفتار علاوه بر این که توسط قانون‌گذار دارای عقوبت تشخیص داده شده، نزد اشخاص آن جامعه هم آن عمل، رفتار، فعل یا ترک فعل مذموم و ناپسند دانسته شود؛ البته بحث‌های تخصصی وجود دارد که آیا ما می‌توانیم فعل ناشی از ترک فعل را به عنوان رفتار مجرمانه بدانیم یا خیر که من نمی‌خواهم در این مجال به آن ورود کنم؛ اما باید گفت اگر جامعه رفتاری را ناپسند نداند و آن رفتار جرم‌انگاری شود، ما در جامعه مدام با ارتکاب آن رفتار مواجه می‌شویم و در واقع تولید جرم و مجرم می‌کنیم و این فاجعه است. این‌گونه نظام تقنینی راه را اشتباه می‌رود. قانون‌گذار خوب قانون‌گذاری است که وقتی می‌خواهد رفتاری را جرم‌انگاری کند، معیارهای عرفی، اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی را در نظر می‌گیرد نه فقط مسایل سیاسی را.

بگذارید مثالی بزنم: قانون‌گذار داشتن ماهواره را جرم دانسته است؛ در حالی که همان نماینده‌ی مجلسی که به این امر رأی داده و آن را جرم‌انگاری کرده، هم در خانه‌اش این ماهواره را دارد و هم از آن استفاده می‌کند. اشخاص با داشتن ماهواره احساس رفتار خلاف عرف، خلاف قانون و خلاف نظم عمومی ندارند؛ پس وقتی من قانون‌گذاری می‌کنم، انگار من قانون‌گذار چشمانم را بسته‌ام و فقط جنبه‌های سیاسی جرم‌انگاری این امر را دیده‌ام و گویی من برای این مردم وضع قانون نمی‌کنم، بلکه برای مردم کره و سرزمین دیگری در حال جرم‌انگاری این امرم. این در حالی است که چیزی باید جرم‌انگاری شود که اگر آن رفتار و عمل توسط شخصی واقع شد، خود جامعه به مرتکب آن فعل نهیب بزند. این در حالی است که کسی درباره‌ی داشتن ماهواره به دیگری نهیب نمی‌زند؛ پس قانون‌گذار چیزی را جرم‌انگاری و نهی کرده و بد دانسته که کسی آن را بد نمی‌داند. این یعنی قانون‌گذاری که چنین کرده، قانون‌گذار خوبی نیست. در بحث حجاب هم همین است. اگر قرار است بی‌حجابی جرم‌انگاری شود، باید دیده شود که اکثریت جامعه نظرش درباره‌ی آن پوشش چیست. اگر این جنبه‌ها و مسائل در خصوص فلسفه‌ی جرم‌انگاری در نظر گرفته شود، موقع جرم‌انگاری در بحث حجاب و بعد راه‌انداختن گشت ارشاد خیلی از خطاها دیگر انجام نمی‌شود و دیگر برای مملکت و جامعه هزینه هم تولید نمی‌شود.

■ با سپاس از وقتی که در اختیار خط صلح قرار دادید.

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



حقوقی

■ فراجا، پلیس قانون شکن

جایگاه برخورد فیزیکی در رویه‌ی غالب پلیس در ایران

پلیس امنیت تهران صادر کرد. او که از نتیجه‌ی عملیات پلیس امنیت تهران در بازداشت افرادی که «اراذل و اوباش» خوانده می‌شوند، بازدید می‌کند، به صراحت از فرماندهان حاضر در محل در برابر دوربین خبرنگاران می‌خواهد که با این افراد برخورد فیزیکی کنند و آن‌ها را مورد ضرب و شتم قرار دهند؛ به شکلی که دست و پایشان شکسته و «نیم‌تنه‌ی آن‌ها افتاده باشد». او سپس به فرماندهان هشدار می‌دهد که در صورت تخطی از این دستور، این آن‌ها خواهند بود که باید پاسخ دهند که چرا فرد بازداشت‌شده سالم و بدون دست و پای شکسته بازداشت شده است.

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



معین خزائلی
روزنامه‌نگار

«در صحنه‌ی درگیری اگر قمه دستش بوده است، باید دستش شکسته باشد. اگر قمه دستش بوده، رعب و وحشت ایجاد می‌کرده و قداره می‌کشیده، همان موقع باید قلم پاهایش را بشکنید.»

این دستور شفاهی است که قاسم رضایی، جانشین فرماندهی انتظامی جمهوری اسلامی دی‌ماه ۱۳۹۹ خطاب به مأموران

همین اظهار نظر صریح جانشین فرماندهی کل نیروی انتظامی جمهوری اسلامی کافی است تا نشان دهد نگرانی‌ها از برخوردهای فراقانونی مأموران پلیس با بازداشت‌شدگان و متهمان نه تنها بی‌جا نیست، بلکه کاملاً درست و منطقی است؛ چراکه وقتی فرماندهان ارشد پلیس در برابر دوربین‌های تلویزیونی به این صراحت از لزوم اعمال آسیب بدنی به متهمان سخن می‌گویند، می‌توان حدس زد که در خفا و بازداشتگاه‌های دربسته‌ی پلیس چه جنایت‌هایی در حال وقوع است. حقوق متهم فقط برای آن‌هایی که قانون را رعایت می‌کنند!

-حقوق متهم فقط برای شهروندانی است که قانون و حقوق دیگر شهروندان را رعایت می‌کنند. این معمول‌ترین پاسخی است که فرماندهان ارشد نیروی انتظامی جمهوری اسلامی در عمده‌ی موارد در پاسخ به سوال خبرنگاران یا درخواست فعالان حقوق بشر و وکلای دادگستری درباره‌ی لزوم رعایت حقوق متهمان و بازداشت‌شدگان از سوی مأموران



است که همه‌ی شهروندان در همه‌حال در مظان اتهام نیستند و تنها افرادی در این گروه قرار می‌گیرند که احتمالاً از قانون تخطی کرده یا حقوق دیگر شهروندان را نقض کرده باشند؛ یعنی دقیقاً برای حفاظت و پاسداری از حقوق انسانی همان افرادی که فرماندهان پلیس با استناد به قانون‌شکنی آن‌ها خواستار عدم رعایت حقوقشانند.

در همین زمینه به عنوان نمونه ماده‌ی ۷ قانون آیین دادرسی کیفری، مصوب ۱۳۹۲ تمامی ضابطان دادگستری، از جمله مأموران انتظامی را موظف کرده است در انجام وظایف قانونی خود حقوق شهروندی افراد را که به ویژه در قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی، مصوب ۱۳۸۳ مورد شناسایی قرار گرفته، رعایت کنند؛ یعنی همان حقوقی که این قانون برای متهمان به رسمیت شناخته و در آن نحوه‌ی برخورد پلیس با آن‌ها را مشخص کرده است. بنا بر این قانون هرگونه اعمال خشونت علیه متهمان، از جمله توهین و تحقیر

و ضرب‌وشتم و استفاده از زور در مواقع غیرضروری ممنوع است.

البته که نمی‌توان پذیرفت فرماندهان ارشد انتظامی در ایران از تصریحات قانونی در این زمینه بی‌اطلاعند یا خود متوجه ایراد منطقی موجود در ادعای مورد نظر نیستند. آن‌ها به صراحت اعلام می‌کنند که برای نیروی پلیس در ایران حقوق به رسمیت شناخته‌شده در قانون برای شهروندان تنها زمانی مورد پذیرش است که شهروندان مطیع و رام باشند و از قانون تخطی نکنند.

این اظهار نظر را می‌توان در راستای سیاست ایجاد رعب و وحشت در میان شهروندان تفسیر کرد. ترکیبی از تهدید، هشدار و تزریق رعب و وحشت در میان جامعه برای ترغیب شهروندان به اطاعت از قانون؛ چراکه در چنین وضعیتی شهروندان با توجه به صراحت لهجه‌ی فرماندهان پلیس و سابقه‌ی عملی از پیش می‌دانند که در صورت تخطی از آن‌چه به عنوان قانون به رسمیت شناخته‌شده (بسیاری از قوانین در ایران نه عرفی‌اند نه عادلانه)، با نهادی انتظامی روبه‌رو هستند که خود را به هیچ وجه ملزم به رعایت قوانین نمی‌داند و در عمل تفسیر خود را از قانون اجرا می‌کند. در چنین سطحی از بی‌قانونی نهاد انتظامی روشن است که جان و مال شهروندان

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

به شدت از سوی پلیس در معرض خطر قرار دارد و شهروندان به طور مداوم خود را در معرض تهدید دائمی می‌یابند. استفاده از اصطلاحاتی مانند «پلیس با قانون‌شکنان تعارف ندارد»، «کار پلیس دفاع از حقوق شهروندان قانون‌مدار است» یا «پلیس به قانون‌شکنان فرصت عرض‌اندام نمی‌دهد» نیز در همین راستا است تا نشان دهد دست‌کم برای فرماندهان ارشد پلیس در ایران حقوق قانونی به رسمیت شناخته شده برای شهروندان در جایگاه متهم نه تنها از اساس ارزشی ندارد، بلکه عدم رعایت آن مانند دست‌آویزی برای تهدید جامعه از سوی پلیس به صراحت اعلام می‌شود.

مجازات مجرم در صحنه جرم

یکی دیگر از رویه‌های به شدت خطرناک و کاملاً غیرقانونی پلیس در ایران ترویج و اجرای عملی این تصور است که از آن‌جا که مجرم به دلیل ارتکاب جرم شایسته‌ی مجازاتند، در نتیجه این وظیفه (و حتی لطف) پلیس است که مجرم را به دلیل فعالیت مجرمانه تنبیه و تأدیب کند. قاسم رضایی، جانشین فرماندهی انتظامی اخیراً (شهریور ۱۴۰۱) در همین زمینه هم‌زمان با آغاز به کار گشت ویژه‌ی پلیس در تهران برای مبارزه با جرایم خشن، به ویژه زورگیری گفته است: «گشت‌های ویژه‌ی پلیس می‌توانند بر اساس اختیارات قانونی هنجارشکنان را در صحنه ادب کنند».

رویه‌ی عملی پلیس در برخورد با افرادی که «اراذل و اوباش» خوانده می‌شوند، به ویژه با آمدن احمدرضا رادان به فرماندهی انتظامی تهران در سال ۱۳۸۵ نمونه‌ی عملی این رویکرد پلیس است؛ مأمورانی کاملاً سیاه‌پوش که شبانه به ادعای پلیس به منازل «اراذل و اوباش» حمله می‌کردند و پس از بازداشت آن‌ها در حالی که به دستانشان دست‌بند زده بودند، اقدام به ضرب‌وشتم شدید آن‌ها می‌کردند. تصاویری که توسط خود پلیس با هدف ایجاد رعب و وحشت منتشر شده، نشان می‌دهند مأموران سیاه‌پوش به صورت چندین نفری بر سر یک فرد ریخته و در حالی که دستان و بسته است، او را با مشت و لگد یا باتوم کتک می‌زنند.

در همان زمان بارها فرماندهان پلیس، به ویژه احمدرضا رادان در پاسخ به انتقادات صورت‌گرفته از این برخورد وحشیانه و غیرقانونی این افراد را مجرمانی می‌خواندند که شایسته‌ی مجازاتند و پلیس بر اساس وظیفه‌ی خود و برای دفاع از جامعه با آن‌ها برخورد می‌کند. گویی اعمال مجازات وظیفه‌ی پلیس است و مجازات تعیین‌شده‌ی قانونی برای «اراذل و اوباش» ضرب‌وشتم آن‌هاست.

قاسم رضایی، جانشین فرماندهی انتظامی نیز دی‌ماه ۱۳۹۹ در

پاسخ به تذکر یک خبرنگار مبنی بر الزام رعایت حقوق متهم از سوی پلیس در واکنش به دستور ضرب‌وشتم مجرمان خشن توسط قاسم رضایی این افراد را «محارب» خوانده و به این شکل بر لزوم مجازات آن‌ها تأکید کرده بود.

این رویکرد پلیس بر دو فرض کاملاً غلط استوار است: پلیس مسئول اعمال مجازات است و مجازات مجرم نیز همان چیزی است که پلیس اجرا می‌کند. حال آن‌که بر اساس قانون مأموران پلیس ضابطان قضایی‌اند که صرفاً زیر نظر مقام قضایی مجاز به اقدام علیه حقوق شهروندان (نقض حق آزادی به واسطه‌ی بازداشت یا حریم خصوصی به واسطه‌ی تجسس) هستند و قانون‌گذار در هیچ‌یک از قوانین موضوعه در ایران اساساً جایگاه قضایی یا حتی نزدیک به آن نیز برای ضابطان در نظر نگرفته است. پلیس در مقام ضابط گوش به فرمان مقام قضایی است و حتی در انجام مأموریت برای مبارزه با جرایم مشهود نیز تابع دستورالعملی است که سازوکار قانونی آن به روشنی در قوانین موضوعه مشخص شده است. این به آن معنی است که پلیس نه تنها مجوز اعمال مجازات ندارد، بلکه مجوز مداخله‌ی او به عنوان ضابط قضایی نیز مشروط و منوط به اجازه‌ی مقام قضایی در جرایم غیرمشهود و عملکرد مبتنی بر قوانین در جرایم مشهود است.

از سوی دیگر باید دانست که پلیس علاوه بر آن‌که اختیار اعمال مجازات ندارد، مجوز قضاوت نیز ندارد و اعمال مجازات بدون اثبات ارتکاب جرم در یک دادگاه صالح و بر اساس یک روند دادرسی عادلانه (قضاوت) صراحتاً بر خلاف قوانین (اصل ۳۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی) و هم‌چنین اصول ابتدایی علم حقوق و آموزه‌های اساسی حقوق بشری است. از این رو حتی در صورت تشخیص درست اتهام فرد بازداشتی توسط پلیس در جرایم مشهود، اثبات ارتکاب اتهام انتسابی باید در دادگاه و پس از روند دادرسی و از سوی مقام قضایی صورت گیرد.

صراحت قوانین داخلی در ایران (قانون اساسی جمهوری اسلامی و قانون آیین دادرسی کیفری، مصوب ۱۳۹۲) در زمینه‌ی لزوم تمکین پلیس از قوانین و رعایت حقوق شهروندان، به ویژه متهمان و افراد بازداشت‌شده توسط پلیس جای شکی باقی نمی‌گذارد که عملکرد فرماندهی انتظامی جمهوری اسلامی در ایران مبنی بر نقض قوانین رویکردی عامدانه و آگاهانه است و اگر نگوییم با موافقت دستگاه قضایی، دست‌کم با علم قوه‌ی قضاییه و مقام قضایی اجرا می‌شود.

در این میان نگرانی اصلی کماکان باقی است؛ چراکه اگر این عملکرد پلیس در انتظار عمومی است، چه جنایتی در بازداشتگاه‌های پنهان فراجا رخ می‌دهد.



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



عکس از فارس

حقوق بشر

■ چه تغییراتی با تغییر ساختار انتظامی حاصل می‌شود؟

جمهوری اسلامی ایران به فراجا یا فرماندهی نیروی انتظامی

جمهوری اسلامی ایران تغییر کرد.

خبرگزاری مهر در خصوص تغییر سازمانی ناجا به فراجا

نوشت: «تا پیش از این تغییرات به دلیل آن‌که ناجا به عنوان

یک نیروی انتظام‌بخش تعریف می‌شد، جایگاه سازمانی

پایین‌تری نسبت به ارتش و سپاه داشت و با تبدیل آن به

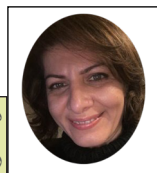
فرماندهی کل هم‌رده‌ی ارتش و سپاه پاسداران قرار می‌گیرد؛

یعنی فرماندهی نیروی انتظامی هم‌رده‌ی فرماندهان ارتش و

سپاه قرار می‌گیرد.»

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



دلبر توکلی
روزنامه‌نگار

از حدود دو سال قبل بود که طرح تبدیل نیروی انتظامی جمهوری اسلامی به فرماندهی کل مطرح شد و ستاد کل نیروهای مسلح به طور جدی پیگیر آن بود. در آذرماه سال ۱۴۰۰ بود که سیدعلی خامنه‌ای موافقت خود را با تغییر ساختار انتظامی اعلام کرد و نیروی انتظامی به فرماندهی کل تغییر پیدا کرد. به این ترتیب ناجا یا همان نیروی انتظامی

این به آن معنی است که فرماندهی نیروی انتظامی هم‌رده‌ی فرماندهان ارتش و سپاه قرار می‌گیرد و فرماندهی نیروی انتظامی که در حال حاضر معادل و هم‌رده‌ی وزرای دولت

محسوب می‌شده، اکنون با این تغییر هم‌رده‌ی معاون اول رئیس‌جمهور محسوب می‌شود.

اما سوال این‌جاست که با وجود ارتش، سپاه پاسداران و نیروهای بسیج چه ضرورتی داشت که ناجا تغییر ساختاری به فراجا بدهد؟

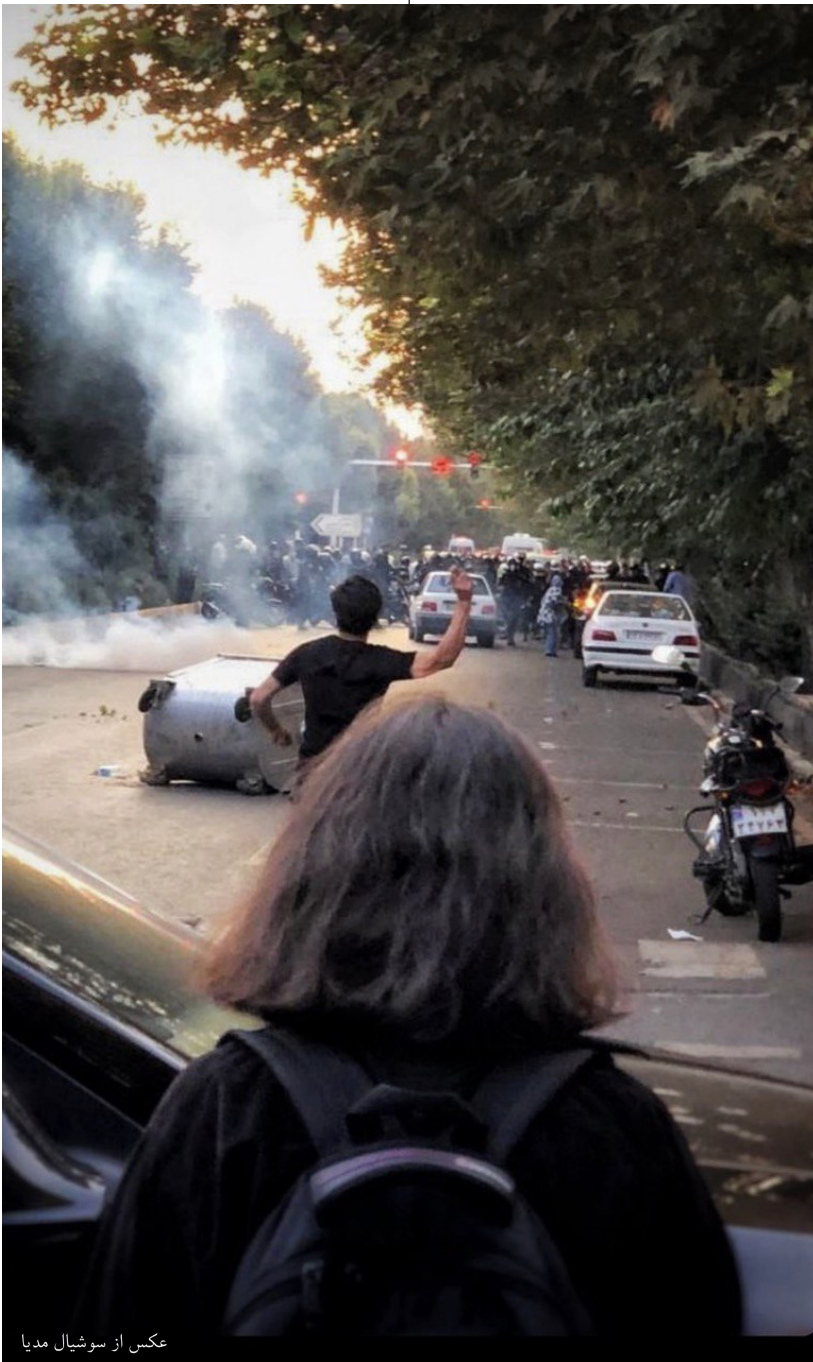
اگر به خاطر داشته باشید، نیروهای ضدشورش با لباس‌های فرم را در سال ۸۸ در تهران دیدیم. در آن نخستین روزها بسیاری از مردم باور نمی‌کردند که این نیروهای ضدشورش ایرانی باشند و می‌گفتند آن‌ها را از لبنان آورده‌اند. مردم باورشان نمی‌شد که هم‌وطنانشان چنین بی‌رحمانه و خشن به آن‌ها حمله کنند، اما با گسترش دامنه‌ی اعتراضات در چند سال اخیر و سرکوب‌های شدید از سوی مأموران حکومت، دیگر کسی تردید ندارد که نیروهای سرکوب‌گر همگی از مدافعان جمهوری اسلامی و ایرانی

هستند. تا پیش از سال ۸۸ اگر صدای اعتراضی بلند می‌شد، نیروهای بسیج و لباس شخصی‌ها دست به کار می‌شدند؛ البته حادثه‌ی کوی دانشگاه کمی فرق داشت. قالیباف وارد عمل شد و به قول خودش گازانبری به جان دانشجویان افتاد.

رفته‌رفته شکل اعتراضات از دانشجویی و روشنفکری به اعتراضات مردمی تغییر پیدا کرد و هم‌زمان با تغییر در نحوه و نوع اعتراضات، حکومت هم دامنه‌ی نیروهای سرکوب‌گر را افزایش داد. در سال ۸۸ به ندرت نیروی انتظامی را در بین سرکوب‌گران حکومتی در خیابان می‌دیدیم، پلیس بیش‌تر

تماشاچی بود، اما طی سیزده سال گذشته شاهد آن بودیم که ساختار پلیس روزبه‌روز نظامی‌تر و امنیتی‌تر شده است. بدیهی است که یکی از دلایل این امنیتی‌شدن نیروی پلیس کوتاه‌شدن

فاصله‌ی اعتراضات گسترده‌ی مردم در پنج سال گذشته است. می‌بینیم که در سال ۹۶ برای اولین بار پس از انقلاب، در حدود صد شهر در ایران مردم به خیابان آمدند و در سال ۹۸ در سی استان و در بیش از صدوچهل‌وشش شهر مردم در اعتراض به گرانی بنزین به خیابان آمدند. جمهوری اسلامی با دیدن این‌همه مخالف ازجان‌گذاشته از همه‌ی اقشار مردمی در شهرهای متفاوت به این فکر افتاد که به نیروهای سرکوب‌گر بیش‌تری نیاز دارد و از آن‌جایی که همیشه فرماندهان نیروی انتظامی از بین سپاهی‌ها انتخاب می‌شوند و در هر صورت سپاه برای این حکومت خودی‌تر از ارتش حساب می‌شود، تمام توانشان را گذاشتند تا جایگاه انتظامی را بالاتر ببرند. حالا فراجا چون از نظر جایگاه سازمانی هم‌رده‌ی سپاه است، در بزنگاه‌های حساس خودش مستقیم می‌تواند وارد عملیات سرکوب شود و اختیارات کافی به فرماندهانش



عکس از سوشیال مدیا

برای تصمیم‌گیری داده شده است.

سردار مهدی حاجیان، سخنگوی انتظامی کل کشور هم پیش از این در یکی از رسانه‌های داخلی در خصوص جایگزین شدن کلمه‌ی فراجا به جای کلمه‌ی ناجا و تغییر ساختار پلیس گفت: «ناجا یعنی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران؛ بنابراین با توجه به این‌که پلیس از نیروبودن تبدیل به فرماندهی کل شده است، کلمه‌ی «فراجا»، یعنی فرماندهی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، جایگزین کلمه‌ی «ناجا» شده است. این ارتقا در پلیس‌های تخصصی هم اتفاق افتاده و سازمان اطلاعات

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

فرماندهی انتظامی کل کشور تشکیل شد که وظیفه‌ی حفظ امنیت داخلی را بر عهده دارد؛ هم‌چنین تغییراتی در معاونت اجتماعی ایجاد شد و به معاونت فرهنگی اجتماعی تغییر پیدا کرد؛ برخی از پلیس‌های تخصصی نیز ارتقای جایگاه پیدا کرده و در برخی از استان‌ها نیز ارتقای جایگاه پیدا کرده‌اند و اثرات این تغییرات را در خدماتی که به مردم ارائه می‌شود، خواهیم دید.»

کمی تأمل بر تک‌تک کلمات سردار مهدی حاجیان و نگاه به سرکوب‌های همین چند روزه‌ی مردم در اعتراضات به حق مردم نسبت به کشته‌شدن مهسا امینی، دختر جوان بیست‌ودوساله‌ی اهل کردستان که برای دیدار از اقوام با خانواده به تهران آمده بود، اما توسط گشت ارشاد دستگیر شد و به کما رفت و در بیمارستان کسری جان داد، نشان می‌دهد که فراجا هم هیچ خدمتی به مردم نمی‌کند و کاملاً در خدمت حکومت و سرکوب مردم است. از طرفی می‌بینیم که به طور کلی پلیس در جمهوری اسلامی برای ایجاد امنیت و رفاه حال مردم تشکیل نشده است و کاملاً یک ساختار امنیتی دارد. مراد ویسی روزنامه‌نگار در گفت‌وگویی با تلویزیون ایران اینترنشنال در خصوص نقش امنیتی نیروی انتظامی می‌گوید: «در بخش‌های امنیتی می‌توان به نقش نیروی انتظامی در بازداشت فعالان مدنی و سیاسی اشاره داشت و همین‌طور نقش پررنگ نیروی انتظامی در بازداشت وبلاگ‌نویسان در سال ۸۳ و بازداشت و بازجویی شهرداران مناطق تهران در سال‌های ۷۶ و ۷۷ بود که توسط حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی وقت به ریاست محمدرضا نقدی انجام شد. در دهه‌ی نود هم پلیس فتا اقدام به بازداشت فعالان فضای مجازی کرد که مشهورترین آن پرونده ستار بهشتی بود که در نهایت زیر شکنجه جان داد.»

ناگفته نماند که سال ۸۸ نیز معاونت اطلاعات سپاه پاسداران به سازمان اطلاعات سپاه پاسداران تبدیل شد و این سازمان در مواردی از جمله موضوع فعالان محیط زیست با وزارت اطلاعات ایران اختلاف داشته است.

ویسی هم‌چنین معتقد است که ارتقای ناجا به فراجا اول به گسترش اعتراضات مردمی ربط مستقیم دارد و بعد ارتباط مستقیمی با طرح مسئله‌ی جانشینی سیدعلی خامنه‌ای دارد که حکومت می‌خواهد حاکمیت در انتقال قدرت یک‌دست باشد؛ یعنی فکر می‌کنند که اگر همه‌ی نیروهای نظامی یک‌دست زیر نظر سپاه باشند، به راحتی می‌توانند پس از

مرگ سیدعلی خامنه‌ای قدرت را به پسرش منتقل کنند؛ بدون ترس از کودتا.

از سوی دیگر به فراجا این امکان داده می‌شود که تعداد ساختمان‌های اداری و نیروهایش را افزایش دهد. گفته می‌شود که در حال حاضر ناجا دویست و پنجاه‌هزار نیرو دارد. اما سوال دیگر این است که چه تغییراتی با تغییر ساختار انتظامی حاصل می‌شود؟ در گزارش خبرگزاری مهر در این خصوص آمده است: «بر مبنای طرح جامع ساختار و سازمان فرماندهی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، پلیس اطلاعات و امنیت عمومی ناجا به دو مجموعه‌ی سازمان اطلاعات و پلیس امنیت عمومی تبدیل شده است؛ هم‌چنین دانشگاه علوم انتظامی امین به دو دانشگاه جامع تحصیلات تکمیلی و دانشگاه تربیت افسری و تربیت پلیس تقسیم شده است.» بر اساس این خبر معاونت علوم، تحقیقات و فناوری و دفتر همکاری‌های مردمی و پلیس افتخاری ایجاد می‌شود؛ هم‌چنین در این طرح تبدیل معاونت اجتماعی ناجا به معاونت فرهنگی و اجتماعی و ارتقای محل سازمانی فرماندهی انتظامی استان البرز و غرب تهران و ارتقای سازمانی برخی رده‌های دیگر دیده شده است؛ البته ساختار فرماندهی نیروی انتظامی در استان‌ها هم تغییر و گسترش پیدا می‌کند.

۲۵ آذرماه سال گذشته مراسم رونمایی از طرح جامع ساختار و تشکیلات فرماندهی انتظامی جمهوری اسلامی ایران با حضور محمد باقری، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح و حسین اشتری برگزار شد. با آن‌که هنوز جزئیات دقیقی از تغییر ساختار نیروی انتظامی اعلام نشده و تنها رسانه‌ها به گوشه‌هایی از این تغییرات اشاره کرده‌اند، به نظر می‌رسد که حکومت قصد دارد به پلیس قدرت بیش‌تری برای تجسس در زندگی فردی-اجتماعی مردم بدهد.

از روزی که جمهوری اسلامی روی کار آمد، دیوار بلندی بین مردم و حکومت کشیده شده است. زندگی دوگانه در زیر پرچم این حکومت، بخش جدایی‌ناپذیر زندگی مردم شده و پلیس حالا قدرت بیش‌تری دارد که سرزده وارد مهمانی خصوصی، خانوادگی و تولد بچه و مراسم عروسی بشود. از طرفی بودجه و امکانات بیش‌تری هم در اختیارشان می‌گذارد. در تصاویری که از اعتراضات چند روز گذشته منتشر شد، ماشین‌های ضدشورش و آب‌پاش را دیدیم و امکانات جدید سرکوب را که به نوعی ارتباط مستقیم گسترش ساختار نیروی انتظامی با گسترش اعتراضات مردمی را نشان می‌دهد.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



حقوق بشر

■ بررسی چگونگی نظارت نیروهای گشت ارشاد و انتظامی در سواحل جنوب ایران وهم «ارشاد»



رها حقجو
روزنامه‌نگار

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

مقامات جمهوری اسلامی عارضه‌ی قلبی گزارش شده، اما به گفته‌ی پزشکان، جراحات وارد بر مغز، شکستگی جمجمه و مرگ مغزی صحت ماجرا را زیر سوال می‌برد. پس از مرگ مهسا امینی فیلمی از حضور او در کلاس توجیهی در کلانتری منتشر و لحظه‌ی مشکل جسمی او از سوی دوربین پلیس روایت شد. روایت‌های متعدد و متناقض در کنار شرایط جسمی او در بیمارستان به سناریوی ضرب‌و‌شتم و آسیب مغزی او نزدیک‌تر است. پیکر بی‌جان مهسا پس از انتقال به

«مهسا امینی» دختر کرد بیست‌ودوساله‌ی اهل سقز پس از دستگیری توسط نیروهای گشت ارشاد جان باخت. او که به همراه برادر خود به شهر تهران سفر کرده بود، در تاریخ ۲۴ شهریورماه ۱۴۰۱ در نزدیکی متروی شهید حقانی بازداشت شد. او پس از انتقال به کلاس توجیهی-اخلاقی گشت ارشاد به دلیل شرایط بد جسمانی و رفتن به کما به بیمارستان منتقل شد و چشم از جهان بست. گرچه علت مرگ او از سوی

پزشکی قانونی کهریزک، روز شنبه ۲۶ شهریورماه در آغوش سیل عظیم کرد و غیرکردزبانان در سقز به خاک سپرده شد. این نخستین بار نیست که رفتار گشت ارشاد به بهانه‌ی ارشاد و ترویج عفاف در جامعه جسمی و روحی به زنان و دختران آسیب زده است. دخالت در نحوه‌ی پوشش به بهانه‌ی ارشاد تنها مختص سطح شهر نیست. با تصویب طرح عفاف و حجاب این نظارت‌ها در ادارات دولتی نیز سخت‌گیرانه انجام می‌شود. علاوه بر ادارات، نیروهای گشت ارشاد و فراجا این روزها در سواحل جنوبی و شمالی نیز با جدیت بیش‌تری فعالند. این نظارت‌ها تنها پس از تصویب طرح حجاب و عفاف در تابستان امسال اعمال نمی‌شود. ماشین‌های سبز رنگ نیروی انتظامی از گذشته تاکنون همیشه دلهره‌ی تذکر و توبیخ را در دل زنان و دختران ایجاد کرده‌اند. در این گزارش نگاهی به چگونگی و سطح برخورد نیروهای گشت ارشاد و انتظامی در سواحل ایران می‌اندازیم.

از محدودیت تا ممنوعیت

طرح جامع عفاف و حجاب در تاریخ ۲۱ تیرماه ۱۴۰۱ از سوی وزارت کشور به همه‌ی دستگاه‌ها و نهادها ابلاغ و مسئولیت قرارگاه اجرای طرح به ستاد امر به معروف و نهی از منکر واگذار شده است. هدف تشکیل این ستاد اجرای قانون امر به معروف در کل کشور است. در مرحله‌ی اول از دستگاه‌های دولتی خواسته شده است که این طرح را با جدیت اجرا کنند. سیدعلی خان‌محمدی، سخنگوی ستاد امر به معروف درباره‌ی نظارت بر اجرای قانون عفاف و حجاب در مصاحبه با خبرگزاری فارس اعلام کرد: «بازرسان ما با حضور در نهادها و ادارات موضوع اجرای قانون یا عدم اجرای قانون را گزارش می‌دهند. علاوه بر این در این راستا شبکه‌ی بزرگ تشکل‌های مردمی عفاف و حجاب را هم به کار گرفته‌ایم و آن‌ها به ما گزارش می‌دهند. ما موضوع را رصد و پی‌گیری می‌کنیم. دیگر راه نظارت ما از طریق شوراهای امر به معروف در دستگاه‌های اجرایی است که اجرای درست قانون را از طریق آن‌ها هم پی‌گیری می‌کنیم. در صورت عدم اجرای قانون مسئول آن نهاد تذکر می‌گیرد و توبیخ می‌شود.» به گفته‌ی او کارمند موظف است که حجاب را طبق شاخصه‌های تعیین‌شده رعایت کند. او به صورت شفاف شاخص‌ها را بیان نکرد، اما به گفته‌ی برخی کارمندان دولتی این شاخص‌ها شامل ممنوعیت زدن لاک ناخن، تعیین سایز و رنگ مانتو، سخت‌گیری بیش‌تر حجاب، کاهش سایز ناخن و پوشاندن موهای رنگ‌شده در زنان می‌شود. در صورت توجه‌نکردن کارمند ابتدا مسئول مافوق تذکر می‌گیرد. تعلیق مسئول و

محکومیت پی‌آمد بی‌توجهی بیش‌تر به این طرح است. طبق گفته‌ی خان‌محمدی پس از اجرای مرحله‌ی اول در ادارات دولتی این طرح برای دیگر اقشار جامعه هم اجرا می‌شود.

ابهام در لزوم نظارت

ستاد امر به معروف و نهی از منکر چرا تأسیس شد؟ این نهاد با هدف توسعه‌ی نظام‌مند فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر، ترغیب آحاد جامعه به اجرای این فریضه با تأکید بر «تذکر لسانی» و تقویت نظارت عمومی در تمامی شئون و تعاملات اجتماعی در سال ۱۳۷۲ تأسیس شد. تلاش فعالان در این نهاد سیاست‌گذاری و انجام فعالیت‌های ترویجی، نظارتی، حمایتی، هماهنگی‌های ستادی و بین‌دستگاهی است؛ فعالیت‌هایی که جزئیات دقیقی از چرایی و لزوم اجرای آن منتشر نشده است. با تصویب قانون حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر و دستورالعمل اجرایی آن در سال ۱۳۹۴ این ستاد با تغییر نام و با عنوان ستاد امر به معروف و نهی از منکر در سه سطح مرکز، استان و شهرستان به فعالیتش ادامه داده است. سامان هادی‌پور، معاون مهندسی فرهنگی ستاد امر به معروف و نهی از منکر کشور تیرماه امسال در گفتگو با «ایکنا» اعلام کرد طی یک سال گذشته چندین دوره‌ی آموزشی در ستاد امر به معروف و نهی از منکر برگزار شده است. فقط در یک دوره‌ی آموزشی با عنوان «طرح ملی امر به معروف نهی از منکر» بیست‌وسه‌هزار نفر داوطلب از سراسر کشور ثبت‌نام کرده‌اند. به گفته‌ی او تا سال آینده ده‌هزار مربی و استاد امر به معروف و نهی از منکر تربیت می‌شود. در دانشگاه علمی-کاربردی نیز به زودی رشته‌ای با این عنوان در مقطع کارشناسی راه‌اندازی می‌شود. آمار نشان می‌دهد که برنامه‌ی دولت افزایش نیرو و سرمایه‌گذاری انسانی برای انجام این طرح است. هادی‌پور درباره‌ی کلیت طرح امر به معروف و نهی از منکر نیز اعلام کرد: «قانون‌گذار سه مدل را برای امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک اصل قانون اساسی، یعنی اصل هشتم مطرح کرده است: امر به معروف و نهی از منکر مردم نسبت به مسئولان (گشت ارشاد مسئولان)، امر به معروف و نهی از منکر مسئولان نسبت به مردم و امر به معروف و نهی از منکر مردم نسبت به مردم است. هر سه مورد در اصل هشتم قانون اساسی به رسمیت شناخته شده است و ستاد نیز در هر سه بخش مأموریت‌هایی دارد». آن‌چه در سطح جامعه دیده می‌شود، افزایش فعالیت و ترویج موارد دوم و سوم است. هادی‌پور در ادامه اجرای طرح حجاب و عفاف را خواسته‌ی آحاد مردم کشور می‌خواند.

پس از مرگ مهسا امینی کارزارهای مجازی و اعتراضات

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

با شدت بیشتری به توقف گشت ارشاد در سراسر کشور انجام شد. در مراسم خاکسپاری او نیز شعارهای بسیاری در مخالفت و درخواست لغو حجاب اجباری و توقف فعالیت گشت ارشاد از سوی مردم شنیده شد. مشخص نیست آحاد مردم متقاضی برخورد خشنوت‌آمیز گشت ارشاد که هادی پور در سخنانش به آن اشاره می‌کند، چه قشری از مردم ایرانند؟ گشت ارشاد مسئولان نیز که هادی پور در صحبت‌هایش آن را مهم‌ترین شعار انتخاباتی ابراهیم رئیسی می‌داند، تاکنون اجرایی نشده است.

هراس دخالت

نظارت بر پوشش در دولت ابراهیم رئیسی علاوه بر سطح شهر در سواحل و مکان‌های تفریحی و گردشگری کشور نیز بیش‌تر شده است. بازدیدهای میدانی از افزایش تعداد ماشین‌های گشت ارشاد در سطح شهر و سواحل شهرهای جنوبی کشور خبر می‌دهد. مهشید، یکی از ساکنان شهر بندرعباس می‌گوید: «نیروهای انتظامی همیشه در سطح شهر بوده‌اند، اما مردم هراس زیادی نداشتند. در مردادماه امسال اما با اعلام ممنوعیت پوشیدن مانتوهای جلو باز و بخش‌نامه‌های عجیب و مختلف درباره‌ی پوشش مردان و زنان، مردم با احتیاط بیش‌تری در سطح شهر تردد می‌کردند. اغلب مردم مسیری را انتخاب می‌کردند که کم‌ترین مواجهه را با ماشین‌های پلیس و گشت ارشاد داشته باشند». تعداد ماشین‌های نیروی انتظامی و گشت ارشاد در سواحل جزیره‌های جنوبی مانند قشم، کیش و هنگام به گفته‌ی مسافران و ساکنان جزیره به نسبت سال گذشته افزایش چشم‌گیری داشته است. در ورودی اسکله‌ی جزیره‌ی گردشگری هرمز برای نخستین بار چادر و قرارگاه بسیج خواهران برپا شده است. شنای اعضای خانواده با هم در بخش‌هایی از سواحل جزیره‌ی کیش نیز ممنوع شده است. گردشگران جزیره‌ی هرمز تنها در بخش‌های مشخصی اجازه‌ی برپایی کمپ را دارند. تذکر درباره‌ی پوشش البته تنها مختص به گردشگران در جزایر نیست. بومیان جزیره نیز که لباس محلی بر تن دارند، با احتیاط بیش‌تری در سطح جزیره گذر می‌کنند. سواحل شهر بندرعباس نیز از این قانون مستثنی نیست. یکی از شهروندان بندرعباس درباره‌ی اضطراب پس از دیدن ماشین‌های پلیس و گشت ارشاد در سواحل به «خط صلح» می‌گوید: «ماشین پلیس بیش از آن که احساس امنیت را القا کند، ما را می‌ترساند. وظیفه‌ی آن‌ها باید حفظ امنیت باشد، نه قضاوت. یک شب با دوستم در ساحل نشسته بودیم که چند مرد مزاحمان شدند. به سمت ماشین پلیس مستقر در ساحل رفتیم. موضوع را برایشان تعریف کردیم. نیروها

به جای آن‌که از ما دفاع کنند، گفتند با این قیافه و پوشش حق داشته‌اند اذیتتان کنند. ما لباس معمولی بر تن داشتیم. حالا ترجیح می‌دهم حتی اگر کسی مزاحم شود، از پلیس کمک نخواهم.»

اجبار به بهانه‌ی الزام؟

نیروی انتظامی طبق گفته‌ی سامان هادی پور نرم‌افزاری را به نام «ناظر ۱» برای خودروها و تاکسی‌ها طراحی کرده است. اگر راننده‌ی زنی در خودرو کشف حجاب کند یا حتی شالش از سرش بیفتد، گزارش آن به فراجا ارسال و پیامک تخلف به صورت آنلاین به راننده‌ی خودرو ارسال می‌شود. به گفته‌ی ناظران طرح اگر این رفتار تکرار شود، خودروی خاطی توقیف خواهد شد. گزارش‌های مردمی نشان می‌دهد این شیوه‌ی نظارتی به صورت ناکارآمد در حال انجام است. رانندگان مرد زیادی گزارش داده‌اند که پیامک تخلف بدجایی برایشان ارسال شده است. بر خلاف آن‌چه در تعریف طرح آمده، گاهی ماشین بدون تخلف و تکرار آن و بدون اطلاع راننده توقیف شده است.

یکی از شهروندان از تجربه‌ی عجیب توقیف ماشینش می‌گوید: «من رانندگی می‌کردم. خانم در مسیر رسیدن به خانه در ماشین به نوزادمان شیر می‌داد. به خانه که رسیدیم، پیامک تخلف حجاب برای من آمد. صبح بیدار شدم و دیدم ماشینم نیست. متوجه شدم بدون اطلاع من، ماشین یدک‌کش ماشینم را به پارکینگ منتقل کرده است. فکر می‌کردم ماشینم را دزدیده‌اند.» زهره نیز از تجربه‌ی عجیبش می‌گوید: «من همیشه در ماشین به خاطر جریمه‌نشدن حواسم به شالم است. برای هر جریمه باید بیش از دوست و پنجاه هزار تومان پردازی. با این وجود باز پیامک را دریافت کردم. پیگیری کردم و متوجه شدم در شب شال مشکلی پوشیده بودم. دوربینشان لابد فکر کرده چیزی سرم نیست. همسرم به کلانتری رفت و تعهد داد. ما حتی در ماشین خودمان هم اختیار پوششمان را نداریم.» این‌ها تنها چندین مورد از نظارت و سخت‌گیری دستگاه‌های مختلف امنیتی و اجرایی در اجرای طرح حجاب و عفاف است. طرحی که با ادعای مقبولیت عام، اما با اهداف گروهی خاص روزه‌روز عرصه‌ی زندگی را برای مردم تنگ‌تر می‌کند. مرگ دختر بیست‌ودو ساله‌ی سندی حجاب نارضایتی از فعالیت گشت ارشاد و دخالت بی‌رویه در زندگی شخصی شهروندان در کشور را ترکاند. سوالی که باید پس از مرگ مهسا امینی پاسخ داده شود، این است که آیا انجام طرح اجباری، غیرمقبول و پرابهامی مانند امر به معروف و نهی از منکر حتی به قیمت به‌خطر انداختن و گرفتن جان یک شهروند، لازم است؟



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



حقوق بشر

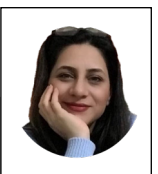
■ یگان ویژه انتظامی؛ از کوی طلاب مشهد تا نزارهای ماهشهر

خواهان آن بودند، با برخورد‌های مسلحانه و خشونت‌بار و با زبان تیر و گلوله و خون به آن‌ها پاسخ دادند.

نقطه‌ی اوج حضور یگان ویژه و گستردگی سرکوب شهروندان ایران اما در فاصله‌ی سال‌های ۹۶ تا ۹۸ رخ داد؛ سال‌هایی که به واسطه‌ی ناکارآمدی حکومت در حوزه‌ی اقتصاد، نادیده‌گرفتن حقوق شهروندان و کاهش سطح آزادی‌های اجتماعی، حتی بر اساس چارچوب‌های قانون اساسی در ایران، فاصله‌ی اعتراضات خیابانی از دست‌کم هر ده سال یک‌بار به هر سال یک‌بار کاهش پیدا کرد.

خیابان‌های شهرهای ایران در فاصله‌ی سال‌های ۹۶ تا ۹۸ سه اعتراض گسترده به خود دیدند. دی‌ماه ۱۳۹۶، مردادماه ۱۳۹۷ و آبان‌ماه ۱۳۹۸ خیابان رنگ خون گرفت و یگان ویژه چنان‌که به دنبال آن بود، جولان داد.

امرا و رؤسای نیروی انتظامی به جز اولین آن‌ها که از نیروهای شهرداری انتخاب شدند، در طول سالیان گذشته همواره از میان



مریم دهکردی
روزنامه‌نگار

اولین باری که شهروندان ایران نام یگان ویژه را شنیدند، شاید به اوایل دهه‌ی هفتاد بازگردد؛ زمانی که یکی از اولین اعتراضات خیابانی پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در مشهد، یکی از مذهبی‌ترین شهرهای ایران رخ داد.

حکومت ایران در سال ۱۳۷۰ نیروهای شهرستانی، ژاندارمری و کمیته‌های انقلاب اسلامی را در هم ادغام کرده و نیروی انتظامی را تشکیل داده بود. در همان دوران یگانی با نام یگان ویژه پاسداران تشکیل شده بود که اعضای اصلی آن شماری از تندروترین افراد شاغل در نهادهای امنیتی یک دهه‌ی قبل بودند. از همان روزها هرجا شهروندان ایران در اعتراض و برای مطالبات خود به خیابان آمدند، نیروهای یگان ویژه فارغ از آن‌چه مردم

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

فرماندهان سپاه پاسداران انتخاب شده‌اند. رضا سیفاللهی، هدایت لطفیان، محمدباقر قالیباف، اسماعیل احمدی‌مقدم و حسین اشتری سپاهیان بودند که بر مسند فرماندهی کل نیروی انتظامی تکیه زدند، اما یگان ویژه همواره از میان اعضای کمیته‌ی انقلاب اسلامی فرمانده اختیار کرد.

یکی از شاخص‌ترین چهره‌هایی که فرماندهی یگان ویژه را برای مدتی طولانی برعهده داشت، سیدمجتبی عبداللهی است. او در دوران جنگ تپ موسی بن جعفر را راه‌اندازی و فرماندهی کرده بود و بعد از آن نیز به عنوان فرماندهی لشکر ۲۸ روح‌الله انتخاب شد. در دوران رهبری سیدعلی خامنه‌ای این رفیق دیرینه بر مسند فرماندهی یگان ویژه‌ی پاسداران نشست، با این عزم جزم که هر شورش و طغیان جمعی علیه رهبر ایران را سرکوب کند.

سیدمجتبی عبداللهی تا سال ۱۳۹۱ به مدت بیست‌و یک سال فرماندهی یگان ویژه باقی ماند و در نهایت به خواست خود و با کسب عنوان مشاور عالی، فرماندهی نیروی انتظامی یگان ویژه را ترک کرد، اما حضور یگان ویژه در سرکوب اعتراضات مردمی هر لحظه پررنگ‌تر و محسوس‌تر شد.

مروری بر حضور یگان ویژه

اولین اعتراضی که یگان ویژه برای سرکوب آن به میدان آمد، مربوط به اعتراضات کوی طلاب در مشهد بود؛ اعتراضی که به دلیل تخریب خانه‌های حاشیه‌نشینان در راستای سیاست‌های آزادسازی اقتصادی صورت گرفت. ده‌ها هزار نفر در این اعتراضات با شعار علیه مقامات وقت جمهوری اسلامی به خیابان آمدند، اما وقتی اماکن دولتی در سراسر شهر مشهد هدف حمله‌ی مردم خشمگین قرار گرفتند، یگان ویژه وارد میدان شد.

دو سال بعد مردم قزوین ناراضی از این که قزوین به یک استان مستقل تبدیل نشده بود، به خیابان آمدند. یگان ویژه در این فقره هم دستور داشت به هر شکلی که می‌تواند، معترضان را به خانه‌ها بازگرداند.

برای نسل نگارنده اما که در سال‌های پایانی دهه‌ی هفتاد روزهای دانشجویی خود را می‌گذرانند، حضور یگان ویژه در اعتراضات خیابانی پس از حمله به کوی دانشگاه شکلی تازه داشت. آن‌ها این بار با هیبتی غریب و ترسناک به خیابان آمده بودند.

نیروهای یگان ویژه در آن سال با یونیفورم‌های سیاه و چهره‌های پوشیده سوار بر موتور با سپر و باتوم در کنار لباس شخصی‌هایی که با فریاد «حیدر! حیدر!» شهروندان معترض و به ویژه دانشجویان را زیر باتون و مشت و لگدم می‌گرفتند، حاضر بودند. هدف این بود که مردم معترض که قصد کرده بودند خود را به نزدیکی بیت رهبر جمهوری اسلامی برسانند، بر جای خود بمانند؛ حتی به قیمت جان. ده سال بعد به دنبال خوانده‌نشدن رأی شمار زیادی از شهروندان ایران در انتخابات ریاست جمهوری گسترده‌ترین اعتراضات ضدحکومتی با زیرلایه‌ی سیاسی رخ داد.

خرداد ۱۳۸۸ یگان ویژه به تنهایی قادر نبود سیل جمعیت حاضر در خیابان را به خانه‌ها بازگرداند. همه‌ی شهرها جولان‌گاه حضور شهروندانی بود که به دنبال رأی خود بودند. به همین سبب نیروهای قرارگاه ثارالله سپاه پاسداران، لباس شخصی‌ها و بسیجی‌ها نیز به یاری یگان ویژه شتافتند.

دی‌ماه ۱۳۹۶ یک‌بار دیگر جرقه‌ی اعتراضات مردمی از مشهد آغاز شد. شهروندان عاصی از فشار اقتصادی از بستر فضای مجازی برای برگزاری تجمعی در اعتراض به گرانی‌ها استفاده کردند و سیاست‌های اقتصادی دولت حسن روحانی را به چالش کشیدند.

اعتراض شهروندان که در ابتدا با خواسته‌های اقتصادی و مبارزه با فساد اثبات‌شده در ارکان دولت وقت آغاز شده بود، در زمانی اندک به بیش از صد شهر کوچک و بزرگ رسید و خواسته‌ها نیز از مصائب معیشتی فراتر رفت. حاکمیت یک‌باره به خود آمد و دید شعارها دوباره رهبر جمهوری اسلامی را نشانه رفته است؛ پس دوباره وقت آن بود که یگان ویژه وارد عمل شود.

اوج نقش آفرینی یگان ویژه؛ اعتراضات آبان ۹۸

سردار حسن کرمی از سال ۱۳۹۱ جانشین سیدمجتبی عبداللهی و فرماندهی یگان ویژه شد. نیروهای تحت امر او در آبان ۱۳۹۸ خونین‌ترین سرکوب خیابانی پس از انقلاب ۱۳۵۷ را رقم زدند. در فاصله‌ی روزهای ۲۴ تا ۲۶ آبان ۱۳۹۸ نیروهای یگان ویژه چنان که فرماندهان آن بعدها در سخن‌رانی‌های خود افشا کردند، با سلاح‌های ساچمه‌زن، تجهیزات سدکننده، باتوم، سپر، آب‌پاش و انواع گازها و وسایل الکترونیکی و ابزار صوتی و نوری برای حفظ نظام وارد عمل شدند.

نهادهایی مانند عفو بین‌الملل از کشته‌شدن دست‌کم سیصد و بیست و چهار نفر طی چهار روز به دست نیروهای امنیتی در خیابان‌ها خبر دادند (۱)، اما برخی منابع خبری از جمله خبرگزاری رویترز به نقل از منابع دولتی در ایران شمار کشته‌شدگان را حدود هزار و پانصد نفر تخمین زدند. رویترز هم چنین افشا کرد که رهبر ایران به نیروهای امنیتی دستور داده بود این اعتراضات «به هر شکل ممکن جمع شود».

اعتراضات دی‌ماه ۹۶ و آبان ۹۸ چگونه «جمع» شد؟

سردار حسن کرمی فرماندهی یگان‌های ویژه‌ی نیروی انتظامی در پاسخ به این پرسش که اعتراضات دی‌ماه ۱۳۹۶ چگونه کنترل شد، گفته است که نیروهای انتظامی در بیش از هفتادونه نقطه‌ی

کشور فعال بوده و از خودروی صوت استفاده کردند. (۲)

خودروی صوت سیستمی است که به گفته‌ی سردار کرمی صدای فرماندهی میدان را تا دو کیلومتر و به شعاع پانصد متر پخش کرده و توسط آن امکان دادن اخطار نهایی به معترضان با اطمینان از این که صدای او را می‌شنوند، وجود دارد.

او در گفته‌های خود تأیید کرد که نام عملیات نیروهای یگان ویژه

را که برای سرکوب معترضان در اعتراضات دی ماه طراحی شده بود، «پر قو» گذاشته بودند؛ چراکه بنا به ادعای او یگان ویژه در برابر شهروندان معترض از «تمام قدرت» خود استفاده نکرد، بلکه «به شکل بازدارنده» تلاش کرد جمعیت را کنترل کند.

او هم چنین تأکید کرد که استراتژی یگان ویژه بر گفتگو، اخطار و هشدار استوار بود و در جریان کنترل اعتراضات «کمترین آسیب به اموال عمومی و جمعیت وارد شد.

سردار کرمی در حالی از عملیات «پر قو» در سایه «مهارت و تخصص ویژه» در «جمع کردن» اعتراضات سخن می گوید که بر اساس گزارش های منتشر شده در رسانه های ایران در اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶ که از تاریخ هفتم دی آغاز و تا پایان دی ماه ادامه داشت، دست کم هشت هزار نفر بازداشت شدند. نام هجده نفر در رسانه های رسمی به عنوان کشته شدگان این اعتراضات در خیابان ها به دست نیروهای امنیتی و یگان ویژه تأیید شده است؛ علاوه بر آن تعدادی از بازداشت شدگان در زندان ها به مرگ های مشکوک جان باختند و نهادهای امنیتی و قضایی هرگز درباره ی این مرگ ها پاسخ روشنی به دادخواهان و خانواده های کشته شدگان ندادند.

در آبان ۱۳۹۸ و به دنبال افزایش ناگهانی قیمت بنزین اعتراضات گسترده ای در شهرهای بزرگ و کوچک ایران رخ داد. این اعتراضات هم در ابتدا مسالمت آمیز و بر محور مطالبات مردم استوار بود، اما به یکباره نیروهای امنیتی در برخی شهرها به خشونت متوسل شدند. این بار اما یگان ویژه اصراری هم نداشت که با رمز «پر قو» تجمع اعتراضی شهروندان را «جمع» کند.

ابتدا شبکه ی اینترنت به دستور شورای امنیت کشور و با «دلایل امنیتی» قطع شد و خاموشی و بی خبری از ایران یک هفته تداوم یافت تا نیروهای یگان ویژه و گردان های بسیج فرصت کافی برای تسلط بر اوضاع و سرکوب شهروندان را داشته باشند.

رسانه های ایران به نقل از رمضان شریف، سخن گوی سپاه پاسداران ایران نوشتند که از هفتصدوپنجاه شهر ایران در بیش از صد شهر «حوادث و اتفاقات کوچک و بزرگی» رخ داده که در بیش تر مناطق ظرف بیست و چهار ساعت و در برخی از شهرها در هفتادودو ساعت «جمع بندی» شده است.

سالار آبنوش، فرماندهی عملیات بسیج ایران نیز روز ۳۰ آبان ماه در یک سخنرانی رویدادهای این سه روز را «جنگ جهانی تمام عیاری علیه نظام و انقلاب» توصیف کرد و گفت: «به عنوان کسی که در صحنه بودم، معتقدم فقط خدا ما را نجات داد.»

مرکز اطلاع رسانی ناجا نیز در گزارشی اعلام کرد که تا روز شنبه دوم آذر صدوهشتاد نفر را به عنوان «لیدرهای اصلی» اعتراضات شناسایی و بازداشت کرده است.

بعد از اتصال قطره چکانی سرویس اینترنت و انتشار ویدیوهایی

که از سرکوب اعتراضات در شهرهای مختلف در رسانه های اجتماعی منتشر شد، تصویر روشن تری از شرایط ایران در آن روزها نشان داد. منابع مستقل از شلیک مستقیم «نیروهای گارد ویژه و امنیتی های لباس شخصی» و استفاده ی نیروهای نظامی از «دوشکا و تیربار و مسلسل» در برابر دست های خالی معترضان خبر می دادند. وبسایت کلمه به نقل از مسئولان بهشت زهرا نوشت که تنها در تهران «پیکر صدوپنجاه و شش نفر از هم وطنان به غسل خانه ی این آرامستان انتقال داده شده و هشتاد پیکر به شهرستان ها فرستاده شده است.»

منابع مختلف خبری و حقوق بشری نیز از کشته شدن ده ها نفر در جریان دستکم سه روز سرکوب اعتراضات در ماه شهر و شهرک های اطراف آن خبر داده بود.

ابعاد کشتار و سرکوب آبان ۹۸ هم چنان پس از نزدیک به سه سال روشن نیست، اما در شرح خشونت یگان ویژه همین بس که محمود صادقی، نماینده ی وقت مجلس شورای اسلامی گفت: «در جلسه ای یکی از نمایندگان شهرستان ها از رحمانی فضلوی، وزیر کشور سوال کرد که آیا امکان تیراندازی، دست کم به پا یا کمر به پایین وجود نداشته که شلیک مستقیم به سر و صورت معترضان انجام شده است؟ وزیر کشور هم در پاسخ عنوان کرد که خب! شلیک به پا هم انجام شده بوده است؛ پاسخی که نمایندگان از آن شگفت زده شدند و متعجب از این که آقای وزیر با بی خیالی چنین مسئله ای را عنوان کرده است.»

ما به عنوان شهروندان ایران، به عنوان نسلی که دست کم از سال ۱۳۸۷ تا امروز شاهد حضور سرکوب گر نیروی یگان ویژه در بسیاری از بزرگراه های تاریخ معاصر خود بوده ایم، هنوز به درستی نمی دانیم این یگان چند عضو و نیروی رسمی دارد، اما همین که به گفته ی فرماندهان این یگان تنها در ایام اربعین امام سوم شیعیان «بیست هزار نیروی یگان ویژه» به کار گرفته می شوند، نشان دهنده ی این حقیقت است که سهم بزرگی از بودجه ی کشور برای نگاهداشت این یگان هزینه می شود. به یقین و با توجه به نارضایتی های عمومی و اجتماعی و احتمال بروز اعتراضات خیابانی حتی علی رغم اعزام بیست هزار نفر از نیروهای یگان ویژه به مناطق مرزی باز تعداد قابل توجهی از آن ها در شهرهای مختلف ایران آماده ی حضور در خیابان ها هستند، اما نه برای در کنار مردم بودن؛ آن ها برای در برابر شهروندان بودن آماده اند.

پانوش ها:

۱. مشخصات ۳۲۴ نفر از کشته شدگان شناسایی شده اعتراضات آبان ۱۳۹۸، غفو بین الملل، ۲۵ آبان ماه ۱۴۰۰.

۲. سردار کرمی: در ۹۶ و ۹۸ مأموریت سنگین داشتیم، سایت خبری تحلیلی

ساعت ۲۴، ۲۲ مهرماه ۱۴۰۰.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



حقوق بشر

■ چرا در ایران مردم از دیدن پلیس می‌ترسند و مردم چطور در برخورد با پلیس تروما پیدا کرده‌اند؟ فراجا و امنیت روانی مردم

هنگاهی که بُعد روانی نیازهای ما مورد حمایت قرار می‌گیرد، استقلال و خودارزشمندی در ما شکل می‌گیرد و ارتباط ما با جهان بیرون (ارتباط با والدین، دوستان، آشنایان، همسالان و افراد دیگر) به درستی انجام می‌شود. در پی شکل‌گیری این ارتباطات ابعاد گسترده‌ی فردی پلی برای تشکیل ارتباطات جمعی می‌شود و روان جمعی در امنیت شکل شکوفایی به خود می‌گیرد.

از بُعد روان‌شناختی ما از لحظه‌ی تولد برای رشد کارآمد و مؤثر نیازمند حمایت و احساس امنیتیم. این دو گزینه ابتدا از

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



صبا آلاه
روان‌شناس بالینی

در ابتدا شاید لازم باشد تعریفی از امنیت - به ویژه در بحث مهم ما امنیت روانی - داشته باشیم تا بتوانیم پیوند آن را با زندگی متوجه شویم. امنیت حالتی از نیازها و خواسته‌های فردی است که از بُعد روان‌شناختی یک نیاز اساسی و پیش‌نیازی برای رشد فردی و اجتماعی ماست. در پی این احساس حالتی در ما شکل گرفته که نیازها و تمایلات خود را تضمین شده می‌پنداریم.

سمت ساختار خانواده (والدین و نزدیکان) و افراد امن صورت می‌گیرد. همان‌طور که خانواده باید بتواند در محیطی کاملاً امن و حمایتی رشد را هدایت کند، بعد از خانواده این نگاه به سمت جامعه و دولت کشیده می‌شود.

هویت فردی در خانواده با فاکتورهای حمایتی و امن بودن شکل می‌گیرد، ولی ما نیاز به جهان بیرون داریم؛ بنابراین این فردیت باید احساس امنیت را در ساختار اجتماعی درک کند تا بتواند از هویت فردی خود به هویت اجتماعی پل بزند. این پیوند زمانی محقق می‌شود که فرد در یک بستر احساس امنیت و حمایت کند تا بتواند مسئولیت‌های اجتماعی خود را در راستای اهداف فردی و جمعی به انجام برساند. موارد فوق بیان‌گر اهمیت ویژه امنیت روانی فرد است.

امنیت فردی و اجتماعی را می‌توان پدیده‌ای پیچیده دانست؛ به دلیل این که نه تنها انسان‌ها منحصر به فردند، بلکه عوامل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، سرشتی، اقتصادی و غیره می‌تواند امنیت را دچار دگرگونی و پیچیدگی‌های گسترده کند. برای مثال زمانی که در جامعه نابه‌سامانی‌های اقتصادی رخ می‌دهد، افراد احساس امن بودن و مورد حمایت قرار گرفتن نمی‌کنند و ارتباطات آن‌ها دچار چالش‌های زیادی می‌شود. افراد در روند رشد فردی و اجتماعی خود باید بتوانند ساختارها را درک و یک ارتباط کارآمد بین آن‌ها ایجاد کنند. برای مثال ساختار خانواده و جامعه باید بتواند هماهنگی‌های مؤثر و پیوندی در یک راستا داشته باشند، نه متناقض یا موازی با هم.

این که در ساختار خانواده فاکتورهایی وجود داشته باشد که جامعه آن را منع کرده یا برعکس، می‌تواند پل ارتباطی روانی و ذهنی را برای شکل‌گیری هویت‌ها دچار اختلال کند. این مثال به روشنی در فضای ساختاری خانواده و جامعه‌ی ایران به چشم می‌خورد. خانواده به دلیل فشارهای اجتماعی و عدم آزادی‌های فردی و اجتماعی در جامعه متوجه حق و حقوق خود می‌شود و برای درمان بودن تلاش می‌کند این آزادی‌ها را در چارچوب خانواده و گاه خارج از این ساختار به صورت پنهانی یا نیمه‌پنهانی نشان دهد. این‌جا این تناقض می‌تواند ارتباط جمعی را دچار مشکل کند و عدم احساس امنیتی به وجود آورد که روند شکل‌گیری هویت اجتماعی گسستگی پیدا کند. بنابراین یکی از مواردی که برای گسترش امنیت روانی در جامعه لازم است، دولت و مسئولانی‌اند که بتوانند چارچوب‌های امنیتی را فراهم کنند تا افراد در آن ساختار روابطی سالم داشته باشند. افراد در پی ساختار سالم که وظیفه‌ی ایجادش با دولت است، احساس امنیت دارند، ولی اگر به هر دلیلی این ساختار به شکل ناسالم پدیدار شود، افراد در جامعه احساس عدم امنیت

می‌کنند و در پی آن ارتباط مردم و دولت دچار چالش می‌شود.

پلیس، نیروی انتظامی، فراجا

ناجا (نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران) یا اخیراً فراجا (فرماندهی انتظامی جمهوری اسلامی ایران) نهادی است که در ساختار جامعه‌ی ما مفاهیمی محافظتی و امنیتی را با خود به همراه دارد و برای ما این‌گونه تعریف شده است که می‌تواند حافظ تن و روان ما باشد، ولی آیا امروزه ما این مفهوم را به همین معنا و گستردگی امنیت پذیرفته‌ایم یا نه؟ با توجه به مفاهیمی که بیان شد، دولت و مسئولان نه تنها نتوانسته‌اند ساختاری سالم و بستری مناسب برای رشد اجتماعی افراد بسازند، بلکه متأسفانه با توجه به فشارهای اجتماعی، گرفتن آزادی‌های فردی و جمعی، نابه‌سامانی‌های اقتصادی، به‌رسمیت نشناختن افراد از بُعد هویتی، ملیتی، مذهبی و غیره اختلالات گسترده‌ای برای افراد به وجود آورده‌اند.

از بُعد روان‌شناسی اجتماعی ارتباط فردی ما با نهادی مثل پلیس نمی‌تواند به درستی شکل بگیرد؛ به دلیل این که سیستم حفاظتی فقط در پی مشروعیت‌بخشیدن به یک‌سری ارزش‌ها و باورهای خاص برای یک قدرت خاص است و بدون توجه به نیازهای فردی و ارزش‌های فردی پیش می‌روند. همین عدم توافق بین ارزش‌های فردی و اجتماعی فاصله‌ای عمیق ایجاد کرده و این می‌تواند دلیل مهمی باشد تا افراد نتوانند ارتباطی کارآمد برقرار کنند. یکی از فاکتورهای مورد مشاهده در این چند سال واکنش‌های فیزیکی و رفتارهای پرخشوتی است که معمولاً از چنین نهادهایی دیده شده است و هراس پیچیده و فراگیری برای افراد به وجود آورده است. به دلیل عدم حمایت‌های فردی و اجتماعی این روند ارتباطی دچار گسستگی بود، ولی اتفاقات این چند سال اخیر چهره‌ی واقعی یک سیستم خشونت‌گر و سلطه‌گر را از طریق سرکوب‌ها و رفتارهای خشونت‌آمیز به افراد جامعه معرفی کرد و این ارتباط را دچار ازهم‌گسیختگی فراوانی کرد؛ بنابراین با چنین احساسات ناخوشایند و غیرحمایتی و حتی پرخشوت‌نه‌تنها ارتباطی برقرار نمی‌شود، بلکه افراد دچار اضطراب و ترس فراگیر از چنین نهادهایی می‌شوند.

چطور می‌شود ما از نهادی ترس و هراس فراگیر داشته باشیم، ولی بتوانیم ارتباط مؤثری با آن برقرار کنیم؟ قطعاً چنین اتفاقی نمی‌افتد. همان‌طور که از امنیت اجتماعی و الگوهای شکل‌گیری آن صحبت شد، این نهاد باید می‌توانست چارچوب خود را تأمین اجتماعی قرار دهد، ولی به دلیل وابستگی‌های حکومتی و اولویت قراردادن ارزش‌های جمعی برای باوری خاص افراد به گوشه‌ای رانده شده‌اند و تمام این عوامل

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

پی آمدهای اجتماعی و آسیب‌های اجتماعی به دنبال دارد. از بُعد روان‌تحلیل‌گری سیاسی و اجتماعی که تلاش می‌کند پلی بین روان و ساختارهای سیاسی و اجتماعی بزند، با توجه به این ارتباطات و عدم پیوند مردم و نهاد فراجا، امروزه پلیس نه تنها نتوانسته از نابه‌سامانی جلوگیری کند، بلکه خود به نهادی سرکوب‌گر تبدیل شده است و خود نیز مسئول سرکوب مردمی است که باید محافظ تن و روان آن‌ها باشد.

حال شاید بتوان با توسل بر روان‌شناسی سیاسی و اجتماعی پاسخ این سوال را واضح‌تر داد که چرا مردم ایران چنین ترس و اضطراب فراگیری نسبت به پلیس دارند. در ادامه به پیامدها و آسیب‌های اجتماعی و ترومایی که افراد با مشاهده‌ی پلیس در ایران دارند، می‌پردازیم.

با مفهوم امنیت اجتماعی آشنا شدیم و پلیس را که به عنوان یکی از نهادهای موظف برقراری این بُعد مهم در جامعه برای ما مفهوم‌سازی شده است نیز بررسی کردیم. در این جا مهم است که هماهنگی بین مفهوم‌سازی و امنیت برقرار شود، ولی با توجه به عدم هماهنگی و هم‌ترازی مفهوم پلیس و وظایف آن‌ها با تجربیات و مشاهداتمان در روند رشد فردی و اجتماعی نیز می‌بینیم که ذهن و روان دچار تناقض‌های شدیدی می‌شود و برای محافظت از خود تلاش می‌کند. اگر دسته‌ی بزرگی از واکنش‌ها و رفتارهای پلیس را مثال بزنیم، می‌توان روشن‌تر تروماهای در پی آن را شناسایی کرد.

- مشاهده‌ی دسته‌های مجرم‌گردانی که پلیس در آن مشارکت کامل دارد؛

- مشاهده‌ی صحنه‌های اعدام و راهپیمایی‌های پر از رفتارهای خشونت‌آمیز که پلیس مدیریت آن را بر عهده دارد؛

- مشاهده‌ی صحنه‌های سرکوب و رفتارهای پرخشونت که توسط افراد پلیس انجام می‌شود؛ و

- مشاهده و جلوگیری از آزادی‌های فردی و خصوصی و انتخاب‌های فردی.

ما امروزه با تجربیات مشترک و قابل‌مشاهده، مفهوم‌بندی جدیدی از پلیس و نقش‌های اجتماعی این نهاد داریم؛ بنابراین با این تجربیات نه تنها ارتباطات ما به هم پیوند نمی‌خورد، بلکه برای ما آسیب‌های اجتماعی از قبیل اختلالات روان‌پزشکی و خلقی به وجود می‌آورد. مثالی واضح‌تر از یک روز عادی و یک فرد عادی در شرایط امروزه‌ی ایران می‌زنیم:

از خانه برای خرید یا رفتن به محیط کار بیرون می‌آیید. کیف پول شما به واسطه‌ی نبود امنیت به سرقت می‌رود. کمی جلوتر درگیری پلیس را با تعدادی از شهروندان، یا روشن‌تر، زنان می‌بینید و رفتارهای پرخشونت را شاهدید. در

تلفن همراه هوشمندتان و فضای مجازی درگیرهای بیش‌تری از پلیس یا ویدئوهای منجرکننده‌ای می‌بینید. این‌ها می‌تواند از بُعد روانی برای ذهن که توسط مشاهده الگوهای ذهنی می‌سازد، کافی باشد که حجم گسترده‌ای از اضطراب و استرس را فقط برای یک روز شما به وجود آورد. این روز برای ذهن چارچوب و مفاهیمی می‌سازد که تمامیت آن پر از احساس عدم امنیت، احساس خطر و احساسات ناخوشایند است و همین چارچوب‌ها واکنش‌های روانی و رفتارهای ما را کنترل می‌کند.

در برابر امنیت‌داشتن که از بُعد روانی ارزشمندی فرد در آن نمود درونی و بیرونی پیدا می‌کند، احساس عدم امنیت فرد را دچار بی‌کفایتی و بی‌ارزشی می‌کند و عاملیت و هویت فردی او سلب می‌شود و در جامعه‌ای که باید به رسمیت شناخته شود، نه تنها نادیده گرفته می‌شود، بلکه برای او مفهوم‌سازی می‌شود که حتی اگر برای محافظت از فردیت خود تلاشی بر خلاف ارزش‌های جمعی انجام دهد، توسط همان نهادی که باید محافظ جانش باشد، سرکوب می‌شود و مورد خشونت قرار می‌گیرد و این جاست که هنجارهای ناعادلانه‌ای پدید می‌آیند که فرد را درگیر پیچیدگی‌های اجتماعی فراوانی می‌کند. افراد در چنین چارچوبی دچار تناقض‌های رفتاری می‌شوند و اختلالات رفتاری و اضطرابی فراوانی را تجربه می‌کنند. حال تصور کنید موقعیت‌های پرتنش و پراضطراب جایگزین آن ساختاری شود که برای روند رشد فردی و اجتماعی ما لزوم اساسی دارد که سیر نسبتاً پایدار داشته باشد.

با چنین تعاریفی ما امروزه با مشاهده‌ی پلیس دچار حمله‌های وحشت‌زدگی وابسته به موقعیتیم و فشار روانی و استرس گسترده‌ای را در طول روز تجربه می‌کنیم. کم‌تر کسی است که امروزه با مشاهده‌ی پلیس و حتی فراتر، نام‌بردن از پلیس درگیر چالش‌های روانی و تکانشی نشود. قطعاً بهداشت روانی- اجتماعی جامعه در پی چنین رفتارهایی تغییرات اساسی منفی را تجربه می‌کند. روان فردی ناسالم، روان جمعی ناسالمی را در جامعه به دنبال دارد و در پی این نگاه ناکارآمد به پلیس عدم اعتماد اجتماعی رخ می‌دهد که خود نیز می‌تواند آسیب‌های بسیار زیادی را به دنبال داشته باشد.

روان جمعی جامعه‌ی امروزه با چنین تناقض‌هایی دچار تروماهایی از قبیل پی‌تی‌اس‌دی (PTSD) و اختلالات اضطرابی و افسردگی است. افراد در این اختلالات نه تنها نمی‌توانند به نهادهای حمایتی مثل پلیس اعتماد کنند، بلکه گاه اعتمادهای فردی آن‌ها هم دست‌خوش تغییراتی خواهد شد که این تغییرات افراد را منزوی و فردگرا می‌کند.



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



حقوق بشر

■ مهدی مطهرنیا: نگرانی از طغیان‌های اجتماعی زمینه‌ی تغییر ناجا به فراجا را به وجود آورده

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷



گفتگو از علی کلانی

دلیلی برای ارتقای سازمان پلیس یا انتظامی در ایران از نیرو به فرماندهی باشد. دکتر مهدی مطهرنیا، استاد دانشگاه و آینده‌پژوه سیاسی است که در زمینه‌ی امنیت و عملیات روانی صاحب کتاب و مقاله است.

«نگرانی از طغیان‌های اجتماعی از یکسو و نحوه‌ی برخورد نیروها در عمل و مواجهه با این طغیان‌های اجتماعی از سوی دیگر زمینه‌ی ایجاد یک تغییر و دگرگونی را به وجود آورده است.» به گفته‌ی دکتر مهدی مطهرنیا این می‌تواند

انتظامی در ایران تغییر کرده است. این تغییر به چه دلیل بوده و به چه نتایجی می‌انجامد؟ آیا کارنامه‌ی ناجای دیروز و فراجای امروز در زمینه‌ی امنیت اجتماعی قابل‌دفاع است؟ این پرسش‌ها و پرسش‌هایی از این دست دلیلی شد تا ماهنامه‌ی خط صلح به سراغ مهدی مطهرنیا برود و از این استاد دانشگاه زاویه‌ی دید او را در این حوزه‌ها جویا شود. این گفتگو پیش از انتشار خبر مرگ مهسا امینی، دختر بیست‌ودوساله‌ای که در تهران و پس از بازداشت توسط گشت ارشاد جان باخت، انجام شد، اما فرماندهی عامل قتل مهسا امینی به دست نیروهای همان فرماندهی مورد پرسش ما از مهدی مطهرنیا است؛ یعنی فرماندهی انتظامی جمهوری اسلامی ایران.

خط صلح هم‌چنین از دکتر مطهرنیا در خصوص تفویض اختیارات انتظامی از سوی رهبری به وزیر کشور پرسید و مهدی مطهرنیا هم پاسخ داد که این امر تعارفی نسبت به دولت‌ها بوده است. دلیل این تعارف اما از نظر او این است که «اگر احیاناً امری رخ داد که انتقادهای وسیع مردم را به دنبال داشت، از نظر قانونی به رهبری مرتبط نشود و اصل رهبری زیر پرسش قرار نگیرد».

مشروح گفتگوی ماهنامه‌ی خط صلح با مهدی مطهرنیا را در ادامه می‌خوانید.

■ احتمالاً نشود جایگزینی ناجا با فراجا را صرفاً یک تغییر نام دانست. به نظر شما چه ضرورتی برای تبدیل انتظامی از نیرو به فرماندهی وجود داشته؟

نیروهای مسلح ایران مجموعه‌ای وابسته به ستاد کل نیروهای مسلح محسوب می‌شوند. بعد از انقلاب جریانات موازی در ساختار سیاسی و نظامی ایران شکل گرفت. دوران پیروزی انقلاب و وضعیت انقلابی در ایران در آغاز دهه‌ی هشتاد شمسی تمام شد. می‌توان گفت که ایران از سال ۱۳۵۷ و وقوع انقلاب برای حدود دو دهه در وضعیتی انقلابی به سر می‌برد، ولی پس از این مردم خواهان سامان‌دهی و سازمان‌دهی بهتر ساختارهای سیاسی، نظامی و امنیتی بودند. به هر ترتیب دولت انقلابی پس از پیروزی انقلاب باید جواب‌گوی نیازهای مردم می‌بود. موازی‌کاری‌های متفاوت هم هزینه‌آور محسوب می‌شد؛ کما این که دیدیم سازمان‌هایی مثل وزارت کشاورزی و جهاد سازندگی با یکدیگر ترکیب شدند.

ناجا نیز محصول هم‌گرایی میان ژاندامری، شهربانی و کمیته‌های انقلاب بود. اما بحران‌های پیش‌روی اجتماعی و تلاطم‌های سیاسی از سویی و وجود نهادهای مختلفی چون سپاه، بسیج، سازمان عقیدتی سیاسی، سازمان حفاظت اطلاعات و نهادهایی در این زمینه در سطح کلان و خرد در عملکرد این مجموعه ایجاد اصطکاک می‌کند؛ در نتیجه به تبع نیازمند این معنا شد که در نهایت با توجه به مأموریت نیروی انتظامی و نیاز به پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری آن در برابر آن‌چه در میدان عمل رخ می‌دهد، سطح تمرکز به فرماندهی ارتقا یابد. به این ترتیب ما شاهد ایجاد فضایی باشیم که در آن تلاش می‌شود با یک فرماندهی متمرکز ایجاد هماهنگی بهتر در زمان‌های بحرانی از یک‌سو و انجام امور از سوی دیگر به وجود آید تا با توجه به آن‌چه امثال فائول (هنری فائول، از بنیان‌گذاران مدیریت مدرن) در مدیریت سیستمی می‌گویند، رابطه‌ی میان مسئولیت و پاسخ‌گویی مشخص شود. به این ترتیب در مسائل مأموریتی با فرماندهی مشخص اقدام‌های معین صورت بگیرد و در عین حال امکان پشتیبانی و مسئولیت مشخصی به فرمانده داده شود؛ هم‌چنین از سوی دیگر فرماندهی هم در برابر عملکرد مجموعه‌اش پاسخ‌گویی بیش‌تری داشته باشد.

بنابراین من این‌گونه تبیین می‌کنم که تبدیل ناجا به فراجا، نیرو به فرماندهی، آن هم با دادن مسئولیت‌های بیش‌تر و به تبع آن امکانات بزرگ‌تر پاسخ‌گویی بیش‌تری در برابر آن‌چه قانون مطرح می‌کند، ایجاد می‌کند. قوانین در هر کشوری از قانون اساسی آن نشأت گرفته و نباید در تعارض با اصول قانون اساسی باشد و از سوی دیگر هر نهاد و سازمانی باید پاسخ‌گوی مردمی باشد که به سازمان‌های حکومتی تفویض اختیار می‌کنند تا در پرتوی پشتیبانی‌هایی که مردم از این سازمان‌ها انجام می‌دهند، مأموریت‌های خود را به نفع مردم انجام دهند و در برابر مردم هم پاسخ‌گو باشند.

■ به بحران‌ها اشاره کردید. در سال‌های اخیر ما با موج‌های اعتراضی مردمی مواجه بودیم. آیا این تغییر ساختار ارتباط مشخصی با گسترش یا پیش‌بینی گسترده‌تر شدن ناراضی‌ها در کشور دارد؟

به هر ترتیب این بافت موقعیتی تغییر در ساختار را موجب شده است. نگرانی از طغیان‌های اجتماعی از یک‌سو و نحوه‌ی برخورد نیروها در عمل و مواجه با این طغیان‌های اجتماعی از سوی دیگر زمینه‌ی ایجاد یک تغییر و دگرگونی را به وجود

خط صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

آورده است. نمی‌توان این را نادیده گرفت و آن را کتمان کرد. در صحنه‌ی طغیان‌های سیاسی و اجتماعی نمی‌توان اساس اقدام درست و منطبق با قوانین را نادیده گرفت. پس اگر فرماندهی مشخص و پاسخ‌گویی مشخص نباشد، کل سیستم دچار نوعی نوسان در اقدام شده و بعد از چندی موجب واگرایی مردم از نهادهای ملی و حکومتی می‌شود. این فرماندهی مشترک اگرچه وظیفه‌ی مدیریت بحران‌ها و حل آن‌ها و برخورد با حوزه‌ی عوامل ناامنی را دارد، اما در برابر عملکرد منطبق با قانون کلیه‌ی اعضای خود نسبت به ملت نیز متعهد است. اگر تعرضی به قوانین صورت پذیرد، باید پاسخ‌گو باشد؛ همان‌گونه که در کشورهای گوناگون این معنا وجود دارد.

■ سازمان اطلاعات فراجا احتمالاً هم‌رده با سازمان اطلاعات و اطلاعات سپاه از این پس به طور رسمی و بدون هرگونه مانع قانونی می‌تواند عملیات اطلاعاتی داشته باشد. علت این همه موازی‌کاری چیست؟

کثرت نهادهای امنیتی و اطلاعاتی در کشورهای گوناگون وجود دارد، اما باید وحدت فرماندهی وجود داشته باشد. جامعه‌ی اطلاعاتی آمریکا اکنون بالغ بر ده مرکز را در بر می‌گیرد، ولی هرکدام از آن‌ها مرزهای معینی در اقدامات مشخص را بر عهده دارند و در نهایت فرماندهی واحدی آن‌ها را اداره می‌کند. امروز در سازمان‌ها و قوای ما نهادهای گوناگون اطلاعاتی و امنیتی وجود دارد که در عین موازی‌کاری به نظر می‌رسد در صحنه‌ی عمل رقابت شدیدی دارند. این امر موجب اتلاف انرژی و بالارفتن هزینه‌های ملی می‌شود. اگرچه می‌پذیریم که به طور مثال در ایران بالغ بر بیست‌ودو جامعه‌ی اطلاعاتی وجود داشته باشد، اما این بیست‌ودو جامعه‌ی اطلاعاتی هرکدام باید مرزهای مشخص و وظایف معین خود را در نظام حرکتی ما انجام دهند و موجب تداخل در امور یکدیگر نشوند. اگر این‌گونه باشد، این تعدد قابل‌قبول است، اما اگر موجب ایجاد تراحم و تداخل میان عملکردها در عرصه‌ی عملی شود، خلاف منطق عقلی و ادبیات موجود در علم امنیت است؛ پس باید گفت که موازی‌کاری‌ها اگر متوجه قبول کثرت و این امر منطبق با قوانین نباشد، قابل‌پذیرش نیست. و محصول نگرانی از وضعیت موجود و کنترل یکی توسط دیگری و همه توسط همه محسوب خواهد شد.

■ گه‌گاه تصاویری از برخورد خشن انتظامی با متهمان

موسوم به ارادل و اوباش در خیابان‌ها منتشر می‌شود. نظر شما درباره‌ی این برخوردها چیست؟ آیا این رویه و برخوردها را قابل‌دفاع می‌دانید؟

هر برخوردی که خارج از قوانین مندرج و شفاف در یک کشور باشد، حتی اگر از سوی سلايق گوناگون هم پذیرفته شود، از منظر منطق سیاسی و امنیتی قابل‌پذیرش نخواهد بود. یک نظام حکومتی در دولت‌های گوناگون با فرم‌های مختلف حکومتی‌ای که در دنیا وجود دارد، قانون می‌گذارد تا در پرتوی آن قانون ایجاد نظم و امنیت کند. اگر به عنوان سلیقه‌ی یک شخص یا سازمان یا افراد یا گروه‌های خاصی خارج از قوانین اقدامی انجام شود، حتی اگر با سلیقه‌ی من و عده‌ی دیگری قابل‌پذیرش باشد، وجاهت قانونی ندارد و خلاف قانون است؛ حتی اگر عامل آن نیروهایی باشند که مجری قانون قلمداد می‌شوند. مجری قانون بیش از هر فرد و نهاد دیگری باید خود را مکلف به انجام قوانین بداند، نه این‌که با پشت‌سرگذاشتن قوانین و نادیده‌گرفتن قوانین بخواهد به اهداف خود برسد. این‌جا همان چیزی می‌شود که می‌گویند هدف وسیله را توجیه می‌کند.

■ آیا با این ارتقاء، شاهد احساس امنیت بیشتر می‌شویم؟

با عوض‌شدن اسامی و تبدیل نیرو به فرماندهی اگر خروجی مناسب و متناسبی از لحاظ احساس امنیت برای مردم بروز نکند، می‌توانیم بگوییم که چیزی تغییر نخواهد کرد. به طوری که یک نام و عنوان آمده و اندک امیدی را زنده کرده و بعد وقتی در عمل منجر به بهترشدن وضع موجود از نظر شاخص‌های امنیتی و اجتماعی نشود، وضعیت واگرایی نسبت به این نهادها و سازمان‌ها را افزایش می‌بخشد؛ این یک امر بسیار طبیعی است.

■ نسبت این امنیت که گفتید، با حقوق شهروندی چیست؟

امنیت باید در خدمت حقوق شهروندی باشد. شهروند ولی‌نعمت است. بر اساس سنت انقلابی‌ای که همین نظام حکومتی بر آن پای می‌فشارد، آیت‌الله خمینی می‌گوید که مردم ولی‌نعمتند. این یعنی حاکمیت و حکومت باید روی مطلوبیت نظر مردم بر مبنای قوانین استوار باشد. اگر قوانین و نوع اجرای آن‌ها منجر به تضمین حقوق شهروندی نشود، اساساً قانون و مجری آن و حکومت و دولت‌ها برای چه به وجود می‌آیند؟ کارکرد همه‌ی دولت‌ها خدمت‌گزاری به

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

ملت‌ها در چارچوب قوانین و پشتیبانی‌هایی است که مردم از آن‌ها انجام می‌دهند. نمی‌توان منابع ملی را صرف دولت و حکومت کرد، مالیات از مردم گرفت و بر مردم خارج از قوانین فرمان راند.

■ مسئله‌ای که وجود دارد، این است که مردم در ایران اغلب از مواجهه با پلیس می‌ترسند؛ در حالی که در بسیاری از کشورها مواجه‌شدن با پلیس برای مردم در زندگی روزمره‌شان عموماً امری عادی تلقی می‌شود و شهروندان ترسی از پلیس و دیدنشان در خیابان ندارند؛ در نتیجه شاید بتوان مدعی شد که اعتماد بیش‌تری هم به پلیس دارند و در صورت لزوم سهل‌تر به آن مراجعه می‌کنند. علت چیست؟

در همه‌جای دنیا پلیس خوب و بد و سالم و ناسالم وجود دارد. وقتی غلظت بدی بر خوبی در یک جامعه بیش‌تر باشد، نوع نگرش جامعه نسبت به پلیس از مثبت به منفی گرایش پیدا می‌کند. اگر داده‌های آماری نشان‌دهنده‌ی این باشد که آن‌چه شما در خصوص ایران می‌گویید، تأیید شده باشد، این نشان می‌دهد که پلیس عملکرد خوبی نداشته است؛ بنابراین این آمار و اصالت آن و دست‌یابی به آماری که بتواند حقیقت موضوع را نشان دهد، بسیار مهم است. به صورت شهودی می‌توان گفت که بله؛ نوع نگرش مردم به نهادهایی مانند نهاد امنیت و پلیس در سال‌ها و دهه‌های اخیر نوعی نگاه پرفراز و نشیب و پرسیلان بوده است؛ پس این امر نگرشی متکی بر امر شهودی است. باید در این زمینه پژوهش‌های خاصی صورت پذیرد.

■ ضرورت بحث استفاده از سلاح که قانون نحوه‌ی استفاده از آن نیز اخیراً در مجلس جهت اصلاح در دست بررسی است، چیست؟ آیا نمی‌شود انتظامی با آموزش بهتر و هدفمندتر نیروها ضرورت استفاده از سلاح‌های کشنده را از بین ببرد؟

با توجه به بافت موقعیتی ایران از نظر ملی و منطقه‌ای و مواجهه‌ی جامعه‌ی امروز ما با تلاطم‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ورود اسلحه به صحن عمومی زندگی ایرانیان به جای فراهم کردن احساس امنیت بیش‌تر احساس ناامنی بزرگ‌تری را فراهم خواهد کرد. از سویی دیگر جامعه با اسلحه آشنا نیست و نوع حرکات مردم نشان‌دهنده‌ی تمایل آن‌ها به خشونت است. اسلحه در همین جامعه در دستان اعضای نهادهای حامل اسلحه‌ی قانونی و مشروع که

در معرض تلاطم‌های روانی و اجتماعی و سیاسی‌اند، بیش از ایجاد احساس امنیت می‌تواند خلاف هدف متصور بر آن نتیجه و پیامد داشته باشد؛ بنابراین در عین حال که باید پذیرفت که هم‌زمان با وقوع اصطکاک‌های بیش‌تر و امکان درگیری‌های فزون‌تر این معنا قابل‌بررسی و بحث است، اما عجولانه و بدون کار کارشناسی درباره‌ی آن تصمیم‌گرفتن، می‌تواند نتایجی برعکس اهداف تعریف‌شده‌ی خود در میان‌مدت و درازمدت به بار آورد.

■ همیشه مرسوم بوده که رهبری نظام اختیارات فرماندهی در امور انتظامی را به وزیر کشور تفویض کند. حال با توجه به تغییر پلیس از نیرو به فرماندهی آیا باز چنین اتفاقی خواهد افتاد یا شاهد ارتباط مستقیم با رهبری و فرماندهی مستقیم رهبری شبیه به سپاه و نهادهای نظامی مشابه خواهیم بود؟

اصولاً از اول هم تفویض اختیارات نیروی انتظامی به وزارت کشور تعارفی نسبت به دولت‌ها بوده است. فرماندهی نیروی انتظامی به طور مستقیم از سوی رهبری تعیین شده و تفویض آن به وزرای کشور مرحله‌ای تشریفاتی بوده است. همه می‌دانیم که وقتی رهبری فردی را معین می‌کند و به او حکمی می‌دهد، هیچ وزیر کشوری نیست که به واسطه‌ی تبعیت شرعی، قانونی و احساس امنیت سیاسی آن را رد کند. مقتدرترین وزرای کشور، مثل علی‌اکبر ناطق نوری (در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی) که جایگاه مهمی هم در بیت رهبری داشت، نمی‌توانست و نمی‌خواست آن‌چه را که رهبری تعیین کرده، نادیده بگیرد. این‌که سازمان‌ها یا نهادهایی مثل نیروی انتظامی یا وزارت اطلاعات یا خود وزیر کشور یا وزیر امور خارجه در دولت به شخص رئیس‌جمهور سپرده می‌شود، فرد مسئول در نهایت با تأیید رهبری و سازمان رهبری در نظام جمهوری اسلامی به این مقام دست پیدا می‌کنند. این امر در کشور کاملاً هویداست.

این‌که آن را مستقیماً به رهبری نمی‌سپارند، به این دلیل است که اگر احیاناً امری رخ داد که انتقادهای وسیع مردم را به دنبال داشت، از نظر قانونی به رهبری مرتبط نشود و اصل رهبری زیر پرسش قرار نگیرد. این واقعیتی است که لایه‌های گوناگون مردم فراتر از کارشناسان آن را می‌دانند.

■ با سپاس از وقتی که در اختیار خط صلح قرار دادید.

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، مهر ۱۴۰۱
شماره ۱۳۷

ژینا کین
ژو نامری
ناوت شریقه روز

سقا
امیلیت

خط صلح

ماهنامه‌ی حقوقی اجتماعی خط صلح
شماره ۱۳۷ - مهر ۱۴۰۱ - سال سیزدهم

ISBN 978-1-7332858-1-0
90000 >



9 781733 285810